

به نام خداوند بخشاینده مهربان

هادی امت

حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

هادی امت

حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری عبدالرزاق صالحی)

مترجم: کاظم حاتمی طبری

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۱۲، هادی امت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری عبدالرزاق صالحی)
مترجم: کاظم حاتمی طبری
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابک: ISBN: 964-529-022-8
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت (علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داور می کنید؟

(وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست

و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام / ۷۱.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. احزاب / ۴.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. یونس / ۳۵.

۶. سبأ / ۶.

۷. قصص / ۵۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زابیده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن‌ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته):^(۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله یجتبی من رسله من یشاء):^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه):^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(یزگیهم ویعلمهم الكتاب والحكمة):^(۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لقد كان لكم فی رسول الله أسوة حسنة):^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام / ۱۲۴.

۱۱. آل عمران / ۱۷۹.

۱۲. بقره / ۲۱۳.

۱۳. جمعه / ۲.

۱۴. احزاب / ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می‌کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش‌های اخلاقی در جان و روان انسان‌ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش‌های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح‌ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق‌العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می‌طلبد. موارد یاد شده که می‌توان آن‌ها را به صلاحیت‌های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می‌نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه‌ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری‌ها افکندند و از هیچ کوششی نپاسودند. خداوند تلاش پی‌گیر آنان را با رسالت آخرین پیام‌آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام‌های شگفت‌انگیزی برداشت و در کوتاه‌ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش‌های بیست و سه ساله آن حضرت را می‌توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می‌دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته‌ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می‌آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته‌ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بیورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر به مطالعه زندگی دهمین امام از خاندان اهل بیت (علیهم السلام) یعنی حضرت امام علی بن محمد الهادی (علیه السلام) می پردازد؛ او دوازدهمین معصوم از پرچم های هدایت ربانی در دین اسلام و چون پدران بزرگوار خود (علیهم السلام) تجسم این آیین بزرگ در عرصه کلام و عمل بود.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فَاتَهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام هادی (علیه السلام) در چند سطر

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت امام هادی (علیه السلام)

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام هادی (علیه السلام)

بخش نخست

حضرت امام هادی (علیه السلام) در چند سطر

امام علی بن محمد بن علی بن موسی ابن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) دهمین امام از اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که خداوند متعال هر گونه پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است.

خاستگاه این امام بزرگوار همان خاستگاه رسالت و نبوت اسلامی بوده و او یکی از شاخه های این خاندان پاکیزه نبوی است که خط و روش پاک و پاکیزه حضرت محمد خاتم الانبیا را برای جامعه بشری ترسیم نموده و همه مکارم و آثار گرانسنگ این خاندان را که خداوند متعال به هدایت خاصه به آنان عنایت فرموده در خود جمع داشته است. آن حضرت در تمام طول زندگی شریف خود همواره رضای خداوند متعال را بر هر چیز دیگری مقدم می داشته است.

حضرت علی بن محمد امام هادی (علیهما السلام) در شرایطی پا به عرصه وجود نهاد که غرق در دریای عنایت الهی بود. از دامان پدری که خود امامی معصوم و هدایت شده از جانب خداوند متعال بود یعنی حضرت جواد امام محمد تقی (علیه السلام) به دنیا آمد، مادر پاکیزه و پرهیزگار آن حضرت «سمانه مغربیه» نام داشت.

آن حضرت بر خوان گسترده قرآن کریم و اخلاق بزرگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که به بهترین شکل در پدر بزرگوارش مجسم شده بود پرورش یافت. این امام بزرگوار از آغاز طفولیت نشانه های هوش سرشار و نبوغ زود هنگامی را با خود داشت که نشان از شمول لطف الهی نسبت به آن حضرت بود.

آن حضرت منصب امامت الهی را پس از پدر بزرگوارش در سن هشت سالگی به گردن گرفت که در میان اهل بیت (علیهم السلام) نمونه ای دیگر از امامت در سن خردسالی بود که این امر خود واضحترین دلیل بر حقانیت خط اهل بیت (علیهم السلام) در ادعای وصایت پیامبر، رهبری دینی و دنیوی امت اسلام، خلافت پیامبر اکرم و جانشینی آن حضرت در همه پست های رهبری به حساب می آید.

زندگانی این امام بزرگ به دو بخش متمایز تقسیم می شود: در مرحله اول زندگانی، آن حضرت به همراه پدر بزرگوارش امام جواد (علیه السلام) گذران عمر کرده و این دوران از زندگانی شریف آن حضرت کمتر از يك دهه به طول انجامیده است. اما مرحله دوم

حیات پربرکت آن حضرت بیش از سه دهه به طول انجامیده است. امام هادی(علیه السلام) در خلال این مدّت شش تن از خلفای دولت عبّاسی را با خود معاصر داشته که اسامی آنان عبارت است از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتزّ. در ایّام حکومت معتزّ عبّاسی بود که آن حضرت در حالی که حدود چهل و دو سال از عمر شریف و بابرکتش می گذشت به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

آن حضرت بسان پدران بزرگوار خود از سوی خلفای ظالم عبّاسی متحمّل ظلم ها و ستم های بی شماری گردیده بود. چرا که عبّاسیان که بر منصب حکومت دست انداخته بودند از هر وسیله ای برای دور کردن اهل بیت نبوّت از عرصه سیاست و دین جامعه و کوتاه کردن دست آنان از این منصب الهی استفاده می کرده و در این راه حتّی از حذف فیزیکی و به شهادت رساندن آن بزرگواران نیز ابایی نداشتند. چنان که می بینیم هارون الرشید امام کاظم(علیه السلام) ، مأمون، امام رضا(علیه السلام) و معتصم امام جواد(علیه السلام) را به شهادت رساندند.

ویژگی بزرگ عصر امام هادی(علیه السلام) نزدیکی زمان آن حضرت به زمان غیبت امام زمان(علیه السلام) بود مسئله ای که همه مسلمانان انتظار آن را می کشیدند. بنابراین ضروری می نمود تا آن حضرت گروه یاران صالح و شیعیان خود را برای استقبال از این عصر جدید که تا آن زمان سابقه نداشته است، آماده نمایند. چرا که شیعیان دو قرن بود که هرگز زندگی را بدون ارتباط مستقیم با امامان معصوم تجربه نکرده بودند. از اینجا است که می بینیم نقش امام هادی(علیه السلام) در این عرصه، علیرغم همه تصریحاتی که در میان همه مسلمانان به صورت عامّ و به خصوص در میان شیعه رایج و متداول بوده و مسأله غیبت دوازدهمین پیشوا را از ائمّه اهل بیت(علیهم السلام) یعنی همان مهدی منتظری که خداوند متعال همه امت ها را به آمدنش وعده داده است مطرح می نمود، بسیار مهمّ، بنیادین و مشکل بوده است.

و باز می بینیم: به رغم انزوایی که حکومت عبّاسی به اجبار بر این امام بزرگوار روا داشته و حضرتش را در پایتخت خود یعنی شهر سامرا تحت مراقبت شدید نگهداری می نمود، با این وصف، امام هادی(علیه السلام) با کمال دقّت و احتیاط نقش خود را ایفا نموده، در جهت توجیه و هدایت جامعه به فعالیت می پرداخته است. آن حضرت برای تحقق این مهم از سیستم کارآمد «وکیلان ائمّه» که حضرت امام صادق(علیه السلام) آن را پایه ریزی کرده و پدر بزرگوار امام هادی، یعنی حضرت امام جواد(علیه السلام) آن را استحکام بخشیده بود یاری می جست. آن حضرت با استفاده از این سیستم مستحکم توانست مهمترین نیازهای شیعیان خود را در آن شرایط سخت به آنان برساند. این گونه بود که آن حضرت توانست خطّ شیعی پیروان اهل بیت را به سمت و سوی استقلال همه

جانبه ای که از نیازهای اساسی عصر غیبت کبری بود راهنمایی کند. امام هادی(علیه السلام) در کنار فیض رسانی خود به مسلمانان از راه دادن تفکرات دینی، عقیدتی، فقهی و اخلاقی، با کمال جدّیت در باره مسأله مهمّ تربیت علما و فقها در میان جامعه تلاش و کوشش فراوانی به انجام رساند.

کتاب «مسند امام هادی(علیه السلام)» که هم اکنون در دسترس ما می باشد گوشه ای از میراث فرهنگی آن حضرت است که علیرغم سختی شرایطی که آن حضرت و امامان پس از او در آن می زیسته اند به دست ما رسیده است.

سلام بر آن حضرت باد روزی که به دنیا آمد و روزی که در حال خردسالی بار منصب امامت را به دوش کشید و روزی که به درجه رفیع شهادت نایل آمد و روزی که در پیشگاه خداوند باز زنده و برانگیخته خواهد شد.

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی (علیه السلام)

هنگامی که کلمات دانشمندان و بزرگان مسلمان در رابطه با شخصیت حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد هادی (علیه السلام) را از نظر می گذرانیم، تنها يك تصویر در برابر چشمان ما نقش می بندد و آن این که دوستان و دشمنان، همه آن حضرت را بزرگ داشته و همه مسلمانان بر بزرگواری و جلالت قدر آن حضرت اجماع و اتفاق کرده اند.

اینک بعضی از برداشت های علما و بزرگان که معاصر آن حضرت بوده اند، همچنین دانشمندان و مورّخانی که بعد از آن حضرت می زیسته و در رابطه با شخصیت منحصر به فرد آن حضرت نظر داده و نظر آن ها به دست ما رسیده است توجّه نمائید:

۱. در نامه ای که متوکل عباسی به امام هادی (علیه السلام) نوشته است چنین آمده: بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: امیرالمؤمنین متوکل قدر تو را می شناسد و رعایت خویشاوندی تو را نموده و حقّ تو را بر خود واجب می داند وی همواره و در همه کارها در رابطه با تو و اهل بیت تو آن می کند که به صلاح حال تو و اهل بیت تو بوده، سربلندی تو و خاندانت در آن تثبیت گردد و امنیت و برکت بر تو و آنان داخل گردد، او همه این کارها را برای جلب رضایت خداوند و به جای آوردن آنچه را که خداوند در رابطه تو و خاندانت بر او واجب کرده است به انجام می رساند.

آنگاه در پایان نامه این گونه آمده است: امیرالمؤمنین مشتاق دیدن تو می باشد و خوش می دارد که از نزدیک با تو دیداری تازه کند و با نگاه کردن به چهره میمون و مبارکت تیمّن بجوید^(۱۵).

۲. یحیی بن هرثمه - همان کسی که متوکل او را برای بردن امام (علیه السلام) از مدینه به سامرا فرستاده بود - گوید: من برای انجام این مأموریت به شهر مدینه رفتم. هنگامی که وارد شهر مدینه شدم مردم شهر که متوجه مأموریت من در رابطه با امام هادی (علیه

السلام) شده بودند و می ترسیدند در این سفر چشم زخم و گزندگی به آن حضرت برسد، ضجّه و ناله عظیمی سر دادند، بدان سان که تا آن زمان مردم چنین ضجّه و ناله ای در شهر نشنیده بودند تو گویی که همه دنیا به جوش و خروش آمده بود. چرا که آن حضرت همواره ملازم مسجد و محراب بوده همیشه به اهل شهر مدینه نیکویی روا می داشت و هیچگاه به سمت دنیا و زخارف آن میل و رغبت از خود نشان نمی داد، من منزل آن حضرت را بازرسی کردم. اما جز کتاب های قرآن، دعا، و کتاب های علمی چیزی در آن نیافتم. اینجا بود که آن حضرت در نظرم بسیار بزرگ آمد و از آن پس خود شخصاً خدمتگزاری آن حضرت را به عهده گرفتم و با او بسیار خوب برخورد نمودم، هنگامی که به بغداد وارد شدیم ابتدا به نزد اسحاق طاهری که والی بغداد بود رفتم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد، و تو خود متوکل را خوب می شناسی، و می دانی که اگر متوکل را بر ضدّ این مرد تحریک کنی او را خواهد کشت، و در این صورت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در روز قیامت دشمن تو خواهد بود، در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند که من در برخورد با این مرد جز نیکویی از او چیزی ندیده ام^(۱۶).

۳. ابو عبد الله جنیدی گوید: به خداوند متعال سوگند که او امام هادی(علیه السلام) بهترین فرد از میان مردمان روی زمین و بافضیلت ترین مخلوق خداوند متعال است^(۱۷).

۴. یزداد طبیب گوید: اگر از میان مخلوقات خدا يك نفر پیدا شود که علم غیب بداند، همانا که او امام هادی(علیه السلام) است^(۱۸).

۵. ابن شهر آشوب گوید: امام هادی(علیه السلام) خوشروترین و راستگوترین مردم بود. هنگامی که آن حضرت را از نزدیک می دیدی ملاحظت او در میان مردم بی نظیر و هنگامی که از دور با او معاشرت می کردی، فضل و کمالش در میان جامعه بی بدیل بود، چون سکوت می کرد هیبت و وقار از وی می بارید و چون زبان به سخن می گشود، شکوه و جلالش نمودار می گردید، وی از خاندان رسالت و امامت و محلّ استقرار وصایت و جانشینی پیامبر بود. وی شاخه ای از درخت تناور نبوت بود، برافراشته و پسندیده، و میوه ای از درخت رسالت چیده و برگزیده^(۱۹).

۱۶. تذکرة الخواص/ ۲۰۲.

۱۷. مآثر الکبری ۳ / ۹۶.

۱۸. بحار الانوار ۵۰ / ۱۶۱.

۱۹. مناقب ۴ / ۴۳۲.

۶. کمال الدین محمد بن طلحه شافعی گوید: از میان مناقب بی شمار آن حضرت منقبتی است که همچون درّ و گوشواره در گوش مردمان جای گرفته و گوش جان مردمان همچون درّی گرانبها در صدف آن را در بر گرفته است، که خود شاهدی است بر این مطلب که حضرت ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) موصوف به گرانبسنگ ترین اوصاف، بوده و از با شرافت ترین شاخه های درخت نبوت نازل گردیده است (۲۰).

۷. احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان گوید: ابوالحسن علیّ هادی فرزند محمد جواد فرزند علیّ رضا (علیهم السلام) یکی از ائمه دوازده گانه است، کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کرده، گفتند شیعیان وی برایش اسلحه، نامه، و اسناد دیگری می فرستند که در خانه او موجود است و او را برانگیخته اند تا در طلب حکومت برآید. متوکل نیز عده ای از مأموران ترك تبار خود را به سمت آن حضرت فرستاد. آنان شبانه و ناگهانی به منزل آن حضرت حمله کردند. اما تنها صحنه ای که با آن رو برو شدند این بود: آنان امام هادی را در اتاقی در بسته یافتند در حالی که که جبّه ای مویین بر تن و پارچه ای پشمین بر سر داشته، رو به قبله آیتی از قرآن کریم را که متضمن وعده و وعید الهی است زیر لب ترنم می کرد. و در زیر پایش فرشی جز سنگریزه و شن نبود (۲۱).

۸. عبد الله بن اسعد یافعی گوید: ابوالحسن علیّ هادی فرزند محمد الجواد فرزند علیّ رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق، علوی حسینی، چهل سال زندگی کرد. وی مردی متعبّد و فقیهی پیشوا بود (۲۲).

۹. حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر گوید: و اما ابوالحسن علیّ هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین شهید فرزند علیّ بن ابی طالب، یکی از پیشوایان دوازده گانه است. وی پدر حسن بن علی عسکری است، او مردی عابد و زاهد بود که متوکل وی را به سامرا منتقل کرد. او بیش از بیست سال و چند ماه در آن شهر سکونت گزید و در سال ۲۵۴ هـ. ق در همان شهر از دنیا رفت. گفته اند که بدگویان به متوکل عباسی خبر دادند که در منزل آن حضرت نامه های بسیاری از مردم و سلاح های زیادی وجود دارد، متوکل گروهی از سربازان خود را به سمت آن حضرت

۲۰. مطالب السؤل / ۸۸.

۲۱. وفيات الاعیان / ۲ / ۴۳۵.

۲۲. مرآت الجنان / ۲ / ۱۶۰.

فرستاد. آنان وی را این گونه یافتند که: روبروی قبله نشسته، جبّه ای از پشم بر تن دارد و بر روی فرش از خاک نشسته است. سربازان، آن حضرت را با همین حالت دستگیر کرده و به نزد متوکل عبّاسی بردند... (۲۳).

۱۰. محمد سراج الدّین رفاعی گوید: امام علیّ هادی فرزند امام محمد جواد می باشد، لقب او نقی، عالم، فقیه، امیر، دلیل، عسکری، و نجیب است. او در سال ۲۱۲ هـ. ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود، و در روز دوشنبه سوّم ماه رجب سال ۲۵۴ هـ. ق در زمان خلافت معتزّ عبّاسی به واسطه سمّ به شهادت رسیده و به دیدار معبود شتافت. وی دارای پنج فرزند می باشد: امام حسن عسکری، حسین، محمد، جعفر و عایشه، و امام حسن عسکری همان کسی است که فرزندش صاحب سرداب مقدّس، حجّت منتظر، ولی خداوند، محمد مهدی می باشد (۲۴).

۱۱. احمد بن حجر هیثمی گوید: علیّ عسکری به این دلیل عسکری نامیده شد که گروهی از جانب حکومت وقت مأمور شدند تا او را از مدینه پیامبر به سامرا آورده در آنجا ساکن کنند منطقه ای که در آن زمان عسکر نامیده می شد و بدین جهت امام هادی (علیه السلام) به لقب عسکری ملقب گردید. وی از نظر دانش و سخاوت میراث دار پدر بزرگوار خویش بود (۲۵).

۱۲. احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی گوید: فصل نهم از کتاب من درباره خاندان بردباری، دانش و نیکوکاری است، امام علیّ بن محمد هادی - رضی الله عنه - در مدینه زاده شد و مادرش کنیزی امّولد بود، کنیه مبارکش ابوالحسن و لقبش هادی و متوکل بود. رنگ چهره اش گندمگون و نقش انگشتری او «اللّٰه ربّی و عصمتی من خلقه» بود. و امّا مناقب او بسیار گرانبها و اوصافش بسیار شریف است (۲۶).

۱۳. عبد الله شبراوی شافعی گوید: دهمین امام از پیشوایان علیّ هادی است، وی در ماه رجب سال ۲۱۴ در مدینه زاده شد و دارای کرامات بسیار می باشد (۲۷).

۱۴. محمدامین سویدی بغدادی گوید: او در مدینه زاده شد و کنیه اش ابوالحسن، لقبش هادی، و رنگ چهره اش گندمگون بود. نقش انگشتری او «اللّٰه ربّی و هو عصمتی من خلقه» بود و فضایل و مناقبش بسیار است (۲۸).

۲۳. البداية و النّهاية/ ۱۱ / ۱۵.

۲۴. صحاح الاخبار/ ۵۶.

۲۵. الصّواعق المحرّقة/ ۲۰۵.

۲۶. اخبار الدّول/ ۱۱۷.

۲۷. الاتحاف بحبّ الاشراف/ ۱۷۶.

۱۵. مؤمن شبنجی گوید: و مناقب او بسیار است، در صواعق چنین آمده است که: ابوالحسن عسکری وارث علم و سخاوت پدر بزرگوار خود بوده است، همچنین در کتاب *حیة الحیوان* آمده است: او را عسکری نامیده اند چرا که متوکل در اثر بسیاری بدگویی بدگویان از آن حضرت او را از مدینه احضار کرده و در شهر سامرا ساکن گردانید^(۲۹).

۱۶. محمد امین غالب طویل گوید: وی بسیار خوش اخلاق بود. تا جایی که هیچ کس شگی در مقام عصمت او نداشت. اما خلیفه عباسی متوکل از ترس اینکه مقامات آن حضرت موجب به خطر افتادن خلافتش شود به حرف بدگویان و سعایت کنندگان که به او می گفتند: امام هادی (علیه السلام) در خانه خود اسلحه و لوازم آمادگی برای قیام را جمع آوری نموده و مدعی خلافت است گوش فرا داده و در آن وقت سپاهیان ترک تبار خود را به سمت آن حضرت گسیل داشت. آنان شبانه به خانه آن حضرت حمله کردند. متوکل از این جهت سپاهیان ترک تبار را برای این مأموریت انتخاب کرده بود که به سپاهیان عرب تبار مسلمان اعتماد نداشت. چرا که می دانست آنان کسی را که برای خلافت شایسته تر است می شناسند. اما ترک تباران تازه مسلمانانی بودند که به مسائل پیچیده عالم اسلام آشنایی نداشتند. آنان یار و یاور چشم و گوش بسته خلفای عباسی بودند. هم آنان که به ازدواج با دختران ترک تبار عادت کرده بودند.

نظامیان ترک تبار شبانگاه به خانه امام هادی (علیه السلام) رسیدند. آنان آن حضرت را این گونه یافتند که بر فرش خاک نشسته و ردائی از پشم به خود پیچیده و مشغول خواندن قرآن است. آنان همه زوایا و گوشه های خانه آن حضرت را تفتیش نموده سپس آن حضرت را دستگیر کرده به نزد خلیفه برده و جریان را به او گفتند. آنان برای خلیفه تعریف کردند که آن حضرت را در چه مقامی از زهد یافتند و اینکه در خانه او هیچ چیز از سلاح و ساز و برگ جنگ پیدا نکرده اند^(۳۰).

۱۷. سید عبد الوهاب بدری گوید: امام هادی (علیه السلام) در شهر سامرا در مجالس مردم می گشت و همواره مصیبت دیدگان را دلداری داده، نیازمندان را یاری رسانده به گدایان و مساکین ترحم می نمود. وی با یتیمان مهربانی کرده، شبانگاهان به در خانه بیوه گان و ناتوانان رفته، کیسه های درهم و دینار را که در دامن جامه خود حمل می کرد به آنان می داد و می گفت: (لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا); پاداش و سپاسی از شما

۲۸. صبانك الذهب/ ۵۷.

۲۹. نور الابصار/ ۱۴۹.

۳۰. تاریخ العلویین/ ۱۶۷.

نمی‌خواهیم. آن حضرت روزها به کار و فعالیت مشغول می‌شد. وی در زیر اشعه سوزان آفتاب ایستاده در مزرعه خود به کار کشاورزی مشغول می‌گشت تا آن جا که عرق تمام بدن آن حضرت را تر می‌کرد و چون سیاهی شب آشکار می‌شد به سمت پروردگار خود توجه کرده، در حال رکوع و سجود و خشوع برای پروردگار خویش درمی‌آمد و پیشانی تابناک خود را بر روی سنگ و شن زمین قرار می‌داد، و دعای مشهور خود را زیر لب زمزمه می‌کرد که: «الهي مسيء قد ورد، وفقير قد قصد، لا تخب مسعاه وارحمه واغفر له خطاه»;

پروردگارا، گنهکاری به در خانه ات وارد شده، و فقیری قصد در خانه ات کرده. پروردگارا گم‌هایی که به سوی تو برداشته ناامید نگردان، بر وی رحمت آور و گناهانش را بر او ببخشای^(۳۱).

۱۸. خیرالدین زرکلی گوید: ابوالحسن عسکری علی، ملقب به هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی بن جعفر، حسینی طالبی، دهمین امام از پیشوایان دوازده گانه و یکی از پرهیزگاران و صلحا زمان بوده است. وی در شهر مدینه به دنیا آمد. کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کردند و وی آن حضرت را به بغداد احضار کرده، سپس در سامرا تبعید نمود^(۳۲).

۱۹. «دوایت - ام - رونالدسون» پس از اینکه به تفصیل درباره آن حضرت به بحث پرداخته گوید: بسیاری از مردم از مناطقی مانند عراق، ایران و مصر، که شیعه آل محمد در آن زیاد بود برای کسب علم و دانش آهنگ دیدار آن حضرت می‌کردند^(۳۳).

۲۰. فضل الله بن روزبهان شافعی گوید: خداوندا سلام و درود بفرست بر امام دهم، مقتدای زندگان و مردگان، سرور حاضران و غایبان، آن کس که از مقدمات علوم به نتیجه وصایت و امامت رسیده است، شمشیر خشمگین و خروشان بر گردن هر مخالف و دشمن، پناهگاه همه آورندگان در مصائب و دشمنی‌ها، برطرف کننده تشنگی از جگرهای سوخته، آن کس که دوستان و دشمنان به کمال فضیلتش شهادت داده و در روز ندا دادن منادی یعنی روز قیامت پناهگاه دوستان و موالیان خویش می‌باشد، ابوالحسن علی نقی هادی، فرزند محمد شهید، آن کس که با مکر دشمنان به شهادت رسید و در «سُرَّ مَنْ رَأَى» به خاک سپرده گردید^(۳۴).

۳۱. سیرة الامام علی الهادی (علیه السلام) / ۵۹.

۳۲. الاعلام ۵ / ۱۴۰.

۳۳. عقیده الشیعه / ۲۱۵.

۳۴. وسیلة الخادم الی المخدوم / صلوات الامام الهادی (علیه السلام).

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی (علیه السلام)

امام هادی (علیه السلام) به همه بزرگ منشی های اخلاقی که جدّ گرامی اش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برای تکمیل آن ها مبعوث شده بود آراسته و همه عناصر فضیلت و کمال در شخصیت متکامل آن حضرت گرد آمده بود. به گونه ای که ما نه تنها نمی توانیم به همه ابعاد شخصیتی آن حضرت احاطه پیدا کنیم، بلکه حتی نمی توانیم شخصیت عظیم او را به تصوّر خویش درآوریم. اما این مطلب مانع از آن نمی شود که ما به قدر ظرفیت و توانائی خود به گوشه ای از مکارم اخلاقی آن حضرت که در رفتارش جلوه گر شده و در کتاب های سیره و تاریخ آمده است اشاره بنمائیم.

حال خوانندگان محترم گوشه ای از این بزرگ منشی های اخلاقی را پیش رو دارند:

۱. بخشندگی

امام هادی (علیه السلام) از گشاده دست ترین مردم و بخشنده ترین آنان در زمان خود بود. آن حضرت به شیوه و رویه پدران بزرگوار خود عمل می کرد که بنا به نصّ صریح قرآن در راه عشق به خداوند متعال به مسکین و یتیم و اسیر خوراک می دادند. آنان آن مقدار از غذای خود در راه خدا انفاق می کردند که برای خانواده خودشان غذایی نمی ماند و تا آنجا از جامه های خود برهنگان را می پوشانیدند که برای خانواده آنان جامه ای باقی نمی ماند^(۳۵).

تاریخ نگاران نمونه های بسیاری از نیکوکاری امام هادی (علیه السلام) و احسان آن حضرت به فقیران و بیچارگان و بزرگداشت آن حضرت نسبت به نیازمندان ذکر نموده اند که ما به این چند مورد اکتفا می کنیم.

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر حمدانی که از بزرگان شیعه بودند. بر امام هادی (علیه السلام) وارد شدند. در این هنگام احمد بن اسحاق از

بدهکاری ای که بر گردنش بود به نزد امام هادی(علیه السلام) شکایت کرد. آن حضرت به وکیل خود عمرو رو کرده و فرمودند: به او، همچنین به علی بن جعفر سی هزار دینار بده. آن حضرت به خود وکیل نیز سی هزار دینار دادند.

ابن شهر آشوب هنگامی که در کتاب خود این کرامت علویه را نقل می کند آن را این گونه توضیح می دهد که: «این عمل معجزه ای است که کسی جز پادشاهان قادر به انجام آن نیست و ما هرگز نشنیده ایم کسی این چنین عطایی نسبت به نزدیکان خود کرده باشد»^(۳۶).

۲. اسحاق جلاب برای امام هادی(علیه السلام) گوسفندان بسیاری خرید و آن حضرت در روز ترویبه که روز هشتم ماه ذی الحجّه و روز بسیار باعظمتی است، آن گوسفندان را در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود^(۳۷).

۳. روزی حضرت امام هادی(علیه السلام) سامرا را به قصد زمین کشاورزی که در روستایی نزدیک سامرا داشت ترك کرد. مردی از اعراب به قصد زیارت آن حضرت به منزل آن حضرت رفت. اما آن حضرت را در منزل نیافت. خانواده امام هادی(علیه السلام) به آن مرد گفتند که ایشان به زمین کشاورزی خود رفته است. آن مرد آهنگ آنجا کرد. هنگامی که در نزد امام حضور پیدا کرد امام(علیه السلام) از او پرسیدند: آیا حاجتی داری؟ آن مرد با صدایی آهسته عرض کرد: ای پسر رسول خدا، من مردی از بادیه نشینان کوفه هستم. من از کسانی که به ولایت جدّ شما حضرت علی بن ابی طالب(علیه السلام) اعتقاد دارند هستم، اما از بد روزگار دینی بسیار سنگین به گردن من آمده و برای رهایی از بار این دین کس دیگری جز شما نیافتم تا به نزد او بروم.

امام هادی(علیه السلام) بر حال او رقت آورده و حاجتی را که آن مرد به نزد آن حضرت آورده بود بزرگ شمردند. اما در آن برهه زمان امام هادی(علیه السلام) در تنگنای مالی بوده و چیزی نداشتند تا به آن مرد بدهند و نیازش را برطرف کنند. بنابراین کاغذی برداشته و با خط مبارک خود در آن نوشتند که این مرد این مبلغ از من طلبکار است، و مقدار آن پول را در آن کاغذ معین فرمودند. آنگاه به آن مرد فرمودند: این ورقه را بگیر. هنگامی که من به سامرا باز گشتم و گروهی از مردم به دور من جمع شدند به نزد من بیا و پولی که در این کاغذ نوشته شده از من طلب کن و هنگامی که من از دادن آن

۳۶. مناقب ۴ / ۴۰۹.

۳۷. مناقب آل ابی طالب / ۴ / ۴۴۳.

به تو عاجز شدم بر من سخت بگیر و مرا بر ندادن پول شدیداً مورد عتاب و خطاب قرار بده، و در این دستور که به تو می‌دهم به هیچ وجه با من مخالفت نکن.

مرد عرب کاغذ را گرفت. هنگامی که امام هادی(علیه السلام) به سامرا باز گشتند عده‌ای دور آن حضرت جمع شدند که در میان آنان جاسوسان حکومت و مأموران امنیتی نیز حضور داشتند. مرد اعرابی به نزد امام آمد و آن ورقه را در محضر جمع به ایشان عرضه کرد و از امام خواست آن مبلغ بدهکاری که در آن ورقه نوشته بودند فوراً به او پرداخت کنند. امام هادی(علیه السلام) شروع به عذر آوردن نمود، اما اعرابی با سخنانی درشت با آن حضرت سخن می‌گفت. هنگامی که اهل آن مجلس متفرق شدند، مأموران امنیتی خبر این مکالمه بین مرد اعرابی و امام هادی را به متوکل دادند. متوکل با شنیدن این خبر دستور داد سی هزار درهم برای امام هادی بفرستند. هنگامی که این پول به دست امام رسید و اعرابی هم به نزد امام هادی(علیه السلام) آمد، آن حضرت به او فرمودند:

«این مال را بگیر و دین خود را از آن ادا کن و آنچه از آن باقی می‌ماند بر اهل و خاندان خود خرج کن و ما را معذور دار که بیشتر از این نتوانستیم به تو بدهیم».

احسانی در این سطح بر اعرابی گران آمد و به امام عرضه داشت: بدهکاری من حتی به اندازه ثلث این مبلغ هم نمی‌شود. یعنی بقیه آن را پس بگیرد اما امام هادی(علیه السلام) حاضر نشد از آن سی هزار درهم چیزی از آن مرد پس بگیرد. اعرابی به سمت دیار خود باز گشت در حالی که می‌گفت: خداوند متعال به اینکه رسالت خود را در میان چه خاندانی قرار دهد داناتر است^(۳۸).

۲. زهد و پارسایی

حضرت امام هادی(علیه السلام) از همه شادی‌ها، دل‌مشغولی‌ها و اسباب زندگی دنیوی رویگردان بوده، همواره به زاهدانه‌ترین شکل زندگی را می‌گذراند. آن حضرت به شدت مراقب و مواظب عبادت خداوند و پای‌بندی به ورع و زهد بود. آن حضرت هیچگاه به جلوه‌های ظاهری زندگی دنیا اعتنائی نداشته، طاعت خداوند متعال را بر هر چیز دیگری مقدم می‌داشت. منزل آن حضرت چه هنگامی که در مدینه به سر می‌برد و چه آن هنگام که در سامرا زندگی می‌کرد همواره خالی از اثاثیه زندگی بود. در وقتی که آن حضرت در مدینه سکونت داشت سربازان متوکل به خانه اش ریختند و آن خانه را به شدت تفتیش نمودند، اما نه تنها آنچه می‌خواستند در آن نیافتند بلکه از لوازم زندگی

۳۸. الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۷۶، ابن صباغ، الفصول المهمه/ ۲۷۴، الصواعق المحرقة/ ۳۱۲.

نیز چیزی در آن پیدا نکردند. همچنین هنگامی که سربازان متوکل در شهر سامرا بار دیگر به خانه آن حضرت هجوم آوردند آن حضرت را در اتاقی در بسته یافتند در حالی که جبّه ای موپین بر تن داشته، بر سنگ و ریگ نشسته بود و میان او و زمین فرشی وجود نداشت^(۳۹).

۳. کار در مزرعه

این پیشوای بزرگوار کاملاً از هر گونه تکبر و منیت خالی بوده است. تا آنجا که گفته اند: آن حضرت در زمینی که داشت با دست خود به کار کشاورزی می پرداخت تا بدین وسیله برای خود و خانواده اش موجبات امرار معاش را فراهم آورد، علی بن ابوحزمه این چنین روایت می کند که: «ابوالحسن سوّم حضرت امام هادی(علیه السلام) را دیدم که در روی زمین کار می کرد در حالی که از سر تا به قدم از عرق پوشیده شده بود. به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا قربان شما کند. پس مردان کجا هستند؟ منظور علی بن ابی حمزه از مردان، دوستان، شیعیان و یاوران امام هادی(علیه السلام) بود.

امام(علیه السلام) پاسخ دادند: «یا علی قد عمل بالمسحاة من هو خیر منی و من ابي فی أرضه»؛

ای علی، بدان که کسانی با بیل در زمین خود به فعالیت زراعتی پرداخته اند که به مراتب از من و پدرم برتر و بالاتر بوده اند.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: منظور شما چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمودند: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، امیرالمؤمنین(علیه السلام) و همه پدرانم با دست خود کار می کردند و کشاورزی کار انبیا، مرسلین و اوصیای صالح آنان می باشد^(۴۰).

۴. راهنمایی گمراهان

حضرت امام هادی(علیه السلام) سعی بسیار وافری در زمینه راهنمایی گمراهان و منحرفان از جاده حق و حقیقت و هدایت آن ها به راه راست داشته است، از میان کسانی که امام هادی(علیه السلام) آن ها را از ضلالت و گمراهی به راه راست هدایت کرده است می توان به ابوالحسن بصری معروف به ملاح نام برد. ابوالحسن بصری دارای مذهب

۳۹. اصول کافی ۱ / ۴۹۹ و به نقل از آن در ارشاد/ ۳۰۳، ۳۰۲ و هم چنین به نقل از کلینی، اعلام الوری/ ۲ /

۱۱۹، الفصول المهمّة/ ۳۷۷.

۴۰. من لا یحضره الفقیه ۳ / ۱۶۲.

واقفی بود. یعنی تا امامت حضرت امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) را قبول داشته، اما پس از امام موسی بن جعفر متوقف شده و به امامت فرزندان پاک آن حضرت اعتراف و ایمان نداشت. روزی امام هادی با او دیدار کرد و به او فرمود: تا کی می خواهی به این خواب خود ادامه دهی؟ آیا وقت آن نرسیده است که از این خواب غفلت بیدار شوی؟! این دو جمله کوتاه آن چنان اثری در دل و جان ابوالحسن بصری گذاشت که او را منقلب کرد، وی پس از آن به راه حق باز گشت^(۴۱).

۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه

امام هادی (علیه السلام) همواره اصحاب خود و همه مسلمانان را از برقراری رابطه با جماعت صوفیه و رفتن در میان آن ها به شدت باز می داشتند. چرا که آنان باعث گمراهی مردم می شدند. صوفیان با تظاهر به زهد و پارسایی و عدم وابستگی و دلبستگی به ظواهر دنیا، مردمان ساده و زودباور را گول زده و آن ها را از راه حق و حقیقت منحرف می کردند.

امام هادی (علیه السلام) در جلوگیری از اختلاط مسلمانان با این دسته و طایفه با شدت بسیاری عمل می کردند. در این زمینه می توان به روایت حسین بن ابی الخطاب توجه کرد که گفت: من در مسجد النبی در نزد حضرت ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) بودم. گروهی از یاران آن حضرت که در میان آن ها ابوهاشم جعفری نیز دیده می شد به نزد آن حضرت آمدند. ابوهاشم جعفری مردی دارای فصاحت و بلاغت بود و در نزد امام هادی (علیه السلام) دارای جایگاهی ویژه بود در همین زمان که ما در نزد امام هادی ایستاده بودیم، گروهی از صوفیه به مسجد داخل شده و در کنار ما نشستند و مشغول به ذکر و تهلیل شدند، امام هادی (علیه السلام) رو به اصحاب و یاران خود کرده فرمودند:

«لا تلتفتوا إلى هؤلاء الخداعين فإنهم حلفاء الشياطين، ومخربو قواعد الدين، يتزهدون لإراحة الأجسام، ويتجهدون لصيد الأنعام، يتجرعون عمراً حتى يديخوا للايكاف حمراً، لا يهللون إلا لغرور الناس، ولا يقتلون الغداء إلا لملء العساس واختلاس قلب الدفناس، يكلمون الناس باملانهم في الحب، ويطرحونهم بإذلالهم في الجب، أورادهم الرقص والتصدية، وأذكارهم الترتيم والتغنية، فلا يتبعهم إلا السفهاء، ولا يعتقد بهم إلا الحمقاء، فمن ذهب إلى زيارة أحدهم حياً أو ميتاً، فكأنما

۴۱. اعلام الوری / ۲ / ۱۲۳ به نقل از کتاب الواحده نوشته عمی، و هم چنین به نقل از اعلام در بحار الانوار / ۱۵۰ . ۱۸۹

ذهب إلى زيارة الشيطان وعبادة الأوثان ، ومن أعان واحداً منهم فكأنما أعان معاوية ويزيد وأبا سفيان»؛

به این نیرنگ بازان نگاه نکنید که آن ها هم پیمانان شیاطین و ویران کنندگان پایه های دین هستند. هدف آنان از تظاهر به زهد و پارسایی راحتی جسمشان است و از تهجد و شب زنده داری هدفی جز اینکه چارپایی برای منافع خود به چنگ آورند، ندارند. آنان عمری را به سختی می گذرانند تا اینکه بتوانند با استفاده از نادانی مردم برای خود درازگوشی به زیر زین آورند. آنان جز برای فریفتن مردم به تسبیح و تهلیل نمی پردازند، و جز برای پر کردن کاسه های طمع و به چنگ آوردن دل نادانان به خوردن غذای کم مبادرت نمی کنند، آنان چون با مردم صحبت می کنند، همواره از محبت سخن به میان می آورند، اما با گمراهی های خود مردم را در چاه ضلالت و گمراهی می اندازند. ورد آنان رقص و کف زدن و ذکر آنان آوازخوانی و غنا می باشد. جز سفها و نادانان کسی از آنان پیروی نمی کند و جز احمقان کسی به آنان معتقد نمی شود. هر کس به زیارت یکی از مرده یا زنده آنان برود گویا که به زیارت شیطان و عبادت بت ها رفته است، و هر کس يك تن از آنان را کمک و یاری نماید، گویا که معاویه و یزید و ابوسفیان را کمک و یاری نموده است.

یکی از اصحاب آن حضرت رو به ایشان کرد و عرضه داشت: حتی اگر آن شخص از صوفیه به حقوق شما اهل بیت اعتراف داشته باشد؟

امام(علیه السلام) او را نکوهش کرد و بر سر او فریاد زد که: این سخن را کنار بگذار. آیا اگر کسی به حقوق ما اعتراف داشته باشد به سمت راه و روشی می رود که خشم و ناراحتی ما در آن است؟ آیا نمی دانی که اینان از پست ترین طایفه های صوفیه هستند، البته همه طوایف صوفیه جزو مخالفان ما هستند و راه و روش آن ها با طریقه ما مغایر و منافر است، آنان جز نصاری یا مجوس این امت نیستند، آنان همواره سعی دارند تا با بازدم دهن های خود نور خدا را خاموش کنند در حالی که خداوند نور خود را به حد کمال می رساند اگرچه کافران را ناخوش آید^(۴۲).

۶. بزرگداشت دانشمندان

حضرت امام هادی(علیه السلام) همواره مردان فکر و اندیشه و علم و دانش را گرامی داشته، آنان را مورد عنایت قرار داده، بر بقیه مردم مقدمشان می داشت. چرا که چنین کسان، منابع نور در روی زمین هستند. از میان کسانی که امام هادی(علیه السلام) به جهت علم و دانش، آنان را تکریم و احترام کرده است یکی از عالمان و فقیهان شیعه است که به امام هادی خبر رسیده بود وی با يك ناصبی بحث کرده، او را محکوم نموده و بر وی

۴۲. اردبیلی، حذیفة الشیعه، ۶۰۲ - ۶۰۳ به نقل از مرتضی راضی در کتاب فصول، و ابن حمزه در کتاب/ الهادی الی اللّجاة، هر دوی آن ها به نقل از شیخ مفید، و به نقل از او در روضات الجنّات/ ۳ / ۱۳۴.

غالب آمده است. امام هادی(علیه السلام) از شنیدن این خبر بسیار مسرور و خوشحال گردید. هنگامی که آن عالم شیعی برای دیدار امام هادی(علیه السلام) آمده بود، آن حضرت با بزرگداشت و استقبالی گرم با او روبرو شد، و در حالی که مجلس امام هادی(علیه السلام) مالا مال از سادات علوی و همچنین عباسیان بود، آن حضرت وی را در آن مجلس در کنار خود نشاند و شروع به سخن گفتن با او کرده بسیار از حال او سؤال می کرد. این مطلب بر حضار مجلس گران آمد. سادات هاشمی به امام هادی(علیه السلام) رو کرده و عرضه داشتند: چگونه او را بر سادات بنی هاشم مقدم می دارید؟

امام(علیه السلام) در جواب آنان فرمودند: دست نگه دارید. مبدا که شما از کسانی شوید که خداوند متعال درباره آن ها می فرماید: آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنگه گروهی از آنان به حال اعراض، روی بر می تابند؟ آیا درباره این مسأله به حکم کتاب خداوند عزّ و جلّ راضی می شوید؟^(۴۳)

همه آن ها گفتند بله ای فرزند رسول خدا.

آنگاه امام هادی(علیه السلام) شروع به اقامه دلیل از کتاب خدا بر صحت کاری که انجام داده بودند فرمودند. آن حضرت این گونه فرمودند: آیا خداوند متعال نمی فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید»، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند، - تا آنجا که فرماید- خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.^(۴۴) بنابراین می بینیم که خداوند متعال هرگز برای يك دانشمند مؤمن به مرتبه ای پایین تر از دانشمند مؤمن غیر دانشمند راضی نشده است. همچنان که خداوند متعال برای مؤمن به مرتبه ای پایین تر از شخص غیر مؤمن راضی نشده است.

حال به من خبر بدهید از این بخش از کلام خداوند متعال که فرمود: خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند. آیا خداوند متعال فرموده است خدا رتبه کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند بر حسب درجات بلند گرداند؟! آیا خداوند متعال فرموده است: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟^(۴۵)...

پس چگونه منکر بزرگداشت من از این دانشمند می شوید؟ این دانشمند فلان ناصبی را با حجت ها و دلایل خداوند متعال که به او آموخته شکست داده است و او بدین وسیله از هر شریفی که شرافتش به نسب باشد شریفتر است.

۴۳. آل عمران/ ۲۳ .

۴۴. مجادله / ۱۱ .

۴۵. زمر / ۹ .

در این هنگام همه حاضران سکوت کردند. چرا که امام با رساترین دلیل ها آنان را رد کرد. اما یکی از عباسیان فریاد بر آورد و گفت:

ای فرزند رسول خدا، تو این مرد را بر ما فضیلت و برتری دادی و ما را از کسی که نسبی چون نسب ما ندارد پایین تر دانستی، در حالی که از اوّل اسلام تاکنون همواره آن کس که در شرافت افضل است بر آنکه پایین دست اوست مقدّم داشته شده است. البته این منطق بسیار بی ارزش است. چرا که اسلام با موازین خود هیچگاه جز برای ارزش های صحیحی که این فرد عباسی هیچگاه آنان را نفهمیده است تن در نمی دهد. اما امام هادی سخنان او را با این منطق قوی رد کردند که:

سبحان الله، آیا این جدّ شما عباس نبود که با ابابکر که يك شخص تیمی است - از قبیله تیم - بیعت کرد در حالی که عباس خود هاشمی بود؟ آیا عبد الله بن عباس نبود که خادم عمر بن خطاب شده بود در حالی که عبد الله بن عباس هاشمی است و پدر خلفای بنی عباس است و عمر شخصی از طایفه بنی عدی؟ و چگونه بود که عمر در شورای خلافت که برای تعیین خلیفه پس از خود خلیفه کرد کسانی را از قریش داخل کرد که از نظر شرافت نسب [از هاشمیان] دور بودند اما عباس را که شخصی از بنی هاشم بود در این شوری داخل نکرد؟! پس اگر مقدّم داشتن شخص غیر هاشمی بر هاشمی کاری ناشایست است، اوّلا بیعت عباس با ابوبکر، همچنین خدمتگزاری عبد الله بن عباس بر عمر را ناروا بدانید. پس اگر آن جایز بود این هم جایز است^(۴۶).

۷. عبادت

روی آوردن به خداوند متعال، انابه به درگاه او، شب زنده داری به عبادت خداوند متعال، مناجات با ذات اقدس حقّ و تلاوت کتاب او ویژگی بارز همه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بوده است.

اما نسبت به خصوص حضرت امام هادی (علیه السلام) می توان گفت مردم در عصر و زمان آن حضرت کسی را در عبادت، پرهیزگاری و سخت گرفتن بر خود در راه دین، به مانند آن حضرت ندیده بودند. آن حضرت هیچ يك از عبادات مستحب و نوافل را ترك نمی کرد. آن حضرت همواره در رکعت سوّم از نافله مغرب سوره حمد را قرائت کرده و پس از آن اوّل سوره حدید را تا آنجا که می فرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» قرائت کرده و در رکعت چهارم سوره حمد و آخر سوره حجرات را تلاوت می فرمود^(۴۷).

۴۶. طبرسی، احتجاج / ۲ / ۲۵۹.

۴۷. وسائل الشیعة / ۴ / ۷۵۰.

۸. برآورده شدن دعا‌های آن حضرت

در کتاب های مختلف نمونه های زیادی از مستجاب شدن دعای امام هادی(علیه السلام) در نزد خداوند متعال ذکر شده است که ما چند نمونه از آن را می آوریم:

۱. منصوری از عموی پدرش روایت می کند که گفت: به زیارت حضرت امام علیّ هادی(علیه السلام) رفتم و به آن حضرت عرضه داشتم: مولای من، این مرد - متوکل - مرا از کار برکنار کرده و رزق و روزی مرا قطع نموده و مرا به مشقت انداخته است و تنها اتهامی که در این رابطه به من وارد کرده است این است که می داند من با شما در ارتباط هستم. وی از امام هادی(علیه السلام) خواست تا در نزد متوکل از او وساطت کند. امام هادی(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: ان شاءالله به حاجت خود می رسی، چون شب فرا رسید فرستادگان متوکل به در خانه او آمده و او را طلب کردند. وی به همراه آنان به سرعت به سمت متوکل روانه شد. هنگامی که به در قصر متوکل رسید دید فتح بن خاقان، وزیر متوکل، در جلوی در قصر منتظر اوست. فتح وی را استقبال کرد و از تأخیرش در آمدن گله کرد. سپس او را نزد متوکل برد. متوکل با قیافه ای که تبسم از آن می بارید و برای آن مرد نشانه بشارت بود با او روبرو شد و به او گفت: ای اباموسی، چرا از ما کناره گیری می کنی و ما را فراموش کرده ای؟! حال بگو چه مبلغ از ما طلب داری؟

مرد حوائج خود را به متوکل گفت و حقوق و عطایایی که از او قطع شده بود برشمرد. متوکل دستور داد دو برابر آن مبلغ را به او بپردازند و آن مرد در حالت سرور و شادمانی از نزد متوکل خارج شد. هنگامی که آن مرد از قصر متوکل خارج شد، فتح به دنبال او آمد و به او گفت من شك ندارم که تو از او - یعنی از امام هادی(علیه السلام) - خواستی برای تو دعا کند. بنابراین به نزد او برو و از او بخواه برای من هم دعایی بکند.

مرد رو به سوی خانه امام هادی(علیه السلام) آمد و هنگامی که به محضر مبارك آن حضرت مشرف شد و در برابر آن حضرت ایستاد. امام هادی نگاهی به او انداخته فرمودند: ای اباموسی، چهره اکنون تو چهره رضایت است.

مرد با کمال خضوع و احترام عرضه داشت: آری، به برکت شما ای سید و مولای من، امّا آنان به من گفتند: که شما نه به سمت متوکل رفته اید و نه از او در این رابطه خواهشی کرده اید.

امام(علیه السلام) با چهره ای آکنده از خوشروئی و تبسم در جواب او فرمودند: خداوند متعال می داند که ما در مصائب و مشکلات جز به او پناه نمی بریم و در ناملایمات جز بر او توکل نمی کنیم. به همین دلیل است که هر گاه از او چیزی بخواهیم به ما عنایت و عطا می کند. ما نیز بیم آن داریم که اگر از این رویه عدول کنیم خداوند نیز از آن رویه عدول نماید.

مرد دریافت که امام(علیه السلام) در نهان برای او دعا کرده است، در این هنگام سخن فتح به یادش آمد و به امام عرض کرد: ای سیّد و مولای من، فتح نیز از شما التماس دعا داشت.

امام خواسته مرد را اجابت نکرد و به او فرمود: فتح در ظاهر خود را از دوستان ما به حساب می آورد، اما در باطن از ما دوری می گزیند، دعا فقط درباره شخصی مستجاب می شود که در اطاعت خداوند متعال اخلاص بورزد و به رسالت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همچنین به حق ما اهل بیت اعتراف داشته باشد^(۴۸).

۲. روایت شده است که علی بن جعفر از وکیلان امام هادی(علیه السلام) بود. اما در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل وی را دستگیر و حبس نمود. وی مدت زیادی در تاریکی های زندان به سر آورد. پس از مدتی آنگاه که کار بسیار بر او سخت شد با بعضی از مزدوران دستگاه عباسی صحبت کرد و از او درخواست کرد تا به هر نحو شده وی را آزاد کند و به او وعده داد که در قبال این کار سه هزار دینار به او بپردازد. آن مأمور به سمت عبیدالله که یکی از نزدیکان متوکل بود رفت و از او درخواست کرد تا برای آزادی علی بن جعفر در نزد متوکل وساطت کند. عبیدالله نیز خواسته او را پذیرفت و این مطلب را به گوش متوکل رساند. متوکل شدیداً وی را بر این امر توبیخ کرد و به او گفت:

اگر در صداقت تو شك داشتم، می گفتم که رافضی شده ای.

این مرد وکیل ابوالحسن هادی است و من قصد کشتنش را دارم.

عبیدالله از اینکه برای آزادی او واسطه شده بود پشیمان شد و به آن مأمور خبر این مطلب را داد. مأمور هم به نزد علی بن جعفر رفته و به او گفت که متوکل قصد کشتن او را کرده و هیچ راهی برای آزادی او وجود ندارد. پس از شنیدن این خبر جهان بر علی بن جعفر تنگ آمد. در این وقت بود که نامه ای برای امام هادی(علیه السلام) نوشت که در آن آمده بود: «ای سیّد و مولای من، شما را به خدا و به خدا سوگند می دهم مرا دریابید.

من می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم. امام در جواب نامه او چنین نوشتند که: «هر گاه موقعیت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت»، در همان ایام متوکل بیمار شد و به شدت مبتلا به تب گردید. زیادی تب به اندازه ای شد که بر جان خود بیمناک گردید. به همین دلیل بود که دستور داد همه زندانیان را آزاد کنند وی مخصوصاً دستور داد تا علی بن جعفر را نیز آزاد نمایند. متوکل به دوست خود عبیدالله گفت: چرا دیگر اسمی از آن مرد که برایش وساطت کردی بر زبان نیاوردی؟ عبیدالله گفت: من تصمیم داشتم که دیگر در نزد تو نام او را به زبان نیاورم. اما در عین حال متوکل دستور داد تا او را آزاد کرده از او خواستند تا متوکل را به واسطه آزاری که به او رسانده است حلال کند. علی بن جعفر آزاد شد و به امر امام هادی (علیه السلام) به شهر مکه رفت و در آنجا ساکن گردید»^(۴۹).

این بعضی از نمونه هایی بود که راویان درباره مستجاب شدن دعای امام هادی (علیه السلام) ذکر کرده اند. پر واضح است که مستجاب شدن دعا کاری است که از دست انسان و حاصل فعالیت و تلاش او خارج است. بلکه این عمل تنها به دست خداوند متعال است و اوست که دعای هر يك از بندگان را که بخواهد به اجابت می رساند، و شکی در این نیست که پیشوایان از اهل بیت پیامبر در نزد خداوند متعال دارای جایگاهی بزرگ بوده اند. چرا که آنان همه وجود خود را خالصانه در اختیار خداوند بزرگ گذاشته بودند. اخلاصی که بیش از آن متصور نخواهد بود. آنان حق اطاعت خداوند متعال را به جا می آوردند. خداوند نیز این خصوصیت را به آنان اعطا کرده بود که دعایشان را مستجاب کند. چنان که قبور منور آن بزرگواران نیز از جاهایی است که دعای بندگان در آن مکان های مقدّس مستجاب می گردد^(۵۰).

۴۹. رجال کشی/ ۶۶۰ ح ۱۱۲۹ و به نقل از او در بحار الانوار ۵۰ / ۱۸۳.

۵۰. ربك. حياة الامام علي الهادي/ ۴۲ - ۶۲.

قسمت دوم

بخش نخست

رشد و پرورش حضرت امام هادی (علیه السلام)

فصل دوم

مراحل زندگی حضرت امام هادی (علیه السلام)

فصل سوم

حضرت امام هادی (علیه السلام) در سایه سار پدر (علیه السلام)

بخش نخست

رشد و پرورش حضرت امام هادی (علیه السلام)

۱. نسب شریف آن حضرت

وی ابوالحسن علی بن محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین سبط فرزند علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، دهمین پیشوا از پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) می باشد. مادرش کنیزی امّ ولد بوده که به او سمانه مغربیه^(۵۱) گفته می شد و همچنین به امّ الفضل نیز مشهور است^(۵۲).

۲. ولادت و رشد آن حضرت

آن حضرت (علیه السلام) در نیمه ذی الحجه یا دوم رجب سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هـ. ق دیده به جهان گشود^(۵۳). ولادت آن حضرت در روستای صریا به وقوع پیوسته که در مسافت سه میلی شهر مدینه می باشد^(۵۴).

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به ولادت آن حضرت

حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بشارت ولادت حضرت امام هادی (علیه السلام) را در ضمن حدیثی طولانی که درباره ائمه (علیهم السلام) بیان فرموده اند این گونه بیان داشته اند: و خداوند در صلب او - منظور حضرت امام جواد (علیه السلام) می باشد - نطفه ای را به وجود می آورد که از آن نطفه فرزندی متولد می شود نه ظالم و نه سرکش، بلکه نیکوکار و مبارک، پاکیزه و نیکو. خداوند متعال نام او را در نزد خود علی بن محمد قرار داده، لباس آرامش و وقار بر اندام او پوشانده، دانش ها

۵۱. اصول کافی ۱ / ۲۹۸.

۵۲. مناقب آل ابی طالب / ۴ / ۴۳۳، به نقل از آن بحار الانوار ۵۰ / ۱۱۴.

۵۳. اصول کافی ۱ / ۴۹۷، ارشاد / ۳۶۸، مصباح / ۵۲۳.

۵۴. مناقب آل ابی طالب / ۴ / ۴۳۳، سه میل حدود پنج کیلومتر است.

را در نزد او به ودیعت نهاده است. هر سرّ پوشیده ای در دستان او قرار گرفته و در سینه اش همان است که خداوند متعال او را بدان خیر داده. و نیز دشمنانش را از مخالفت با او برحذر داشته است...^(۵۵).

۴. کنیه و القاب امام هادی(علیه السلام)

کنیه امام هادی(علیه السلام) ابوالحسن می باشد، و برای مشخص شدن این کینه از کنیه دو امام دیگر یعنی حضرت امام کاظم و امام رضا(علیهم السلام) که آن ها نیز دارای کنیه ابوالحسن بودند، به امام هادی(علیه السلام) ابوالحسن ثالث یا سوم می گفتند. آن حضرت دارای القاب فراوانی بوده اند که می توان از میان آن ها به این القاب اشاره نمود: هادی، نقی، - که این دو لقب مشهورترین لقب های آن حضرت می باشند - مرتضی، فتاح، ناصح و متوکل. البته آن حضرت پیروان خود را از اینکه او را با لقب متوکل بخوانند باز داشته، چرا که یکی از خلفای عباسی نیز به چنین لقبی ملقب گردیده بود^(۵۶).

البته در کتاب مناقب این القاب نیز برای آن حضرت ذکر شده است: نجیب، هادی، مرتضی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و عسکری که این لقب، لقب فرزند آن حضرت نیز بوده و آن حضرت را به همراه فرزندش عسکریین(علیهم السلام) نیز می خوانند^(۵۷).

۵۵. عیون اخبار الرضا(علیه السلام) ۱ / ۶۲ ح ۲۹.

۵۶. کشف الغمة ۲ / ۳۷۴.

۵۷. مناقب ۴ / ۴۳۲.

بخش دوم

مراحل زندگی حضرت امام هادی (علیه السلام)

زندگی چهل ساله حضرت امام هادی (علیه السلام) را به لحاظ موضع گیری ها و اعمال آن حضرت، همچنین به لحاظ شرایطی که آن حضرت را احاطه کرده بود می توان به مراحل متعدّد و مختلفی تقسیم نمود.

اما در عین حال تقسیم دوگانه با رویه ای که ما در تحلیل زندگی ائمه (علیهم السلام) در پیش گرفته ایم سازگاری بیشتری دارد. روش ما در تحلیل زندگی ائمه (علیهم السلام) بر چند مسأله متمرکز می شود. یکی از آن مسائل تنوع مسئولیت ها و نقش هایی که ائمه در جامعه خود ایفا نمودند به حسب شرایط و روابط سیاسی و اجتماعی که هر کدام از آن بزرگواران را در بر گرفته بود. منتهی آنچه موضع گیری های متعدّد آن بزرگواران را به هم پیوند می دهد و به عنوان جامع مشترك همه این موضع گیری ها شمرده می شود وحدت هدف در میان آن بزرگواران می باشد، و این هدف چیزی جز حفظ و صیانت شریعت اسلامی از تحریف و همچنین حفظ و نگهبانی امت اسلام از فرو رفتن در گرداب انحراف عقیدتی و دور شدن از اصول، همچنین حفظ و نگهداری در حدّ امکان از دولتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان دولت اسلام آن را پایه گذاری کرده بود در برابر خطر فروپاشی و سقوط می باشد. همچنین زمینه سازی برای اینکه ائمه بتوانند زمام حکومت را در دست گیرند. البته تا آنجا که به دست گرفتن این حکومت با ارزش هایی که خود این حکومت برای پیاده کردن و حفاظت از آن ها بنا شده است منافات نداشته باشد.

اولین مرحله از زندگانی امام هادی (علیه السلام) در فاصله زمانی ای که آن حضرت در سایه سار امامت پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد (علیه السلام) به سر آورده است، یعنی فاصله ای میان سال های ۲۱۲ تا ۲۲۰ هـ. ق رخ می نماید. مرحله ای که حداکثر تقریباً هشت سال به طول انجامیده است.

در این مرحله امام هادی (علیه السلام) با خلفائی همچون مأمون و معتصم عباسی هم زمان بوده است.

اما مرحله دوم از زندگانی پربرکت حضرت امام هادی(علیه السلام) در مدت زمانی میان در دست گرفتن منصب امامت از سوی ایشان در پایان سال ۲۲۰ هـ. ق تا هنگام وفات و شهادت آن بزرگوار در سال ۲۵۴ هـ. ق که مدت زمانی نزدیک به سی و چهار سال می باشد به وقوع پیوسته است.

امام هادی(علیه السلام) در این قسمت دوم با شش تن از پادشاهان یا خلفای بنی عباس هم عصر بوده است که اسامی آن ها به ترتیب عبارت است از:

۱. معتصم ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ

۲. واثق ۲۲۷ - ۲۳۲ هـ

۳. متوکل ۲۳۲ - ۲۴۷ هـ

۴. منتصر ۲۴۷ - ۲۴۸ هـ

۵. مستعین ۲۴۸ - ۲۵۲ هـ

۶. معتز ۲۵۲ - ۲۵۵ هـ

ما در بخش سوم از قسمت دوم این کتاب به بررسی مرحله اول از زندگانی این امام بزرگوار خواهیم پرداخت و حوادث مهمی را که در زمان زندگانی آن حضرت در سایه پدر بزرگوارش به وقوع پیوسته است به تحلیل خواهیم نشست.

و اما مرحله دوم از زندگی مبارك آن حضرت را از نظر شرایط زمانی و ویژگی ها و نیازهای این مرحله در خلال سه قسمت آخر کتاب مطرح خواهیم کرد.

بخش سوم

حضرت امام هادی (علیه السلام) در سایه سار پدر

حضرت امام محمد جواد (علیه السلام) در سال ۲۰۲ هـ . ق، پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، رهبری دینی و مرجعیت فکری و روحی شیعیان را بر عهده گرفت^(۵۸).

در آن زمان عمر شریف آن حضرت حدود هفت سال بود، و آن حضرت با وجود کمی سن تمام اموری که در مدینه، مربوط به پدر بزرگوارش حضرت امام رضا (علیه السلام) بود اداره نموده و به همه غلامان و کنیزان امام رضا (علیه السلام) دستوراتی داده یا آن ها را از بعضی کارها نهی و جلوگیری می نمود و هیچ يك از آنان با دستورات آن حضرت مخالفت نمی کرد^(۵۹).

صفوان بن یحیی گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: پیش از آنکه خداوند متعال اباجعفر را به شما عنایت کند ما از این مسأله از شما سؤال می کردیم و شما به ما می فرمودید خداوند متعال به من فرزند پسری خواهد داد. اکنون خداوند متعال به شما فرزند پسری داده و چشمان ما را روشن گردانیده است. خداوند ما را به روزی مبتلا نکند که از نعمت وجود شما محروم شویم. اما اگر چنین واقعه ای اتفاق افتاد ما به چه کسی پس از شما مراجعه کنیم؟ امام رضا (علیه السلام) با دست خود به حضرت جواد، ابوجعفر (علیه السلام) اشاره کردند در حالی که آن کودک در مقابل آن حضرت خوابیده بود. به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند. او سه سال بیشتر ندارد!^(۶۰).

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ صفوان بن یحیی فرمودند: خداوند متعال عیسی بن مریم را با شریعتی آسمانی مبعوث کرد در حالی که سن او کمتر از سنی بود که ابوجعفر برای اقامه شریعت ما به امر امامت قیامت خواهد کرد^(۶۱).

۵۸. اثبات الوصیّه / ۱۸۴.

۵۹. اثبات الوصیّه / ۱۸۵.

۶۰. اثبات الوصیّه / ۱۸۵ و ۱۸۶.

۶۱. اثبات الوصیّه / ۱۸۵ و ۱۸۶.

حضرت امام جواد(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوار خود مدّت ۱۸ سال و ۱۱ ماه و ۵ روز زندگی کردند که مدّت امامت آن حضرت نیز همین مقدار است(۶۲).

شیعیان و امامت حضرت جواد(علیه السلام)

هنگامی که حضرت امام رضا(علیه السلام) به رفیق اعلی پیوست، امام جواد(علیه السلام) بیش از هفت سال نداشت، و این امامت زود هنگام اولین پدیده ای بود که حتی برای خود شیعیان جالب توجه بود، چه رسد به غیر آن ها. و علیرغم زمینه سازی هایی که امام رضا(علیه السلام) قبل و بعد از رفتن به خراسان برای این پدیده انجام داده بود، حتی بعضی از بزرگان شیعه نیز در این زمینه حیران شدند، چه رسد به دیگران.

به همین دلیل بود که عدّه ای از بزرگان شیعه در خانه یکی از ایشان برای بحث و بررسی در رابطه با مسأله امامت، پس از امام رضا(علیه السلام) جمع شدند. از میان این اجتماع کنندگان می توان به این شخصیت ها اشاره نموده: ریّان بن صلت، یونس، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم و عبد الرّحمان بن حجّاج. اجتماع این گروه با گریه آغاز شد، و پس از آنکه لختی گریستند یونس به آن ها گفت: دست از گریه بردارید. چاره این است که صبر کنیم تا این فرزند - امام جواد(علیه السلام) - بزرگ شود. اما ریّان بن صلت این گونه کلام او را رد کرد که:

«اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی مقدر شده باشد، کودک دو روزه مانند مرد صد ساله خواهد بود، و اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی صادر نشده باشد، اگر پنج هزار سال هم عمر کند، نمی تواند آنچه را که بزرگان انجام می دهند، حتی مقداری از آن را انجام بدهد، و این مسأله ای است که ما باید به آن توجه کنیم...»(۶۳).

از این عبارت معلوم می شود که ریّان بر این مطلب تأکید دارد که مفهوم امامت چون منصبی الهی است، مانند نبوت است و اختیار و انتخاب این منصب به دست خداوند سبحان است که می فرماید: (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ); خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد و مردم در این زمینه هیچ گونه اختیاری ندارند.

عصر امام جواد(علیه السلام)

۶۲. کافی ۱ / ۵۷۲، ح ۱۲.

۶۳. دلائل الامامه / ۲۰۵.

امام جواد(علیه السلام) با دو تن از خلفای بنی عباس هم عصر بوده است. مأمون عباسی ۱۹۸ - ۲۱۸ هـ، معتصم عباسی ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ، مأمون همواره به دوستی و محبت با امام جواد(علیه السلام) تظاهر می کرد و دختر خود امّ الفضل را به ازدواج آن حضرت درآورد. البته او قبلاً هم امام رضا(علیه السلام) را به دامادی گرفته و ولایت عهدی خود را به او واگذار کرد و علویان را در دستگاه خود ارج و قرب داد^(۶۴). اما رفتار و رویه معتصم با مأمون بسیار فرق داشت. حکومت او حکومتی استبدادی بود که با کمی مهربانی و حسن تدبیر همراه بود. مسعودی تاریخ نگار، معتصم را به نیکویی روش و راستی راه توصیف کرده است^(۶۵).

نخستین خلفای عباسی در ایجاد و استمرار حکومت خود زیاد به اعراب اعتماد نداشته و اعتماد و اتکای بیشتر آن ها به فارس ها بوده است. آنان مشاغل مهم نظامی و غیر نظامی را به افرادی که از نژاد فارسی بودند می سپردند و این کار منجر به این شد که فارس ها در میادین مختلف حکومت به برتری دست یافته و نقش عرب در دولت عباسی و مؤسسات مختلف آن کمرنگ شود. این پدیده موجب رقابت بین عرب و فارس شد. این مسأله تا زمانی ادامه داشت که معتصم عباسی که مادر او از نژاد ترك بود به خلافت رسید. از آن زمان بود که دستگاه حکومت بر نژاد ترك اعتماد کرده، معتصم آن ها را به عنوان گارد ویژه خود برگزید. مناصب دولتی را به آن ها داده، ولایت استان های دور از مرکز را نیز به آن ها سپرد. وی عرب را از دیوان عطا خارج کرده و به جای آن ها ترك را در دیوان عطا داخل نمود. این امر باعث شد تا هم عرب و هم فارس، کینه ترك نژادان را به دل بگیرند.

جدالی که در این عصر به وقوع می پیوست تنها منحصر به جدال میان عرب و فارس و ترك نبود، بلکه پا فراتر نهاده و میان خود نژاد عرب نیز اختلاف و درگیری روی داده، شعله های آتش تعصب میان اعراب «مُضَرّ»ی از شمال و اعراب یمنی از جنوب نیز شعلهور گردید^(۶۶). این نکته ای است که توجه به آن می تواند عمق جدال موجود داخل دستگاه حکومتی را بر ما آشکار نماید.

در يك دسته بندی می توان اقوامی را که در دولت عباسی در انتهای عصر اول وجود داشتند، به چهار دسته تقسیم نمود:

۶۴. دکتر ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام ۲ / ۶۶ - ۶۷.

۶۵. مروج الذهب ۳ / ۴۷۶.

۶۶. تاریخ الاسلام ۲ / ۳۹۵.

۱. عرب (مُضَری ها و یمنی ها)

۲. فارس (خراسانیانی) که عبّاسیان را در تأسیس حکومت عبّاسی یاری رساندند

۳. ترك که اداره دولت به دست آن ها افتاد

۴. اهل ذمّه (یهود و نصاری)

گروه های دینی نیز در آن عصر به طور کامل از هم تفکیک شده بود، و هیچگاه به مسیحی اجازه یهودی شدن و به یهودی اجازه مسیحی شدن داده نمی شد و تغییر دین فقط منحصر بر دخول در دین اسلام بود. بردگان نیز در آن عصر طبقه بزرگی از طبقات جامعه اسلامی را تشکیل می دادند. سمرقند در آن روزگار یکی از بزرگترین بازارهای برده شمرده می شد. چرا که مردم آن شهر این کار را به عنوان حرفه خود انتخاب کرده و از این راه امرار معاش می نمودند.

از دیگر ویژگی های این دوران این بود که چون دولت عبّاسی گستره زیادی از جهان را تحت سلطه خود درآورده ثروت بی شماری پیدا کرده و تجارت آن رواج چشم گیری یافته بود، این امور اثر بزرگی در خلق يك نهضت فرهنگی داشت که مشرق زمین تا آن زمان شاهد چنین نهضت فرهنگی ای نبوده است. تا آنجا که همه مردم از خلیفه گرفته تا عوام، جویندگان دانش یا لاقل یاری کننده دانش و ادب بودند. در زمان این دولت مردم، سه قاره موجود آن روزگار را زیر پا می گذاشتند تا بتوانند به منابع دانش و عرفان دست یافته و با کوله باری از دانش و معرفت به شهرهای خود بازگشته و سپس آنچه را که با کوشش پی گیر خود کسب کرده بودند در کتاب هایی که بیشتر به دائرة المعارف شبیه بود به رشته تحریر درآورند. این کتاب ها به صورتی که تا پیش از این دوران به هیچ وجه توقع آن نمی رفت بیشترین نقش را در رساندن این دانش ها به ما داشته اند^(۶۷).

این اوضاع شرق اسلامی در آن روزگار بود.

اما در غرب سرزمین پهناور اسلامی نیز شهر «فُرتُبه» که امروزه در کشور اسپانیا با نام «کوردوبا» شناخته می شود با شهرهایی چون بغداد، بصره، کوفه، دمشق و فسطاط برابری می کرد، و از همین روی پایتخت مملکت اندلس شده، تا آنجا پیش رفت که مساجد این شهر، اروپاییانی را که برای نوشیدن آب زلال دانش از سرچشمه و بهره برداری از فرهنگ اسلامی به سمت کشور اسلام روی می آوردند به خود جذب

کرده بود. به همین جهت بود که در مغرب کشور اسلام نیز طایفه ای از دانشمندان، شعرا، ادبا، فلاسفه، مترجمان، صلحا و ... به وجود آمدند. می بینیم که اهتمام دانشمندان مسلمان نه تنها بر علوم نقلی مانند علم تفسیر، قرآنت، علم حدیث، فقه و کلام بود، بلکه اهتمام آنان علوم عقلی همچون: فلسفه، هندسه، نجوم، طب، شیمی و ... را نیز شامل گردیده بود.

در عصر اوّل عباسی مردم به فراگیری علوم دینی مشغول شده، متکلمان بسیاری ظهور کرده، در رابطه با مسأله خلق قرآن به بحث پرداختند. تا جایی که خود مأمون نیز در این بحث ها داخل شده و در محضر خود مجالس مناظره میان دانشمندان برپا می کرد. و به همین جهت هم بود که بعضی از مردم همچنان که او را بر برتری دادن حضرت علیّ بن ابی طالب بر دیگر خلفا عیب و نکوهش می کردند دخالت او در امور دینی را بر وی عیب می دانستند^(۶۸).

در این عصر دو دسته از دانشمندان ظهور کردند:

دسته اوّل: آنان بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نقل و بررسی و درک کامل بود که آنان را اهل علم می نامیدند.

و اما گروه دوّم: کسانی بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نوآوری و استنباط بود که آنان را اهل عقل می نامیدند^(۶۹).

همچنین در این عصر دو مکتب مهمّ در عرصه فقه و فقاہت به وجود آمد: مکتب اهل حدیث در مدینه و مکتب رأی در عراق.

اوضاع سیاسی

به ولایت عهدی گماردن بیش از يك نفر توسط خلیفه سابق مانند اینکه دو برادر را هم زمان به عنوان ولیعهد معرفی کنند که یکی پس از دیگری به مقام خلافت برسند، خود عامل مهمّی در ایجاد اختلال در وضع امنیتی دولت بود. چرا که در نتیجه این کار نزاع و درگیری بر سر قدرت در میان این ولیعهدان درمی گرفت. زیرا یکی از آن ها تصمیم می گرفت که ولایت عهدی پس از خود را به جای برادر خود که از جانب پدرشان برای ولایت عهدی و خلافت پس از او معین شده بود به فرزند خود بسپارد و

۶۸. تاریخ الاسلام ۲ / ۳۲۱ - ۳۲۳.

۶۹. تاریخ الاسلام ۲ / ۳۲۴.

پس از خود پسرش را به خلافت بنشانند. همچنان که این مسأله را به وضوح در میان امین و مأمون عباسی شاهد بوده ایم^(۷۰).

امین مردی خشن بود، اما از نظر سیاست و تدبیر بسیار ضعیف بود. نشانه های ضعف تدبیر و سیاست او را می توان در آشوب هایی که در اثر درگیری و جدال او بر سر قدرت با برادرش مأمون به وجود آمده از سال ۹۳ هـ تا سال ۹۸ هـ استمرار یافت مشاهده کرد. چرا که می بینیم در طول این پنج سال یاران مأمون توانستند بر امین غلبه کرده، وی را به قتل رسانده و بر بغداد مسلط شوند. از اینجا بود که مأمون به تنهایی اداره حکومت را در دست گرفت وی فرماندهان و فرمانداران برادرش امین را از کار برکنار کرده، یاران و انصار خود را به جای آنان به کار منصوب کرد. همان کسانی که در پیروزی او بر برادرش امین نقش به بسزائی داشتند.

در دوران حکومت مأمون نیز چند نهضت و حرکت مسلحانه به وقوع پیوست، اما سپاهیان دولت عباسی توانستند آن ها را سرکوب کرده در نتیجه شهرهایی که به واسطه این نهضت ها از دولت مرکزی جدا شده بودند به زیر سلطه خلیفه باز گشتند. مأمون پس از اینکه وضع داخلی حکومت خود را استقرار بخشیده بر مملکت اسلامی سیطره پیدا کرد، در سال ۲۱۷ هـ. ق به جنگ با کشور روم نیز پرداخت^(۷۱).

یکی از شاعران عصر اول عباسی که اهل بغداد بوده و به علی بن ابی طالب اعمی شهرت داشته است، وضعیت سیاسی و اجتماعی این دوران از حکومت عباسیان را در اشعاری با این مضامین به تصویر کشیده است:

«خلافت را فریبکاری وزیر، فسق و فجور امام و رأی نادرست مشورت دهندگان از بین برده است»

«این چیزی جز پیمودن راه فریب و گمراهی نیست که راه فریب و گمراهی از بدترین راه هاست»

«کارهای خلیفه خود بسیار عجیب است. اما عجیب تر از آن کارهای وزیر اوست»
«و عجیب تر از کارهای خلیفه و وزیر این است که ما باید با کودکان خردسال نیز بیعت کنیم»

«ما باید با کسی بیعت کنیم که در آن حدّ از کودکی است که هنوز نمی تواند بینی خود را بگیرد و هنوز آثار و لوازم خردسالی در او به چشم می خورد»

۷۰. مروج الذهب ۴ / ۳۵۰ - ۳۵۳.

۷۱. تاریخ طبری، تاریخ الامم و الملوك، حوادث سالهای بین ۱۹۹ - ۲۱۷ هـ.

«سبب این کار جز دو نفر نیستند یکی ستمکار و یکی گمراه، که می خواهند کتاب نورانی خداوند را از بین ببرند»

«و اگر گردش روزگار نبود می دیدید که این دو نفر به هیچ دردی نمی خورند»
«اما ما به فتنه هایی به بلندای کوه ها مبتلا شده ایم که به راحتی از آن توان خلاصی نداریم»^(۷۲).

هنگامی که امین به قتل رسید سر او را به خراسان به نزد مأمون آوردند. مأمون دستور داد تا سر او را در حیاط قصر حکومتی بر چوبی نصب کنند. وی در آن روز به همه سپاهیان خود پاداش داد و دستور داد هر کس پاداش را دریافت می کند آن سر را لعنت کند، و سربازان یکایک می آمدند، سهمیه خود را دریافت کرده سر امین را لعن می کردند و می رفتند. یکی از سربازان عجم سهمیه خود را دریافت کرد. به او گفتند: این سر را لعنت کن. او نیز گفت: خداوند او و پدر و مادرش و هر فرزندی که آن پدر و مادر زاده اند را لعنت کرده، آن ها را در فلان و فلان مادرانشان داخل کند، به او گفته شد: ای مرد، تو با این سخنان امیرالمؤمنین، مأمون را نیز لعنت کردی! مأمون نیز این مکالمه را می شنید، اما با تبسمی خود را به غفلت زد. پس از آن دستور داد سر را از آنجا برداشتنند و آن را به عراق باز پس فرستاد^(۷۳).

مأمون در زمان حکومت خود با تهدیدهای جدی و خطرناکی روبرو بود که نزدیک بود این تهدیدات دولت مأمون را ساقط کند. ما می توانیم مهمترین وقایعی را که در زمان حکومت مأمون روی داد این گونه دسته بندی کنیم:

۱. قیام ابن طباطبا^(۷۴) در سال ۱۹۹ هـ به فرماندهی ابوالسرایا.

این قیام یکی از بزرگترین قیام های مردمی بود که در زمان حضرت امام جواد(علیه السلام) و با شعار دعوت به خشنودی آل محمد(صلی الله علیه وآله) روی داد، و به دلیل استقبال

۷۲. مروج الذهب ۳ / ۳۹۷.

أضاع الخلافة غشُّ الوزير *** وفسقُ الإمام ورأي المشير
وما ذاك إلا طريق الغرور *** وشر المسالك طرقُ الغرور
فعال الخليفة أعجوبة *** وأعجب منه فعال الوزير
وأعجب من ذا وذا أننا *** نبائع للطفل فينا الصغير
ومن ليس يُحسن مسح أنفه *** ولم يخل من متنه حجرٌ ظير
وما ذاك، إلا بياغ و غاو *** يريدان نقض الكتاب المنير
وهذان لولا انقلاب الزمان *** أفي العبر هذان أم في النفير
ولكنها فتن كالجيا *** ل نرتع فيها بصنع الحفير

۷۳. مروج الذهب ۳ / ۴۱۴.

۷۴. نام کامل این شخصیت محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب می باشد.

بسیاری از فرزندان امت اسلام از آن، نزدیک بود دولت عباسیان را از میان بردارد، ابوالسّرایا سریّ بن منصور شیبانی با هوش و درایت سرشار خود به عملی دست زد که موجب خیزش مشتاقانه توده های مردم برای پیوستن به قیام او بود. سیاست او این بود که بسیاری از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را به خود جلب کرده و آن ها را جزو فرماندهان سپاه خود قرار داد.

مأمون ابتدا سپاهی را با ده هزار سرباز به فرماندهی زهیر بن مسیب به مقابله با ابوالسّرایا فرستاد. اما سپاه زهیر در برابر ابوالسّرایا تن به شکست داده و سپاه او به دست ابوالسّرایا افتاد. نهضت ابن طباطبا پس از این پیروزی بسیار قوّت گرفت و آن ها توانستند سپاه دیگری را که مأمون به سمت آنان فرستاد نیز شکست داده، بر شهر واسط مسلط شوند.

سپاهیان ابوالسّرایا برای بار سوّم با سپاهی از سوی مأمون به فرماندهی هرثمه بن أعین روبرو شدند. در این جنگ ابوالسّرایا شکست خورده به قادسیه فرار کرد. هرثمه وارد شهر کوفه شد، سپس ابوالسّرایا به قتل رسید، این واقعه در سال ۲۰۰ هـ. ق روی داد^(۷۵).

۲. ولایت عهدی حضرت امام علیّ بن موسی الرضا (علیه السلام).

در سال ۲۰۱ هـ. ق مأمون امام علیّ بن موسی الرضا (علیه السلام) را مجبور کرد تا ولایت عهدی او را بپذیرد. وی در همین زمینه به همه وابستگان حکومت عبّاسی دستور داد تا لباس های سیاه را که علامت مخصوص خاندان عبّاسی بود کنار گذاشته و لباس سبز بپوشند، که علامت ویژه علویان بود. این کار بر عبّاسیان بسیار گران آمد و آن ها به خاطر این عمل، همچنین داخل کردن حضرت رضا (علیه السلام) در امر خلافت، با مأمون بسیار به مخالفت برخاستند. حتّی عده ای از آن ها به همین دلیل از بیعت با مأمون سر باز زده و با عموی مأمون یعنی منصور پدر مهدی عبّاسی بیعت کردند. اما وی مرد این میدان نبود و در این کار سستی کرد و گفت: من جانشین مأمون هستم. عبّاسیان او را رها کرده و به جای او برادرش ابراهیم بن مهدی را برگزیده و با او بیعت کردند و به همین دلیل جنگ های چندی در میان عبّاسیان در گرفت^(۷۶). مأمون نیز پس از آن که نتوانست همه اهداف خود را از مسأله تحمیل ولایت عهدی بر امام

۷۵. تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۲ - ۱۱۳.

۷۶. تاریخ ذهبی، دول الاسلام/ ۱۱۲ - ۱۱۳.

رضا(علیه السلام)، آن چنان که می خواست به دست آورد، در سال ۲۰۳ هـ . ق با مسموم کردن حضرت رضا(علیه السلام) اقدام به ترور آن حضرت نمود^(۷۷).

۳. حوادثی که در سال ۲۰۶ هـ . ق به وقوع پیوست: در این سال بود که کار «بابک خرم‌دین» در کوه های آذربایجان به مرحله خطرناکی رسیده بود و او به شکل گسترده ای به قتل و غارت و شکست دادن سپاه مأمون و کارهای زشت در آن دیار دست می یازید^(۷۸).

۴. حوادثی که در سال ۲۰۹ هـ . ق روی داد: در این سال «نصر بن اشعث عقیلی» قیام کرد و میان او و «عبد الله بن طاهر خزاعی» که فرمانده سپاهیان مأمون بود جنگ های متعدد و طولانی درگرفت^(۷۹).

۵. حمله مأمون به شهرهای کشور روم: در سال ۲۱۵ هـ . ق مأمون شهرهای روم را مورد حمله قرار داد و سه ماه در آنجا ماند. وی تعدادی از قلعه های آنان را فتح کرده و دسته های نظامی خود را در آن منطقه پراکنده ساخت و آن ها ضمن به اسارت درآوردن رومیان شهرهایشان را غارت کرده و به آتش می کشیدند. آنگاه پس از گذشتن از دمشق به مصر وارد شد^(۸۰).

این جنگ ها بیش از دو سال به طول انجامید و در خلال همین جنگ ها بود که رومیان توانستند فرمانده سپاه مأمون را به اسارت درآورده و سپاه مسلمانان را در سال ۲۱۷ هـ . ق به محاصره خود درآورند.

امام جواد(علیه السلام) و مأمون عباسی

مأمون در رابطه با ائمه اهل بیت(علیهم السلام) سیاست مخصوص به خود را در پیش گرفت که با سیاست پیشینیان او از پادشاهان بنی عباس مغایرت داشت و نفس این تحوّل در روابط میان حکومت و ائمه خود دلیلی بر گستردگی سطح تأثیرگذاری ائمه اطهار(علیهم السلام) در میان طبقات امت و جامعه اسلامی می باشد. به این مطلب اضافه کنید پیوستگی شدید اکثریت تأثیرگذار جامعه با ائمه(علیهم السلام) و اعتقاد آنان به مرجعیّت فکری و روحی آن بزرگواران را.

۷۷. اثبات الوصیّه / ۱۸۱ - ۱۸۳.

۷۸. تاریخ ذهبی، دول الاسلام / ۱۱۴.

۷۹. تاریخ ذهبی، دول الاسلام / ۱۱۵ - ۱۱۷.

۸۰. تاریخ ذهبی، دول الاسلام / ۱۱۵ - ۱۱۷.

مسأله به ولایت عهدی برگزیدن امام رضا(علیه السلام) از سوی مأمون، یکی از وجوه این تحوّل در عرصه سیاست عباسیان است که خود دلیلی بر هوش و ذکاوت مأمون در چگونگی برخورد با این مسأله دارد. مأمون با این کار برای جلوگیری از تأثیرگذاری بیش از پیش امام رضا(علیه السلام) در جامعه، آن حضرت را در نزدیکی خود نگاه داشت تا تحرّک آن حضرت را محدود کرده و از گسترش نقش آن حضرت جلوگیری نماید. به علاوه با این کار توانست تحرّکات خود امام، همچنین تحرّکات پایگاه های مردمی مؤمن به رهبری اهل بیت(علیهم السلام) و نقش پیشگامانه آن ها را در میان جامعه زیر نظر مستقیم خود داشته باشد.

پس از شهادت حضرت امام رضا(علیه السلام) مأمون دستور داد تا حضرت امام جواد(علیه السلام) را نیز از مدینه به بغداد آورند. وی آن حضرت را مجبور کرد تا با دخترش «امّ الفضل» ازدواج نماید. ناگفته نماند که خاندان عباسی با این وصلت و ازدواج موافق نبوده و به مأمون اعتراض می کردند. اما مأمون با آینده نگری به این کار دست زد.

وی در پشت این عمل اهداف خاصی را دنبال می کرد که در استحکام پایه های خلافت او و پوشاندن جامه مشروعیت بر حکومتش تأثیر بسزائی داشت. وی با اظهار محبّت نسبت به حضرت امام جواد(علیه السلام) و برطرف کردن فشارهایی که خلفای گذشته نسبت به خاندان علوی انجام می داده، آن ها را مورد استبداد و قهر و غلبه قرار می دادند، همچنین دوری گزیدن از اخلاق و عادات مذموم خلفای سابق، مانند زیاده روی در لهو و لعب و مصرف بیش از حدّ اموال بیت المال و خارج شدن از اصول حنیف دین اسلام در بسیاری از مظاهر زندگی خاصّ و عام توانست اکثریت فرزندان امت اسلام را فریب دهد.

آنچه که این دیدگاه ما درباره سیاست مأمون را تأیید می کند این است که چون در ماه ربیع الاول سال ۲۰۴ هـ . ق به بغداد وارد شد، لباس او و لباس فرماندهان و سربازان او و مردم تماماً سبزرنگ بود. وی يك هفته به این ترتیب ادامه داد و پس از اقامه نماز جمعه در هفته دوم لباس های سبز را از تن بدر کرد و دوباره پوشیدن لباس های سیاه را معمول داشت^(۸۱). پوشیدن لباس های سیاه قبلاً به دستور خود مأمون و پس از به ولایت عهدی رسیدن حضرت امام رضا(علیه السلام) که از سال ۲۰۱ هـ . ق

آغاز و با شهادت حضرت امام رضا(علیه السلام) پس از مسموم شدن به دست مأمون در سال ۲۰۳ هـ . ق پایان یافت ممنوع شده بود.

ازدواج امام جواد(علیه السلام)

مأمون در ادامه راه محکم کردن پیوند با اهل بیت(علیهم السلام) برنامه ازدواج دخترش «امّ الفضل» را با امام جواد(علیه السلام) طراحی کرد. هنگامی که این خبر به جماعت بنی عباس رسید اجتماع کرده، به همین منظور به نزد مأمون رفته و با او به بحث پرداختند. چرا که آن‌ها بیم آن داشتند به وسیله این ازدواج، سلطنت از خاندان بنی عباس بیرون رفته، لباس عزّتی که - به گمان آنان - خداوند بر اندامشان پوشانیده است از آنان برکنده شود.

آنان به مأمون چنین گفتند: ای امیر مؤمنان، تو را به خداوند قسم می‌دهیم که بر این قصد که داری باقی نمانی و از رأی خود باز گشته، ابن الرضا را برای دامادی خود انتخاب نکنی، چرا که ما بیم آن داریم که با این کار تو سلطنتی که خداوند متعال به خاندان ما عنایت کرده از دست ما برود و لباس عزّتی که خداوند متعال بر ما پوشانیده است از ما باز پس ستانده شود، در حالی که تو خود می‌دانی که بین خاندان ما و خاندان ایشان از قدیم و جدید چه گذشته است و خلفائی که قبل از تو آمده‌اند چگونه با این خاندان رفتار کرده‌اند. آنان همواره آن‌ها را کوچک شمردند و آن‌ها را از دستگاه حکومتی دور نگه می‌داشتند. هنگامی که تو با پدر او یعنی رضا آن گونه برخورد کردی ما همواره در ترس و وحشت بودیم تا این که خداوند این مشکل را از ما برطرف کرد. پس تو را به خدا و تو را به خدا سوگند می‌دهیم دوباره ما را به آن ناراحتی و اضطرابی که تازه از ما برطرف شده است برنگردانی و رأی خود را از دامادی ابن الرضا برگردانده و هر کس از میان اهل بیت خود برای این کار صلاح می‌دانی به جای او به دامادی برگزینی.

مأمون در پاسخ آنان چنین گفت: امّا آنچه را که میان شما خاندان بنی عباس و میان آل ابی طالب روی داده است خود سبب آن بوده‌اید. اگر شما با انصاف با این جماعت برخورد می‌کردید آنان برای شما سزاوارترین گروه برای دوستی و محبت بودند... و امّا درباره ابوجعفر محمد بن علی باید به شما بگویم که من او را به این جهت به دامادی خود برگزیدم، که می‌بینم علیرغم کمی سنّ، در دانش و فضیلت بر تمام اهل علم و دانش

و فضیلت، برتری دارد که این امری بسیار عجیب است، و من امیدوارم تا آنچه را که از او شناخته ام برای همه مردم آشکار کنم^(۸۲).

بزرگان بنی عباس از نزد مأمون خارج شدند و رأیشان بر این مسأله اتفاق پیدا کرد که به نزد یحیی بن اکثم که در آن زمان قاضی القضاة بود رفته و از او بخواهند تا مسأله ای از امام جواد بپرسد که او از پاسخ آن عاجز شود و به یحیی بن اکثم وعده دادند در صورت پیروزی بر امام جواد(علیه السلام) جوایز و اموال گرانبها و نفیسی به او بخواهند داد.

آنان سپس با مأمون قرار گذاشتند که روزی مجلسی آراسته شده، یحیی بن اکثم در آن مجلس حاضر گشته و امام جواد(علیه السلام) را مورد سؤال قرار دهد. امام جواد(علیه السلام) در آن مجلس حاضر گردیدند و به سؤالات یحیی بن اکثم گوش دادند. یحیی بن اکثم از امام درباره مُحرمی پرسید که شکاری را در حال احرام بکشد، و امام جواد(علیه السلام) مسأله را آن قدر به فروع مختلف تقسیم کرده و از یحیی بن اکثم درباره سؤالش که از کدام يك از این شقوق می باشد پرسیدند و یحیی بن اکثم مات و مبهوت شده نتوانست جوابی به امام جواد(علیه السلام) بدهد. به همین خاطر بود که از امام درخواست کرد خود این مسأله را با تمام شقوق و فروع برای او توضیح دهد. مأمون نیز در همان جلسه نشسته بود و به تمام این گفتگوها گوش می کرد. سپس رو به اهل بیت خود از عباسیان کرده به آنان گفت: حال آنچه را که منکر آن بودید به چشم خود دیدید؟ سپس رو به امام جواد(علیه السلام) کرد و از او خواست دخترش را برای خود خواستگاری کند. امام جواد نیز این کار را انجام داد و مأمون به این مناسبت جشنی برگزار کرد.

پس از اینکه عقد جاری شد و خطبه تمام گشت، مأمون رو به امام جواد(علیه السلام) کرد و از آن حضرت خواست تا جواب مسأله مشکلی را که برای ابن اکثم طرح کرده بود کامل کند. امام(علیه السلام) نیز چنین کرده و جواب را به تمام و کمال به ابن اکثم فرمودند. سپس مأمون رو به حضار از عباسیانی که از اهل بیتش بودند کرد و گفت: آیا در میان شما کسی پیدا می شود که به این مسأله این گونه جواب بدهد؟ و بداند جواب صحیح سؤالات سابق یعنی فروع مختلف آن مسئله چیست؟

آنان پاسخ دادند: نه به خدا قسم. بلکه امیرالمؤمنین دانایتر به هر مسأله ای هستند.

۸۲. ارشاد/ ۲ / ۲۸۲ و به نقل از آن اعلام الوری/ ۲ / ۱۰۱ بدون سند، و در کشف الغمة ۳ / ۱۴۴ این روایت با سند ذکر شده است.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما! در میان تمام خلق خدا این خاندان هستند که به این درجه از فضل و کمال که اکنون مشاهده کردید اختصاص یافته اند، و در آنان، کمی سن از رشد و کمال جلوگیری نمی کند، و از همین رو است که گفته شده: حضرت رسول اکرم دعوت مردم به اسلام را با دعوت از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اسلام آغاز کرد در حالی که او پسری ده ساله بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز اسلام آوردن او را پذیرفت (۸۳).

البته لازم به ذکر است که این گونه برخورد و اهتمام مبالغه آمیز مأمون در برابر امام جواد (علیه السلام) دقیقاً همان کاری بود که همین مأمون با پدرش یعنی حضرت امام رضا (علیه السلام) نیز انجام می داد. همان کسی که در نهایت به وسیله سم او را به شهادت رساند و پیداست که این حرکت های مأمون در قبول حضرت امام جواد (علیه السلام) با هدف دور کردن آن حضرت از یاران نزدیکش و همچنین عامه مردم انجام می شد.

آنجا که می بینیم آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید تا اینکه نزدیک او و در تحت مراقبت جاسوسان او باشد، و بداند چه کسی به نزد آن حضرت رفته و چه کسی از نزد او خارج خواهد شد. چرا که مأمون می دانست با این کار می تواند به زودی نقش امام (علیه السلام) را در جامعه محدود کرده و آن حضرت را از دایره اثر گذاری در جامعه دور کند، و از طرفی دیگر با این کار خود برای حکومت ظالمانه خویش کسب مشروعیت نماید، چرا که وجود حضرت امام جواد (علیه السلام) در کنار او نتیجه ای جز این در نزد عامه مردم نمی داد. برخورد مأمون و موضع گیری اش در برابر عباسیانی که امام جواد (علیه السلام) را جز يك كودك خردسال که از علم دین چیزی نمی داند و حلال را از حرام تشخیص نمی دهد نیز دقیقاً با همین هدف به انجام می رسید.

امام جواد (علیه السلام) پانزده سال از عمر شریف خود را بدین گونه در خلال حکومت مأمون عباسی به سر آوردند تا این که در سال ۲۱۸ هـ. ق مأمون دار فانی را وداع گفت.

امام جواد (علیه السلام) و معتصم عباسی

معتصم محمد بن هارون الرشید هشتمین خلیفه از خلفای بنی عباس بود. وی در سال ۲۱۸ هـ. ق بعد از وفات برادرش مأمون به خلافت رسیده، مورد بیعت قرار گرفت. يك

سال قبل، یعنی در سال ۲۱۷ هـ. ق معتمد برای ساختن شهر سامرا از بغداد خارج شده بود^(۸۴). سپس بعد از این که خود به مقام خلافت رسید مرکز حکومتی را به آن شهر منتقل کرد. مدت زمانی که امام جواد(علیه السلام) در خلافت ابن خلیفه عباسی به سر آورد طولانی نبود، بلکه از دو سال تجاوز نکرد و امام(علیه السلام) پس از اینکه معتمد او را به بغداد آورد در سال ۲۲۰ هـ. ق به شهادت رسید.

امام جواد(علیه السلام) که در سال ۲۱۸ هـ. ق همان سال که مأمون در ارض روم دار فانی را وداع گفت از عراق به مدینه بازگشت، هنگامی که دوباره به عراق باز می‌گشت فرزند بزرگوار خود امام هادی(علیه السلام) را در سن کودکی در مدینه به جا گذاشت^(۸۵).

امام جواد(علیه السلام) قبل از شهادت خود در چندین مورد بر امامت فرزند خود علی تأکید و تصریح نمود.

تصریحات امام جواد(علیه السلام) بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی(علیه السلام)

الف - روایت اول: اسماعیل بن مهران گوید: هنگامی که حضرت امام جواد(علیه السلام) را برای اولین بار از مدینه به بغداد می‌بردند، به آن حضرت عرض کردم: من در این سفر برای شما بیمناکم. حال اگر برای شما اتفاقی افتاد پس از شما امر امامت به چه کسی خواهد رسید؟

اسماعیل بن مهران گوید: امام جواد(علیه السلام) با خنده، رو به من کرده فرمود: «آنچه را که تو فکر کرده ای امسال پیش نخواهد آمد»، اما هنگامی که معتمد برای بار دوم آن حضرت را به بغداد طلب کرد به نزد آن حضرت رفته عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو کند. اکنون که شما می‌روید بفرمائید امر امامت پس از شما به چه کسی می‌رسد؟ اینجا بود که دیدم حضرت امام جواد(علیه السلام) آن قدر گریه کردند که محاسن مبارك آن حضرت خیس شد. سپس رو به من کرده فرمودند: «در این سفر این بیم بر من می‌رود. پس بدان که پس از من امر امامت به فرزندم علی می‌رسد»^(۸۶).

ب - روایت دوم: خیرانی از پدرش که از نزدیکان حضرت امام جواد(علیه السلام) بوده و به خاطر خدمتی که از سوی امام جواد(علیه السلام) به آن مأمور بوده است همواره در نزد

۸۴. تاریخ ابوالفداء / ۱ / ۳۴۳.

۸۵. اثبات الوصیة / ۱۹۲.

۸۶. کافی / ۱ / ۳۲۳، بحار الانوار / ۵۰ / ۱۱۸ باب «التصوص علی الخصوص علیه»، شیخ مفید، ارشاد / ۳۰۸.

آن حضرت بوده روایت می کند که: احمد بن محمد بن عیسی اشعری فقیه و بزرگ مردم قم همه روزه در وقت سحر به نزد پدر من می آمد تا اینکه از حال حضرت امام جواد(علیه السلام) که در بستر بیماری بودند جویا شود. اما هنگامی که پیکی از جانب حضرت امام جواد(علیه السلام) به نزد پدر من می آمد تا خبری از آن حضرت به پدرم برساند، احمد بن محمد بن عیسی برمی خاست تا پدرم در خلوت با آن پیک به گفتگو بنشیند و این امر نشان از اعتماد و منزلت والای این مرد در نزد امام جواد(علیه السلام) دارد.

شبی فرستاده امام جواد(علیه السلام) به نزد پدر من آمد و احمد بن محمد از مجلس برخاست و پدرم با فرستاده امام خلوت کرد. احمد بن محمد کمی دور زد و سپس به جایی رفت که بتواند صدای آن ها را بشنود و در آنجا ایستاد. در این هنگام فرستاده امام جواد به پدرم گفت: مولایت به تو سلام می رساند و می گوید: من به سفر آخرت می روم، و پس از من امر امامت به پسر علی می رسد. حق او بر گردن شما پس از من مانند همان حقی است که من پس از پدرم بر گردن شما داشتم. سپس فرستاده از نزد پدرم رفت. احمد بن محمد بن عیسی به داخل اتاق باز گشت و به پدرم گفت: فرستاده امام چه چیزی به تو گفت؟ پدرم گفت: خیر بود، احمد بن محمد گفت: من آنچه را که به تو گفت شنیدم. سپس آنچه را که شنیده بود برای پدرم تکرار کرد. پدرم به او گفت: خداوند متعال این کار را بر تو حرام کرده است. چرا که خداوند متعال می فرماید: (و لا تجسسوا). اما حال که این کلام را شنیدی این حرف را برای شهادت در نزد خود حفظ کن، شاید که ما روزی محتاج این شهادت شویم. اما بر حذر باش که تا وقت آن نرسیده است این کلام را برای احدی اظهار نکنی. چون صبح رسید، پدرم این مطلب را در ده ورقه نوشت و آن ده ورقه را مهر کرده و به ده نفر از بزرگان شیعه سپرد و به آن ها گفت: اگر من قبل از اینکه درباره این نامه ها به شما چیزی بگویم از دنیا بروم این نامه ها را باز کنید و به مضمون آن عمل نمائید.

خیرانی گوید: هنگامی که ابوجعفر امام جواد(علیه السلام) به شهادت رسید و به لقای خداوند متعال رفت، پدر من در خانه خود ماند و از خانه خارج نشد تا این که رؤسای فرقه امامیه در نزد محمد بن فرج رنجی جمع شده و درباره کسی که پس از امام جواد(علیه السلام) متصدی امر امامت خواهد شد به بحث و گفتگو مشغول شدند. محمد بن فرج نامه ای به پدرم نوشت و به او گفت که سران شیعه در نزد او جمع شده اند و اگر بیم آن نبود که امر آن ها آشکار شود همه آن حضار را به نزد پدرم می آورد. اما او از پدرم خواست که خود به خانه وی رفته و در آن جمع داخل شود.

پدرم سوار مرکب شده و به سمت او رفت. در آنجا گروه را دید که در نزد محمد بن فرج جمع شده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این مسأله چه نظری داری؟ پدرم رو به آن ده نفری که آن ده نامه به دست آن ها بود کرده و گفت: آن نامه ها را حاضر کنید. آنان آن نامه ها را حاضر کرده و مهر آن را شکستند، و گفت مضمون این نامه ها همان است که من به آن دستور یافته ام. بعضی از آن افراد گفتند: ما دوست می داشتیم که علاوه بر این نامه ها غیر از تو شاهد دیگری هم برای این امر باشد و شهادت بدهد.

پدرم به آن ها گفت: خداوند متعال آنچه را که شما دوست داشتید برای شما مهیا کرده است. اینک این ابوجعفر اشعری است که شاهد است من عین مضمون این نامه را از فرستاده امام (علیه السلام) شنیده ام. آنگاه از ابوجعفر اشعری خواست تا بر این مطلب شهادت دهد. ابتدا ابوجعفر از این کار خودداری کرد. اما پدرم او را به مباحثه دعوت کرد و وی را از خداوند متعال ترسانید. ابوجعفر اشعری چون کار را به این منوال دید گفت: آری. من به دو گوش خود این مطلب را شنیده ام. اما اکنون که از ارائه شهادت خودداری کردم به این دلیل بود که دوست داشتم کرامت دادن خبر امامت امام بعدی به مردی از عرب برسد. [زیرا پدر خیرانی از عرب نبوده و از اعاجم محسوب می شد. [بدین ترتیب بود که همه کسانی که در آن مجلس بودند از آن مجلس بیرون نرفتند مگر این که به امامت حضرت ابوالحسن امام علی هادی (علیه السلام) اعتراف کرده و شك آن ها در این مسأله از بین رفت (۸۷)].

ج - روایت سوم: از محمد بن حسین واسطی روایت شده است که او از احمد بن ابی خالد، غلام حضرت ابوجعفر امام جواد (علیه السلام) شنیده است که امام جواد (علیه السلام) وی را بر وصیت نامه ای با این متن به شهادت گرفته است:

«احمد بن ابی خالد غلام ابوجعفر امام جواد (علیه السلام) شهادت می دهد که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) وی را به شهادت طلبید که او به پسرش علی وصیت کرده است که پس از وی نه تنها در امور مربوط به خود، مختار و آزاد باشد، بلکه اختیار امر تربیت و سایر امور برادرانش نیز به عهده او باشد. به جز برادرش موسی که هر گاه به سن بلوغ رسید اختیارش با خود اوست. و همچنین عبد الله بن مساور را مأمور قیام بر امور ارث و میراث خود نموده است تا این که فرزندش علی به سن بلوغ برسد. پس هرگاه فرزندش علی به سن بلوغ رسید ابن مساور مسئولیت امور ماترك را به او بسپارد و او به امور مربوط به ماترك، همچنین امور مربوط به خود و امور مربوط به برادران قیام نماید

مگر در رابطه با برادرش موسی که او پس از علی و ابن مساور با رعایت آنچه را که خود ابوجعفر (علیه السلام) درباره صدقات و موقوفات خود شرط کرده است به این امر قیام نماید. این وصیّت نامه در روز یکشنبه سوّم ذی الحجّه سال ۲۲۰ هـ . ق تنظیم شده و احمد بن ابی خالد شهادت خود را با خطّ خود در بالای آن نوشته است. همچنین حسن بن محمّد بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب نیز بر این وصیّت شهادت داده و مانند شهادت احمد بن خالد - در بالای نامه - را در زیر نامه امضا کرده است. همچنین نصر خادم نیز بر این وصیّت نامه شهادت داده و شهادت خود را با دست خود نوشته است^(۸۸).

د - روایت چهارم: محمّد بن علی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطار، از علی بن محمّد قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان، از صقر بن ابی دُلف روایت نموده که گفته است: از اباجعفر محمّد بن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: امام پس از من پسر من علی است. دستور او دستور من، کلام او کلام من، و اطاعت کردن از او اطاعت کردن از من است^(۸۹) و امام بعد از او فرزندش حسن خواهد بود. دستور او دستور پدرش، کلام او کلام پدرش و پیروی از او پیروی از پدرش خواهد بود.

سپس آن حضرت سکوت کردند. من به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، بعد از حسن چه کسی به مقام امامت خواهد رسید؟ آن حضرت به شدت گریسته آنگاه فرمودند: «ان بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر»؛ همانا که بعد از حسن فرزند او به امامت خواهد رسید همان «قائم» که به حق قیام خواهد کرد و جهانیان به انتظارش خواهند نشست.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا او قائم نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او پس از از بین رفتن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش قیام خواهد کرد.

به آن حضرت عرضه داشتم: و چرا منتظر نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او غیبتی خواهد داشت که روزهایش بسیار و مدّتش بسیار طولانی خواهد شد. شیعیان مخلص همواره منتظر ظهور و خروج او بوده و آنان که در دل شك دارند او را انکار کرده و آنان که منکرند نسبت به امر او استهزا و مسخره می کنند. آنان که برای ظهورش وقت معین می کنند دروغ می گویند. آنان که برای آمدنش عجله به خرج می دهند هلاک می شوند. و آن هایی که از جان و دل تسلیم قضای الهی در این امر می باشند نجات پیدا می کنند^(۹۰).

۸۸. کافی ۱ / ۳۸۳.

۸۹. در یکی از چاپهای کتاب آمده است که حضرت پس از این کلام سکوت فرمودند. به آن حضرت عرض کردم/ ای فرزند رسول خدا پس از علی چه کسی امام خواهد بود؟ آن حضرت فرمودند/ فرزندش حسن. عرض کردم/ بعد از حسن چه کسی امام خواهد شد؟ امام جواد (علیه السلام) به شدت گریستند. سپس فرمودند/ بعد از حسن فرزندش محمّد...

۹۰. اکمال الدین/ ۲ / ۲۷۸، اعلام الوری/ ۴۳۶.

ه - روایت پنجم: علی بن محمد سندی روایت کرده است که محمد بن حسن گفت: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن هلال از امیه بن علی قیسی روایت کرده است که گفت: به ابو جعفر ثانی یعنی حضرت امام جواد (علیه السلام) عرض کردم: چه کسی پس از شما در امر امامت جانشین خواهد شد؟ آن حضرت فرمودند: پسر من علی. سپس فرمودند: به زودی جامعه دستخوش حیرت و سرگردانی خواهد شد.

قیسی گوید: به آن حضرت عرضه داشتیم: و [در این صورت] به سمت کدام شهر [باید پناه برد]؟ آن حضرت لختی سکوت کرده، سپس فرمودند: به سوی مدینه. عرض کردم: به سوی کدام مدینه؟ چرا که در زبان عربی مدینه به معنی شهر است آن حضرت فرمودند: همین مدینه ای که ما در آن هستیم مدینه پیامبر (صلی الله علیه وآله). و آیا مگر غیر از این شهر مدینه ای هست؟^(۹۱)

و - روایت ششم: احمد بن هلال گوید محمد بن اسماعیل بن بزیع به من خبر داد که امیه بن علی در حضور او از ابو جعفر ثانی، امام جواد (علیه السلام) در رابطه با مسأله جانشینی سؤال کرد و امام جواد (علیه السلام) مانند جوابی که در روایت قبل آمده بود به او دادند.

و با همین سند از امیه بن علی قیسی از ابوالهیثم تمیمی روایت کرده است که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق (علیه السلام) فرموده است: هنگامی که در میان پیشوایان سه اسم پشت سر هم بیاید، چهارمین آن ها قائم آل محمد است. محمد، علی و حسن^(۹۲).

ی - روایت هفتم: حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می کند که حضرت امام جواد (علیه السلام) هنگامی که می خواستند از مدینه به سمت عراق حرکت کنند و برای رفتن به این سفر با همه وداع می کردند، پس از این که بر امامت ابوالحسن (علیه السلام) امام هادی تصریح کردند او را در دامان خود نشانده و به او فرمودند: دوست داری که از چیزهای دیدنی و زیبای عراق چه چیزی برای تو به هدیه بیاورم؟ آن حضرت در پاسخ پدر بزرگوار خود فرمودند: شمشیری که گویا شعله ای از آتش باشد، سپس آن حضرت به سمت فرزند خود موسی رو کرده و از او پرسیدند: تو

۹۱. غیبت نعمانی/ ۱۸ با اندکی اختلاف در الفاظ و کمی اضافه.

۹۲. اکمال الدین/ ۲ / ۳۳۴، هم چنین در این کتاب آمده است/ هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن در پی هم بیاید چهارمین آن ها قائم آن هاست.

چه دوست داری که برایت بیاورم؟ او در جواب گفت: دوست دارم برایم اسبی بیاوری، امام(علیه السلام) فرمودند: ابوالحسن شبیه من است و این پسر به مادرش رفته است^(۹۳).

شهادت حضرت امام جواد(علیه السلام)

نزدیک کردن حضرت امام رضا(علیه السلام) به دستگاه حکومتی و سپردن منصب ولایت عهدی به ایشان از جانب مأمون عباسی و آنچه که مأمون نسبت به حضرت امام جواد(علیه السلام) انجام داد نشانگر هوش سیاسی سرشار او در برخورد با قویترین مخالفان دولتش می باشد. چرا که این دو امام بزرگوار دارای پایگاه های وسیع مردمی بودند که می توانست خطر بزرگی برای کیان دولت عباسی باشد. اما مأمون به وسیله این برنامه ریزی توانست خطر بزرگی را که کیان سیاسی دولت عباسی را تهدید می کرد در تحت کنترل خود درآورد. به این ترتیب که امام رضا(علیه السلام) را از پایگاه های مردمی خود جدا کرد تا این که از تأثیرگذاری او در میان امت جلوگیری کند.

بنابراین نزدیک کردن او نه به معنای وارد کردن امام در حکومت، بلکه به معنای یک نوع تبعید یا اقامت اجباری و مراقبت دقیق از امام رضا(علیه السلام) بود که مأموران او حتی تعداد نفس های آن حضرت را شماره کنند و بتوانند بدین وسیله دوستان و نزدیکان آن حضرت را شناسایی کرده و بعداً آنان را مورد پیگرد قرار داده و بر آنان سخت بگیرند.

محمد بن علی هاشمی که خود از عباسیان است گوید: صبح روزی که حضرت امام جواد(علیه السلام) با دختر مأمون امّ الفضل ازدواج کرد بر آن حضرت داخل شدم. من از شب قبل دارویی مصرف کرده بودم و اوّل صبح نیز اولین کسی بودم که به خدمت آن حضرت رسیدم. و به جهت دوایی که در شب خورده بودم بسیار تشنه بودم. اما نمی خواستم آنجا آب طلب کنم. امام جواد(علیه السلام) نگاهی به صورت من انداخته و فرمودند: تو را تشنه می بینم. عرض کردم: آری تشنه ام. آن حضرت فرمودند: ای غلام، برای ما کمی آب بیاور. من در دل گفتم: الآن است که برای او آبی سمّی بیاورند و از این که مبادا آن آب را به من تعارف کند و من از آن آب سمّی بخورم غمگین و ناراحت شدم، غلام پیش آمد و با خود آب آورد. حضرت امام جواد(علیه السلام) در صورت من تبسمی کرده و سپس فرمودند: ای غلام. آب را به من بده. آن حضرت آب را از غلام گرفته و مقداری از آن را نوشیدند و سپس آب را به من دادند و سپس من هم از آن نوشیدم^(۹۴).

۹۳. بحار الانوار ۵۰ / ۱۲۳ باب التّصوُّص علی الخصوص علیّه(علیه السلام).

۹۴. کافی ۱ / ۴۹۵ و ۴۹۶.

محمد بن علی هاشمی بعداً برای محمد بن حمزه نقل کرد که به خدا سوگند من گمان می‌کنم همچنان که رافضیان می‌گویند ابوجعفر از درون جان افراد آگاهی دارد^(۹۵).
البته این محمد بن علی هاشمی از شیعیان امام جواد(علیه السلام) نبود. اما به خوبی می‌دانست که در میان خاندان عباسی چه می‌گذرد و به خوبی با روش‌های آنان برای رها شدن از دست مخالفان آشنایی داشت. و شاید هم از این کلام او بشود این مطلب را تأکید کرد که امام رضا(علیه السلام) به وسیله سمی که مأمون به او داده است به شهادت رسیده است.

مسعودی روایت می‌کند: معتصم به همراه جعفر پسر مأمون نیرنگی ریختند تا از دست امام جواد(علیه السلام) خلاص شده آن حضرت را از میان بردارند. بنابراین نقشه، جعفر با خواهرش امّ الفضل که همسر امام جواد(علیه السلام) بود همدستان شده و چنین تصمیم گرفتند که امّ الفضل انگور مسمومی به آن حضرت بخوراند. این گونه بود که امّ الفضل این کار را انجام داده، امام جواد(علیه السلام) نیز از آن انگور خورد. اینجا بود که امّ الفضل پشیمان شد و شروع به گریه کرد.

امام به او فرمودند: برای چه گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند که خداوند متعال تو را به فقری مبتلا خواهد کرد که هرگز از بین نرود و به بلایی دچار خواهد ساخت که هیچ وقت پوشیده نگردد... این گونه بود که بعدها امّ الفضل به بیماری گرفتار شد که تمام اموال و املاک خود را برای آن بیماری به مصرف رساند و به فقر مبتلا شد، تا جایی که به کمک مردم نیازمند گردید. برادرش جعفر نیز در حال مستی در چاهی سقوط کرد و جنازه اش را از آن چاه بیرون آوردند.

همچنین روایت شده که آن کس که باعث قتل امام جواد(علیه السلام) شد ابن ابی داود قاضی بوده است. و درباره سبب این مطلب آورده اند که روزی سارقى به نزد خلیفه یعنی معتصم عباسی آمد و به سرقت اقرار نمود و از خلیفه خواست تا با اقامه حدّ سرقت، وی را از آن گناه پاک نماید. معتصم همه فقها را جمع کرده و از آن‌ها درباره مکانی که باید دست از آنجا قطع گردد تا اقامه حد بر سارق شود سؤال کرد. آنان درباره این که مکان این قطع از کجا باید باشد با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. بعضی از آن‌ها گفتند که دست او باید از آرنج قطع شود و دیگران گفتند آن دست باید از مچ قطع شود و هر کدام برای قول خود به آیاتی از قرآن کریم استشهاد کردند که به دلیل عدم احاطه آنان به معانی قرآن، نظریات آنان تأویل بدون علم بود.

در این هنگام معتمد عباسی رو به حضرت امام جواد(علیه السلام) کرده و گفت: ای ابوجعفر تو در این باره چه می گویی؟

آن حضرت فرمودند: «ای امیر مؤمنان. این گروه درباره این مسأله به اندازه کافی صحبت کرده اند».

معتمد گفت: مرا از آنچه آن ها گفته اند واگذار. تو چه چیزی برای گفتن داری؟

امام جواد(علیه السلام) فرمودند: «ای امیر مؤمنان، مرا از این کار معاف کن».

معتمد گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که آنچه در این باره می دانی به من بگویی.

آن حضرت فرمودند: حال که مرا به خدا سوگند دادی، می گویم که همه آن ها درباره سنت این کار به راه خطا رفته اند. چرا که قطع دست واجب است از مفصل چهار انگشت بوده و کف دست او را باقی بگذارند.

معتمد گفت: به چه دلیل؟

امام جواد(علیه السلام) فرمودند: به خاطر قول پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که فرمود: سجده بر هفت عضو واجب است: صورت، دو دست، دو سر زانو و دو پا. پس اگر دست این شخص از مچ یا آرنج قطع شود دیگر برای او دستی باقی نمی ماند که به هنگام سجود آن را بر زمین بگذارد. در حالی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: و مساجد ویژه خداست و مراد خداوند متعال در این آیه همین اعضای هفت گانه ای است که بر آن سجده می شود. و سپس فرموده است: پس هیچ کس را با خدا بخوانید و آنچه را که از آن خداست قطع نمی شود. راوی گوید: معتمد از این جواب بسیار خشنود شد و دستور داد تا دست سارق را از مفصل چهار انگشت قطع کرده و کف دستش را باقی بگذارند.

زرقان گوید: ابن ابی داود به من گفت: سه روز بعد از این مجلس من به نزد معتمد رفته به او گفتم: همانا که نصیحت امیر مؤمنان بر من واجب است، و من چیزی به او خواهم گفت که می دانم به واسطه گفتن آن داخل در آتش می شوم.

خلیفه گفت: آن چیست؟

گفتم: چگونه است که چون امیر مؤمنان در مجلس خود فقیهان رعیت و دانشمندان ایشان را برای حل و فصل امری از امور دین به مجلسی فرا می خواند که در آن، اهل بیت خلافت، فرماندهان، وزیران و کاتبان حاضر بوده، خبر این مجلس به پشت درهای قصر نفوذ کرده به عموم مردم می رسد، و از آن فقیهان درباره حکم آن مسأله سؤال می کند آن ها نیز نظرات خود را درباره آن حکم بیان می دارند آنگاه خلیفه سخن همه آن فقیهان و دانشمندان را وانهاده، به سخن مردی گوش می سپارد که نیمی از این امت

معتقد به امامت او بوده وی را در تصدی مقام خلافت از خلیفه بالاتر می دانند و مطابق با حکم او حکم می کند؟

ابن ابی داود گوید: هنگامی که این سخنان را گفتم دیدم که رنگ معتصم تغییر کرد و به نکته ای که می خواستم او را بدان هشدار دهم متوجه گردید و گفت: خداوند تو را از این خیر خواهی جزای خیر دهد...»^(۹۶).

از همین جا می توان دریافت که چگونه معتصم برای توطئه بر علیه امام جواد(علیه السلام) تحریک شد تا با جعفر پسر مأمون و خواهر او امّ الفضل همدست و همدستان شده، امام جواد(علیه السلام) را از میان بردارد. و ممکن است به این وسیله به این نتیجه برسیم که تعارضی بین این روایت و روایت قبلی نیست.

قسمت سوم

بخش نخست

روند رسالی اهل بیت (علیهم السلام) از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)
تا زمان حضرت امام هادی (علیه السلام)

بخش دوم

دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

بخش سوم

ویژگی های دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

بخش نخست

حضرت امام هادی (علیه السلام)

منطق رسالت اسلامی همه هستی را مملکت خداوند سبحان دانسته و انسان را جانشین و امین خداوند در این مملکت می داند، که لازم است برای انجام این مسئولیت سنگین که خداوند متعال بر دوش او نهاده است به پا خیزد.

از دیگر سوی بدان جهت که زندگی دنیا به عنوان نیمه کمتر مسیر طولانی انسان به حساب می آید، اهدافی هم که سزاوار است تا خداوند حکیم به عنوان قانونگذار بشر و انسان که آن قانون برای او وضع می شود، هر دو به دنبال هدفی باشند که در جنبه های اهداف دنیوی و حیات زودگذر و فانی دنیا خلاصه نشده، به امتداد حیات پاینده انسان در عالم آخرت امتداد یابد.

اسلام از انسان می خواهد که خود را بر اساس این فرهنگ تربیت کند. فرهنگی که از او يك موجود تکامل یافته بی عیب و نقص و در راه تحقق اهداف بزرگ رسالت، خستگی ناپذیر بسازد.

برنامه ریزی ربّانی برای تربیت انسان در این طریق و مسیر، بسیار حکیمانه و متقن بوده است. آنجا که می بینیم حضرت رسول خاتم(صلی الله علیه وآله)جامعه انسانی را رهبری کرده و بر همه روابط اجتماعی و غیر اجتماعی آن تسلط کامل پیدا کرد تا بتواند از این انسان، يك نمونه منحصر به فرد ارائه کند.

اما راهی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای عملیات تغییر ریشه ای که در جامعه بشری در پیش داشت، راه کوتاهی نبود که بتوان در خلال يك یا دو دهه از زمان آن را به انجام رساند. بلکه این راه به میزان فاصله معنوی میان جاهلیت و اسلام، دور و ممتد می نمود.

این گونه بود که می بینیم آنچه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این برهه محدود زمانی محقق نمود برای برکندن همه ریشه های جاهلی از میان همه فرزندان نسل اول اسلام و رساندن آن ها به آن درجه از بیداری و واقعگرایی و رها کردن خود از همه رسوب های گذشته جاهلی آن گونه که این نسل را شایسته پایداری در خط رسالت و ادامه آن کند، کافی نبود.

نگاهی کوتاه به حوادث تلخی که پس از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روی داد و مناقشات و درگیری های صحابه پیامبر اکرم که تاریخ نویسان در منابعی که اکنون به دست ما رسیده است آن ها را ثبت و ضبط کرده اند کافی است تا شاهدی بر این مطلب باشد که نسل صحابه به آن درجه از کفایت مطلوب نرسیده بودند تا بتوانند در رسالت بزرگ الهی و انسانی پیامبر اکرم جانشین شایسته ای برای آن حضرت باشند.

به همین دلیل منطق همه کارهای تغییر فرهنگی، حکم می کرد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تجربه پیشرو و پیشگام خود را از همه عوامل ضعف و فروپاشی مصون و محفوظ بدارد. چرا که آن حضرت می خواستند این قیام و نهضت جهانی و بشری جاوید و پایدار بماند. زیرا که آن حضرت اعلام کرده بود آخرین پیامبر خدا است و پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد. رسیدن به این مهم و دست یافتن به این مصونیت راهی جز این نداشت که اداره امور نهضت و جانشینی خود را در رهبری این قیام و نهضت به رهبری از هر نظر شایسته و معصوم بسپارد که او را به دست خود و بدان گونه که می خواست و سزاوار بود ساخته، پرداخته و پرورش داده باشد، تا بدین وسیله این رهبری جایگزین، بتواند در طول زمان و در مدتی که طبیعتاً برای چنین کاری لازم است عملیات تغییر فراگیر جامعه انسانی را ادامه داده، تا آنجا پیش برود که رسالت اسلام به اهداف خود برسد. اهدافی خداوند متعال که از پس فرستادن پیامبران و ارائه برنامه کامل الهی برای زندگی بشر آن را تعقیب می کرده است.

پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد

اسلام يك نظریه بشری نبود تا حدود فکری و تبلور مفاهیم آن از راه تمرین و تجربه به دست آمده باشد بلکه اسلام رسالتی الهی است که در آن حدود احکام و مفاهیم، از پیش مشخص شده و با تشریحات عامی که از جانب خدا آمده از هر آنچه در نظریه های مشابه محتاج تجربه می باشد، بی نیاز گشته است، بنابر این، رهبری چنین جریانی مستلزم دریافت کامل و مفصل رسالت الهی، و شناخت کامل از همه احکام و مفاهیم آن می باشد، در غیر این صورت رهبر نظام محتاج الهام گرفتن از پیش فرض های ذهنی و فهم ارتکازی سابق خود خواهد بود که سرانجامی جز شکست این انقلاب فکری نخواهد داشت.

به خصوص که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی، می بایست همواره در طول زمان پیش رفته و همه مرزهای زمانی، جغرافیایی و قومی را در نوردد، و چنین هدف بلندی، به حاکم اسلامی - به عنوان رکن اساسی انقلاب - اجازه در پیش گرفتن روش

تجربه و خطا را نمی دهد روش پر اشتباهی که در اندک مدت چنان رخنه ای در انقلاب ایجاد می کند که آن را با سقوط مواجه خواهد ساخت^(۹۷).

حوادثی که پس از وفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به وقوع پیوست دلیل محکمی بر این مدعا است که آثار آن با تصدی امر رهبری به وسیله نسلی از مهاجرین که توسط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای این کار برگزیده نشده، صلاحیت و قابلیت آن را نداشتند در کمتر از نیم قرن آشکار گشت.

هنوز بیست و پنج سال از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نگذشته بود که هزیمت و شکست خلافت راشده در برابر ضربات شدیدی که از جانب دشمنان رو در روی اسلام بر آنان وارد می آمد آشکار گشته، دشمنان توانستند به صورت پنهان به مراکز قدرت نظام نفوذ کرده آن را نا کار آمد ساخته، به زور و با کمال وقاحت، رهبری نظام را تصاحب کرده امت اسلام و نسل پیشگام آن را مجبور به دست برداشتن از رهبری و شخصیت خود نموده، پیشوایی اسلامی را به حکومتی موروثی تبدیل کردند که جز ناچیز شمردن ارزش ها، کشتار بی گناهان، جلوگیری از حدود الهی، خشکاندن احکام و بازی با سرنوشت مردم کاری نداشت، در چنین شرایطی بیت المال مسلمانان به صورت املاک شخصی قریش در آمده، خلافت به تویی بدل شد تا کودکان بنی امیه با آن بازی کنند^(۹۸).

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی

امت اسلام پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در راه انقلابی ای که او برای مردم و جامعه اسلامی گشود، با انحراف خطرناکی مواجه شدند، این انحراف در عرصه سیاست و اجتماع - چنان که طبیعت اشیا حکم می کند - به مرور زمان رفته رفته توسعه می یافت تا عمیق و عمیقتر شود چرا که شروع انحراف دانه ای را ماند که در زمین کاشته می شود و ذره ذره رشد کرده سر از خاک به در می آورد، هر مرحله از انحراف که به وقوع می پیوندد زمینه ساز مرحله ای فراختر است.

پس طبیعی است که این انحراف نیز در سیر تاریخی خود يك منحنی را طی کند که در دراز مدت به دوزخ منتهی شود و انقلاب اسلام را از همه سو مملو از تناقضاتی کند که حتی از همراهی با پایین ترین حد احتیاجات و مصلحت های انسانی و اسلامی امت اسلام نیز ناتوان شود.

۹۷. بحث حول الولاية/ ۵۷ - ۵۸.

۹۸. بحث حول الولاية/ ۶۰ - ۶۱.

در چنین صورتی، با افزایش تصاعدی انحراف، به حکم منطق پس از مدتی انقلاب به سقوط کامل می‌رسد. و این امر جز نابودی کامل دولت، جامعه و فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه نخواهد بود، چرا که با پر شدن نظام از تناقضات و ناتوان شدن آن از انجام وظایف واقعی خود، دیگر توان حمایت از موجودیت خویش را هم نخواهد داشت زیرا همه موجبات استمرار و دوام خود را در صحنه تاریخ از دست داده و مردم نیز در حدی نبودند که به حمایت آن برخیزند چرا که آنان به آنچه از این انقلاب توقع داشتند نرسیده و آرزوهایشان توسط آن برآورده نشده بود پس هیچ رابطه حیاتی راستینی میان امت و نظام باقی نمانده بود.

نتیجه می‌گیریم که در چنین وضعی قطعاً محصول بذر انحرافی که در جامعه کاشته شد چیزی جز سقوط کامل انقلاب نبود.

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام

مراد از سقوط دولت اسلام از میان رفتن فرهنگ اسلامی و جدایی رهبری نظام و متن جامعه از این فرهنگ است که در این صورت اسلام که به مثابه فرمانده جامعه و امت به شمار می‌رود از آن‌ها جدا شده، طبیعتاً بعد از جدایی دولت و اجتماع از فرهنگ اسلام، امت بدون رهبر به حال خود باقی می‌ماند و در برابر اولین حمله‌ای که به آن بشود فرو می‌ریزد چه این که این اتفاق در برابر حملات متعددی که خلافت عباسی با آن روبرو شد افتاد.

این فروپاشی به معنی سقوط دولت و انقلاب و تنها ماندن امت است، که این امت نیز در عین تدین به اسلام، ایمان به آن و تعامل با آن، به دلیل تسلسل حوادث محکوم به فروپاشی خواهد بود چرا که امت اسلام مدت بسیار کمی را با اسلام صحیح به سر برده بود، - همان زمان کمی که شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) عهده دار امر رهبری انقلاب بود - و پس از آن امت با انقلابی منحرف زندگی کرد، انحرافی که نگذاشت تا اسلام در عمق زندگی جامعه نفوذ کرده و آنان را در قبال عقیده خود مسئول سازد، و نگذاشت تا اسلام با دادن فرهنگ خود به جامعه آن را در برابر فرهنگ‌های بیگانه ایمن کرده و عدم فروپاشی آن را در برابر فرهنگ‌ها، حملات و افکار جدیدی که حمله‌کنندگان به شهرهای اسلام وارد می‌کردند تضمین نماید.

امت نیز در پی از دست دادن انقلاب، دولت و فرهنگ، خورد شدن شخصیت، در هم شکسته شدن اراده و بسته شدن دستانش توسط حکومت‌هایی که زمامداران این انقلاب منحرف بودند و در نتیجه فقدان روح واقعی خود دیگر خود را به تنهایی قادر به

مقاومت نمی دید چرا که این حکومت ها امت را در برابر حکومت های جابرانه خود به کرنش و اداری کرده بودند.

طبیعی است که چنین امتی در چالش با جریان کفرآمیزی که به جنگ با او آمده از هم بپاشد و به زودی امت، رسالت و عقیده اسلامی یکجا ذوب شود و پس از دوران درخشانی که بر صحنه تاریخ به عنوان يك حقیقت زنده مطرح بود از آن صفحه محو شده و جز خاطره ای چیزی از آن باقی نماند و این پایان کار اسلام بود^(۹۹).

اگر نقش ائمه معصومین را که وظیفه خطیر حراست از انقلاب، دولت، امت و رسالت به عهده آن ها نهاده شده نادیده انگاریم، سرنوشت منطقی امت اسلام همین بود که به شرح آن پرداختیم.

نقش امام معصوم (علیه السلام) در حفظ نظام اسلامی

نقش ائمه هدایتگر (علیهم السلام) که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام آنان و به امامت یکایکشان تصریح نموده بود و ایشان را برای صیانت از اسلام در برابر دشمنان بازیگری که در کمین آن نشسته بودند، تعیین کرده بود و مسئولیت پیاده نمودن اسلام و تربیت انسان بر اساس تعالیم اسلام و جلوگیری از فروپاشی دولت اسلامی را بر دوش آنان نهاده بود در دو امر مهم و اساسی خلاصه می شود:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و باز گرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت در آن ها مجتمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود^(۱۰۰).

انحراف نیز که با تغییر در این سه عنصر آغاز گردید، با وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و فقدان يك مربی همطراز به راه افتاد، از میان رفتن این عنصر خود باعث نابودی دو عنصر دیگر گردید چرا که جانشینان پیامبر در رهبری انقلاب از حیث علم، عصمت، پاکدامنی، قدرت، شجاعت و کمال همتای او نبوده بلکه افرادی متصدی این پست شدند که نه معصوم بوده، نه در حقیقت رسالت ذوب شده بودند، آن ها هیچ ضمانت اجرایی برای منحرف نشدن امت از خطی که رسول الله (صلی الله علیه وآله) برای امت ترسیم

۹۹. ر.ک/ اهل البیت تنوع ادوار و وحدة هدف/ ۱۲۷ - ۱۲۹.

۱۰۰. اهل البیت تنوع ادوار و وحدة هدف/ ۵۹.

کرده بود در دست نداشتند، آن هم چنان انحرافی که مسلمانان حتی توان تصور عمق و نهایت تأثیر منفی آن را بر دولت، امت و شریعت را نداشتند چرا که آن ها این تغییر را در شخص رهبر می دانستند نه در خط رهبری.

و اما بیان دو خط مشی اساسی که ائمه(علیهم السلام) می بایست همه فعالیت های خود را بر محور آن ها انجام می دادند:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت یعنی امت، شریعت و مربی لایق در آن ها جمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود^(۱۰۱).

خط مشی دوم محتاج برنامه ریزی درازمدت ائمه(علیهم السلام) بود تا شرایط مناسب با همه ارزش ها، اهداف و احکام بنیادین اسلام را فراهم نمایند. ارزشها، و احکامی که دستاورد رسالت اسلام و مقصود از تشکیل حکومت اسلامی به نام خداوند خالق شریعت، عملی شدن آن ها و در نتیجه رسیدن انسان به کمال در خور او است.

به همین دلیل بود که ائمه(علیهم السلام) پیروزی فوری بر اساس حمله مسلحانه را برای برقرار کردن پایه های حکومت اسلامی کافی نمی دانستند. بلکه چنین کاری محتاج آماده کردن سپاهی عقیدتی بود که به امام و عصمت او ایمان مطلق داشته، با هدف های بزرگ امام زندگی کرده و در عرصه های حکومتی مدافع خط مشی او بوده و همواره در حال حفاظت از اموری باشد که در تحقق مصالحی که خدا برای امت اسلام مقرر داشته است دخالت دارد.

اما خط مشی اول با حاکمیت ها و شرایطی که بر ائمه(علیهم السلام) تحمیل می کردند سازگاری داشت و ائمه(علیهم السلام) هرگاه شرایط را برای به دست گرفتن حکومت که خط مشی دوم است مناسب نمی دیدند به آن می پرداختند.

این وجه از نقش ائمه(علیهم السلام) در واقع عمق بخشیدن به رسالت در فکر و روح و سیاست امت بود به این امید که بدین وسیله استحکام مناسبی در صفوف آنان ایجاد شود و در صورت سقوط انقلاب مصونیت لازم را در برابر فروپاشی داشته باشند. این مهم با

ایجاد بنیان‌هایی زنده و هوشیار در میان امت و دمیدن روح رسالت در آنان و به وجود آوردن عُلُقَه‌ای صادقانه میان امت و رسالت امکان‌پذیر می‌گردید^(۱۰۲).

حرکت در این دو خط مستلزم حرکتی مثبت و فعالانه برای حفظ و حمایت مستمر رسالت، امت و دولت بود. بنا بر این هرچه انحراف شدیدتر می‌شد ائمه(علیهم السلام) تدابیر لازم را در برابر آن اتخاذ می‌کردند و هرگاه بلایی بر سر عقیده و انقلاب اسلامی فرود آمده، حکومت‌های منحرف وقت - به دلیل بی‌کفایتی - از علاج آن عاجز می‌ماندند، ائمه(علیهم السلام) مبادرت به ارائه راه حل نموده و امت را از خطراتی که تهدیدشان می‌کرد نجات می‌دادند. آنان جامعه اسلامی را در زمینه عقاید از خطرات نابودکننده حفظ می‌کردند^(۱۰۳).

مأموریت رسالی ائمه اهل بیت(علیهم السلام)

اینجا است که می‌بینیم نوع عملکرد ائمه(علیهم السلام) در عرصه‌های مختلف و متناسب با تعدد روابط و جوانب و اولویت‌هایی که برای آنان، - به عنوان رهبرانی بیدار و باکفایت که قصد پیاده کردن اسلام و حفظ و تضمین جاودانگی آن را برای همه بشریت دارند - حائز اهمیت بود، به انواع گوناگونی تقسیم می‌شود:

ائمه(علیهم السلام) مسئول پاسداری از میراث گرانسنگ پیامبر عظیم‌النشان اسلام(صلی الله علیه وآله) و ماحصل زحمات طاقت فرسای او بودند که در این موارد بروز می‌کند:

۱. رسالت و شریعتی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از جانب خدا آورد که در کتاب و سنت نمود پیدا کرده است.

۲. امتی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) با دستان مبارک خود آنان را ساخته و تربیت نمود.

۳. جامعه سیاسی اسلامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پدید آورد، یا همان دولتی که پایه ریزی کرده و بنیان‌هایش را تحکیم نمود.

۴. رهبری، که خود به عنوان نمونه، عهده دار آن شد و از میان اهل بیت پاک خود افراد لایقی را برای به ظهور رسانیدن آن پرورش داد. و این که گروهی از صحابه مرکز رهبری حکومت را - که ائمه معصوم از جانب رسول الله(صلی الله علیه وآله) برای تصدی آن و در ضمن تربیت امت انتخاب شده بودند - در انحصار خود در آورده بودند مانع از آن نمی‌شد که آن بزرگواران تا سرحد امکان و تا آنجا که شرایط و واقعیات

۱۰۲. اهل‌البیت تنوع ادوار و وحدة هدف/ ۱۳۱ - ۱۳۲ و ۱۴۷ - ۱۴۸.

۱۰۳. اهل‌البیت تنوع ادوار و وحدة هدف/ ۱۴۴.

موجود در جامعه به آنان اجازه می داد در راه حفظ دولت اسلامی از خطر فروپاشی تلاش کنند.

همچنان که سقوط دولت اسلامی به معنی تمام شدن کار و وانهاده شدن امت به حال خود نبود. بلکه ائمه(علیهم السلام) حتی در این شرایط نیز سعی در نجات امت مسلمان و حراست از این شریعت الهی از خطر فروپاشی و اضمحلال کامل داشتند.

از این رو است که حیطة های فعالیتی ائمه(علیهم السلام) بر حسب اختلاف اوضاع و شرایط از تنوع برخوردار می باشد این اختلاف اوضاع و شرایط بدین قرار می باشند: نوع حکومت وقت. میزان فرهنگ، بیداری، ایمان امت و میزان شناخت آنان از ائمه(علیهم السلام) و اندازه پیروی آنان از حاکمان منحرف. شرایط حاکم بر نظام و دولت اسلامی. میزان پای بندی حاکمان به اسلام. نوع ابزاری که حاکمان برای تقویت حکومت و استحکام سیطره خود از آن استفاده می کردند.

در این شرایط، ائمه(علیهم السلام) در برابر حکومت ها و رهبری های منحرف زمان خود فعالیت مستمری داشتند که در باز داشتن حاکم جائز از فزونی انحراف جلوه گر می شد حال این کار یا با موعظه های زبانی متحقق می گردید یا در شرایطی که خطر نابودی اسلامی را تهدید می نمود با قیام مسلحانه که تا پای جان در این راه ایستادگی می کردند مانند قیام امام حسین(علیه السلام) در برابر یزید بن معاویه.

زمانی نیز علیرغم یاری رسانی های غیر مستقیم ائمه(علیهم السلام) به دولت اسلامی در هنگام تهدید خطر از سوی کفار، مبارزه ائمه(علیهم السلام) به صورت ایجاد و تقویت دائمی جریان های مخالف به جهت متزلزل کردن رهبری منحرف نظام اسلامی جلوه گر می گردید.

اهل بیت(علیهم السلام) و تربیت امت

ائمه اطهار(علیهم السلام) در زمینه تربیت اعتقادی، اخلاقی و سیاسی امت نیز نقش فعال و مستمری داشتند، این رسالت با تربیت اصحاب دانشمند و به وجود آوردن کادر علمی و شخصیت هایی که برای جامعه نقش الگو داشته باشند عملی شد، کسانی که به انتشار بیداری و فکر اسلامی پرداخته، به شبهاتی که در طول زمان در زمینه فهم رسالت و شریعت پیدا می شد پاسخ داده، به روبرو شدن با جریان های منحرف فکری وارداتی، جریان های منحرف سیاسی و شخصیت های به ظاهر علمی منحرفی که آلت دست و تأیید کننده حکومت حاکمان منحرف بودند، همت گماشتند.

آنان برای رهبری منحرفی که قدرت را در دست داشت، از جهت فکری، اخلاقی و سیاسی جایگزین مناسبی ارائه کردند که در رهبری مشروع اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ظهور و بروز پیدا می کرد. این اشخاص میزان شناخت مردم از اهل بیت (علیهم السلام) و ایمان امت نسبت به آنان را افزایش داده و آنان را به امامت و رهبری ائمه (علیهم السلام) برمی انگیزتند.

علاوه بر این امور، وارد شدن خود ائمه (علیهم السلام) به عرصه زندگی عموم مردم و ارتباط مستقیم با آنان و ایجاد رابطه عاطفی با قشر وسیعی از مسلمانان خود عامل مضاعفی در این راه بود. رهبری مردمی فراگیری که اهل بیت (علیهم السلام) قرن ها از آن بهره مند بودند تصادفاً یا به واسطه انتساب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وجود نیامده بود، چرا که بسیار بودند افراد دیگری از منسوبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از چنین جایگاهی برخوردار نگردیدند، زیرا امت اسلام منزلت رهبری خود را مجانی به کسی نمی دهند و تا کسی در عرصه های مختلف مشکلات، غم ها و مسائل مورد توجه مردم از خود سخاوتمندانه مایه نگذارد، به رتبه حکومت بر دل ها نایل نخواهد شد.

چنین بود که اسلام، علیرغم تغییر و مسخ شدگی راهکارهای پیاده شدن عملی، از حیث نظری سالم از انحراف باقی ماند. امت اسلامی نیز به امتی بدل گردید که در برابر هجوم فکری و سیاسی بیگانگان ایستادگی کرده، توانست در دراز مدت قدرت خود را باز یابد که آثار آن را حتی پس از قرن های سقوط و از هم گسیختگی، در قرن معاصر نیز مشاهده می کنیم.

ائمه معصوم (علیهم السلام) همه این پیروزی ها را به واسطه همت گماردن به تربیت مجموعه یاران صالحی که به امامت ایشان ایمان داشتند به دست آوردند، آن بزرگواران از طریق برنامه ریزی برای سلوک دست پروردگان خود، پشتیبانی دائم فکری و تقویت آنان با همه روش های مؤثر در پایداری جهت فائق آمدن بر سختی ها، به رشد بیداری و ایمان در آنان پرداخته و پیروان خود را به سپاهی رسالی - عقیدتی بدل کردند که با دلمشغولی های این رسالت زیسته و شب و روز در راه نگاهداری و نشر و پیاده کردن آن تلاش می نمودند.

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار (علیهم السلام)

زمانی که به تاریخ اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه می کنیم و شرایطی که در آن زمان آن ها را دربرگرفته بود از يك طرف و نحوه برخورد و موضع گیری های عمومی و خصوصی ائمه (علیهم السلام) را از دیگر سوی مورد توجه قرار می دهیم می بینیم که آن ها

را می‌توان به سه مرحله و عصر تقسیم بندی کرد که علیرغم اشتراك در بسیاری از شرایط و موضع‌گیری‌ها با ملاحظه مجموعه‌ای از حوادث که تعیین‌کننده خط فاصل میان هر کدام از این سه دوره است، از هم قابل تفکیك می‌باشند.

اولین مرحله، که مرحله پیشگیری از صدمات انحراف بود از زمان وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) آغاز شده و در زمان امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد(علیهم السلام) جلوه‌گر بوده است، این بزرگواران اگر چه امکان براندازی رهبری منحرف را نداشتند اما با هدف حفظ عناصر اصلی رسالت دست به عملیات مصون‌سازی زده موفق به آشکار کردن نادرستی آن رهبری برای امت و صیانت از اصل رسالت اسلامی شدند.

به طور کلی ائمه(علیهم السلام) علاوه بر کوشش فراوان در جهت ایجاد و تشکیل مجموعه مؤمن و صالحی به رهبری خود، هیچگاه در امور مربوط به نظام اسلامی و امت مسلمان، امت و دولت را از حمایت خود بی‌نصیب نمی‌گذاشتند.

دومین مرحله مبارزاتی ائمه(علیهم السلام) که از نیمه دوم زندگانی شریف امام سجاد(علیه السلام) آغاز و تا زمان امام کاظم(علیه السلام) امتداد یافته است دارای دو ویژگی عمده است:

۱. پس از توفیق ائمه(علیهم السلام) در آشکار ساختن نادرستی خط خلافت و حساس کردن مردم نسبت به عوامل تشدیدکننده انحراف پس از وفات رسول الله(صلی الله علیه و آله) در مرکز رهبری عالم اسلام، کوشش آن بزرگواران در این راه مصروف شد که دستگاه خلافت را از نظر قدرت دفاع علمی و اعتقادی خلع سلاح کنند، چرا که دستگاه برای نگهداری خود به تقویت گروهی از عالم‌نمایان و محدثان که مصداق بارز واعظان درباری بودند پرداخته بود تا با تأیید ایشان و ترویج ولایت آنان به حکومت خود رنگ و لعاب شرع دهد.

۲. دومین ویژگی این مرحله از مبارزه ائمه(علیهم السلام) پرورش طبقه درستکاری بود که شالوده آن در مرحله اول مبارزه ریخته شده بود. ایشان در این مرحله به تهیه طرح تفصیلی و تشریح خط رسالت که خود [از جانب خدا] امین بر اجرای آن بودند پرداختند که آثار آن در تبیین و انتشار آموزه‌های نظری اسلام امامیه و تربیت نسل‌هایی از دانشمندان بر اساس فرهنگ اسلام امامی در مقابل خط دانشمندان دست‌پرورده خلفا و واعظان درباری جلوه کرده است.

علاوه بر این مسئولیت پاسخگویی به شبهات موجود و نمودار ساختن نادرستی فرقه های مذهبی که از سوی خلفا یا دیگران اختراع می شد را نیز بر دوش می کشیدند. ائمه(علیهم السلام) در این مرحله برای متزلزل کردن حکومت ها و رهبری های منحرف از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند، این کار ضمن پشتیبانی از بعضی حرکت های مخالف با قدرت حاکم انجام می گردید خصوصاً حرکت هایی که جنبه انقلابی داشته و بعضی از آن ها با تکیه زدگان بر کرسی خلافت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از قیام امام حسین(علیه السلام) رو در رو می شدند .

سومین مرحله از این مبارزه از نیمه پایانی زندگی امام کاظم شروع شده و در زمان امام مهدی(علیه السلام) پایان یافته است.

پس از ایمن سازی مجموعه صالح و ترسیم خط مشی مفصل عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مرحله دوم مبارزاتی، طبیعتاً برای خلفا معلوم شده بود که قدرت رهبری اهل بیت(علیهم السلام) به جایی رسیده است که دیگر آماده به دست گرفتن حکومت و باز گرداندن جامعه اسلامی به جایگاه حقیقی آن می باشند و این مطلب موجب عکس العمل و موضع گیری خلفا در برابر ائمه(علیهم السلام) شده بود.

موضع گیری ائمه(علیهم السلام) نیز در قبال خلفا به نوع موضع گیری خلفا در برابر آنان بستگی داشته و با تغییر موضع گیری خلفا مواضع ائمه(علیهم السلام) نیز در قبال آن ها تغییر می کرد. چون ائمه(علیهم السلام) احتمال می دادند که پس از آشکار شدن نادرستی و دروغ خلفا برای مردم و آگاهی آنان از جایگاه مردمی ائمه(علیهم السلام) که برای امت اسلام به مثابه تجسم عینی يك حکومت شرعی واقعی به شمار می آمدند، به اضافه رویارویی دائم ائمه(علیهم السلام) با آنان دیگر خلفا به آنان اجازه باقی ماندن در متن جامعه و فعالیت آزادانه را نخواهند داد، بیشترین اهتمام ائمه(علیهم السلام) در باره مجموعه صالحی بود که خود آنان را تربیت کرده و خط مشی مبارزه را به آنان آموخته بودند. آن بزرگواران بیشترین تأکید را بر ایمنی بخشی و خودکفا کردن این جماعت داشتند تا آنان بتوانند به دور از رهبر نیز فعالیت خود را حفظ کنند.

از اینجا است که پدیده تربیت فقیهان و ارجاع دادن مردم به آن ها نمود پیدا می کند تا فقها برای زمان غیبتی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وعده آن را داده و پایان آن را جز خدا نمی داند، برای حل و فصل مشکلات و امور جامعه آزموده شوند.

بدین ترتیب ائمه(علیهم السلام) توانستند ضمن يك برنامه ریزی دراز مدت از پیشرفت انحرافِ رو به تزاید حکومت و رهبری اسلامی که می رفت به جدایی امت از اسلام اصیل و در نتیجه محو و نابودی کامل شریعت و رسالت الهی منجر گردد جلوگیری کنند.

جایگاه حضرت امام هادی(علیه السلام) در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی

حرکت حضرت امام علیّ بن محمّد هادی(علیه السلام) جزو مرحله سوّم از مراحل حرکت اهل بیت(علیهم السلام) تقسیم بندی می شود. آن حضرت به فعالیت فشرده ای در جهت آماده کردن گروه صالح شیعه برای داخل شدن به مرحله غیبتی که همه در انتظار آن بودند، همچنین ایمن سازی این خطّ در برابر خطراتی که دائماً متوجّه آن بود پرداختند.

ما به خواست خداوند به زودی در بخش های بعدی به تفصیل جایگاه امام هادی(علیه السلام) و فعالیت های آن حضرت را که مخصوص همان عصر که ایشان در آن می زیسته اند بود بررسی کرده و قبل از آن ویژگی های این عصر و شرایط زمانی و مکانی مهمّی که خود آن حضرت، شیعیان آن حضرت و همه امت اسلام را در آن زمان احاطه کرده بود به بحث خواهیم نشست.

بخش دوم

دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

ما درباره اولین مرحله از زندگی حضرت امام هادی(علیه السلام) که در سایه سار زندگی پدر بزرگوارش حضرت امام جواد(علیه السلام) گذشته و مدّت واقعاً کوتاهی از عمر آن حضرت را - که حداکثر از هشت سال تجاوز نمی کند - در بر می گیرد، به بحث پرداختیم، و گفتیم که آن حضرت تمام این مدّت را در مدینه منوره زندگی کرده و حدود نیمی از این زمان را از پدر بزرگوار خود دور بوده است. چرا که معتصم عباسی حضرت امام جواد(علیه السلام) را در سال ۲۱۸ هـ . ق به نزد خود به بغداد فرا خوانده بود.

اما مرحله دوم از زندگانی حضرت امام هادی(علیه السلام) حدود چهل و سه سال طول کشیده و آن حضرت در این مدّت متحمل مسئولیت های مهمّ منصب امامت بوده است. این مرحله از سال ۲۲۰ هـ . ق آغاز و در طول مدّت سی و چهار سال تا سال ۲۵۴ هـ . ق ادامه یافته است.

آن حضرت در این دوران با خلفائی چند هم دوره بوده است. این خلفا عبارتند از: معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هـ ، واثق ۲۲۷-۲۳۲ هـ ، متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ ، منتصر ۲۴۷-۲۴۸ هـ ، مستعین ۲۴۸-۲۵۲ هـ و در آخر، معتز ۲۵۲-۲۵۵ هـ .

معتصم ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ

وی محمّد فرزند هارون الرّشید است که در سال ۱۸۰ یا ۱۷۸ هـ . ق به دنیا آمده و در سال ۲۱۸ هـ . ق بر تخت خلافت جلوس نموده است. مادر او «مارده» یکی از کسانی بود که بسیار در نزد هارون الرّشید مورد احترام و توجّه بوده است. درباره او گفته شده: که وی علیرغم برخورداری از شجاعت، قوّت و همّت، عاری از علم و دانش بوده است. هنگامی که خشم می گرفت از کشتن روگردان نبود و گفته اند که او از

نیرومندترین مردمان زمان خود بوده است. تا جایی که می‌گویند او می‌توانست استخوان ساعد يك مرد را بین دو انگشت خود گذاشته و آن را بشکند.

وی اولین خلیفه عباسی است که ترکان را وارد دیوان دولت کرده است. وی بسیار خود را به پادشاهان عجم شبیه کرده و مانند آنان رفتار می‌کرد. غلامان ترك او به حدود هزار و اندی نفر بالغ می‌شدند.

دعبل خزاعی شاعر معروف، این خلیفه عباسی را با چنین ابیاتی هجو نموده است:
«پادشاهان بنی عباس را در کتاب‌ها هفت تن برشمرده‌اند و ما در هیچ کتابی خبری از خلیفه یا پادشاه هشتم آنان ندیده‌ایم»

«البته اصحاب کهف نیز هفت تن بوده‌اند که بامدادی در آن غار اقامت گزیدند و هشتمین آنان سگشان بود»

«اما من سگ آن‌ها را بسیار از تو برتر و بالاتر می‌دانم چرا که تو گناهکاری و آن سگ هیچ گناهی مرتکب نشده بود»

«گناه تو بس عظیم است. چرا که امر زندگی مردم را تباه کرده‌ای و سیاست امور آن‌ها را به دست (وصیف) و (اشناس) سپرده‌ای»^(۱۰۴)

ناگفته نماند که وصف و اشناس دو غلام ترك معتصم بودند که بعدها از فرماندهان بانفوذ وی گردیده و به حکومت هم رسیدند

معتصم نیز به روش و رویه برادرش مأمون در میان مردم رفتار می‌کرد. وی به تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن پرداخته و مردم رنج و مشقت بسیاری در این رابطه از رفتار او متحمل شدند. او تعداد بسیاری از دانشمندان را به خاطر همین مسأله به قتل رساند و احمد بن حنبل را در سال ۲۲۰ هـ. ق به همین خاطر شلاق زد.

در همین سال هم بود که معتصم مرکز خلافت را از بغداد منتقل کرده، شهر سامرا را بنا نمود و به آنجا منتقل شد. وی ترکان بی‌شماری در نزد خود جمع کرد و اموال بی‌حساب درباره آنان خرج نمود. تا جایی که به ایشان لباس‌های دیباج و کمربندهای زرین پوشانید. کار آن‌ها بدان جا رسیده بود که مردم را آشکارا در بغداد آزار می‌رساندند. تا بدان پایه که مردم بغداد وی را تهدید کردند اگر این ترك‌ها را از اذیت آن‌ها باز ندارد و از شهر اخراجشان نکند با او به جنگ خواهند پرداخت. وی به همین دلیل شهر سامرا را ساخت و خود و ترکانش از بغداد خارج شدند.

معتصم در سال ۲۲۳ هـ. ق به جنگ با رومیان رفت و شهر اموریه را فتح کرد. او در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ هـ. ق از دنیا رفت و حکومت او هشت سال و هشت ماه به طول انجامید.

امام هادی (علیه السلام) و معتصم عباسی

پس از ترور و شهادت حضرت امام جواد (علیه السلام) از جانب معتصم عباسی، وی عمرو بن فرج را مأمور کرد تا این که به مدینه رفته و معلمی برای حضرت ابوالحسن امام هادی (علیه السلام) که در آن روزگار شش سال و چند ماه از عمر مبارکش می گذشت انتخاب نماید. وی به عمر بن فرج دستور صریح داد که معلمی برای آن حضرت برگزیند که به عداوت و دشمنی با اهل بیت و انحراف از خط آنان مشهور باشد تا آن حضرت را با بغض اهل بیت (علیهم السلام) پرورش دهد.

هنگامی که عمر بن فرج به یثرب رفت با والی آن شهر دیدار کرده و مأموریت خود را به او گفت. والی یثرب او را به شخصی به نام «جنیدی» راهنمایی کرد که با علویان بسیار دشمن بود. عمر بن فرج به دنبال جنیدی فرستاد و او را با دستور خلیفه آشنا کرد. جنیدی فرمان را اجابت کرد و عمر بن فرج نیز برای او در هر ماه حقوقی معین کرد و به او دستور اکید داد که نگذارد شیعیان با آن حضرت دیداری کرده یا ارتباطی برقرار کنند.

جنیدی به انجام مأموریت خود که همان امر مهمّ تعلیم امام هادی (علیه السلام) بود مبادرت کرد. امّا هنگامی که با آن حضرت روبرو شد از دیدن هوش سرشار آن حضرت مات و حیران ماند. روزی محمد بن جعفر با جنیدی دیدار کرد و به او گفت: «حال این پسری که او را درس می آموزی و تأدیب می کنی چگونه است؟» جنیدی سخن او را انکار کرد و گفت:

«آیا به او پسر بچه می گویی و نمی گویی او شیخی بزرگوار است؟! تو را به خدا سوگند می دهم آیا در مدینه کسی را سراغ داری که در علم و ادب از من داناتر و چیره دست تر باشد؟»

محمد بن جعفر پاسخ داد: نه.

جنیدی گفت: «به خدا سوگند، من حرفی را درباره علم ادبیات بیان می کنم و گمان دارم که درباره آن مسأله به حدّ کمال سخن گفته ام. سپس او زبان به سخن می گشاید و

ابوابی از آن علم را برای من املا می کند که من از او استفاده ها می برم، مردم گمان می کنند من به او درس می دهم، اما به خدا سوگند که من از او درس می گیرم».

چند روزی گذشت و بار دیگر محمد بن جعفر با جنیدی روبرو شد و دوباره از او پرسید: حال آن پسر بچه چطور است؟

باز هم جنیدی حرف او را رد کرد و گفت: دیگر این حرف را نزن، به خداوند تعالی سوگند که او بهترین فرد اهل زمین است و بافضیلت ترین کسی است که خداوند متعال خلقت نموده است. گاه می شود که او می خواهد به داخل اتاق خود برود و من به او می گویم نرو تا سوره ای را بخوانی، و او به من می گوید چه سوره ای را می خواهی تا برایت بخوانم؟ من سوره های طولانی قرآن را که هنوز درس به آنجا نرسیده است به او پیشنهاد می کنم، و او سریعاً شروع به قرائت آن سوره می کند، به گونه ای که من صحیح تر از این قرائت در عمر خود نشنیده ام. وی قرآن را با صدایی بهتر از مزار داود می خواند. او حافظ قرآن است از اول تا به آخر و همچنین دانا به تأویل و تنزیل قرآن.

جنیدی ادامه داد: سبحان الله!! این پسر بچه کوچک در شهر مدینه و در میان دیوارهای سیاه خانه پرورش یافته است، و من نمی دانم این دانش بسیار را از کجا آموخته است!!؟

از این پس بود که جنیدی رفته رفته دست از دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) برداشته، به ولایت آن ها درآمد و معتقد به امامت گردید»^(۱۰۵).

البته ادب امام هادی (علیه السلام) و برخورد خوب او با معلم ناصبی اش اثر بزرگی در تحول اعتقادی و ایمان او به رهبری و امامت اهل بیت (علیهم السلام) داشته است.

دیگر این که خود جنیدی تصریح کرده است و به دیگران این مطلب را ابراز داشته که وی بوده که از امام هادی (علیه السلام) دانش می آموخته و امام (علیه السلام) از او هیچ گونه دانشی نیاموخته است، و این مسأله ویژه امام هادی (علیه السلام) و پدران بزرگوارش بوده است. می بینیم امام رضا (علیه السلام) هنگامی که با سؤالی درباره جانشین پس از خود روبرو می شود به امام جواد (علیه السلام) اشاره می کند. در حالی که امام جواد (علیه السلام) کودکی شاید در سنّ و سال امام هادی (علیه السلام) بوده است. امام رضا (علیه السلام) برای این مسئله به این آیه قرآن کریم استناد کرده است که: (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا); و

از کودکی به او «حضرت یحیی» نبوت دادیم بزرگی و کوچکی چیزی نیست که باعث اشکال در این مسأله شود. چرا که خداوند سبحان امامت را امتداد خط نبوت قرار داده است تا مردم از حاملان رسالت الهی پیروی کنند. پیشوایان دینی برپا دارندگان رسالت الهی هستند. همانند که به این رسالت در میان جامعه کاملاً عینیت می بخشند، تا پیاده کردن احکام خداوند متعال به وسیله اقتدا و پیروی از آنان برای مردم آسان شود.

این روایت از رویکردی دیگر حامل پیام دیگری برای ما می باشد، و آن این که معتصم از چه وقت در فکر امام هادی(علیه السلام) بوده و قصد محصور کردن تحرکات آن حضرت و جدا کردن ایشان از شیعه و مریدانش را داشته است. چنان که این مطلب از دستوری که در رابطه با ممنوعیت دیدار شیعیان با امام هادی(علیه السلام) و ارتباط آن ها با آن حضرت صادر کرد به خوبی آشکار می شود. به علاوه این که بعید نیست او بدین جهت برای تعلیم دادن امام در سنّ کودکی اقدام کرده باشد که علم و دانش خدادادی امام را در این سنّ کم، محو و کمرنگ کند. چرا که پیشتر، پدر امام هادی(علیه السلام) یعنی امام جواد(علیه السلام) را دیده بود که در سنّ کودکی با علما و دانشمندان بزرگ زمان بحث و مناظره می کرد و این در حالی بود که کسی به خاطر نداشت آن حضرت در نزد کسی درس خوانده باشد.

این عجله ای که معتصم درباره فرستادن معلم برای امام هادی(علیه السلام) از خود به خرج داد شاید اقدامی برای جلوگیری از ظهور و بروز علم امام هادی و بر سر زبان افتادن نام آن حضرت و پرتو افشانی فضیلتش در نزد خاصّ و عام باشد. چرا که در این صورت می توانست هر ظهور و بروز علمی که از آن حضرت صادر شود را به آن معلم و مربّی نسبت دهد.

اما امام هادی(علیه السلام) با اخلاق خوش و آرامش بی نظیرش توانست این فرصت را از خلیفه عباسی و دربار او بگیرد و دانش و امامتش را که خداوند متعال برای او معین کرده بود برای همه مردم آشکار نماید.

الواثق ۲۲۷ - ۲۳۲ هـ

وی هارون فرزند معتصم عباسی بود که مادر او از روم بود. وی در ماه شعبان سال ۱۹۶ هـ. ق به دنیا آمد و در ربیع الاول سال ۲۲۷ هـ. ق به خلافت رسید. وی در سال ۲۲۸ هـ. ق شخصی ترك تبار به نام شناس را برای جانشینی خود انتخاب کرد و دو کمر بند و يك تاج جواهرنشان بر او پوشانید.

وی بسیار پرخور بود. تا جایی که «ابن فهم» درباره پرخوری او گفته است: او در خوانی از طلا غذا می خورد که هر قطعه از آن را بیست مرد حمل می کردند. واثق نیز کاملاً در اسرافکاری و گذرانیدن وقت با لهو و لعب و اعمال فاسد مانند حاکمان پیش از خود بود.

درباره او گفته اند که وی از نظر ادبیات بسیار دانا و شاعری خوش سخن بود. گفته شده است که وی داناترین خلفا به موسیقی بود و اصوات و لحن هایی که ایجاد کرد به صد نغمه می رسد. وی در نواختن عود بسیار توانا و در نقل و روایت اشعار و اخبار دستی داشت.

وی خادمی را که از مصر برای او هدیه آورده بودند بسیار دوست می داشت. روزی واثق آن خادم را به غضب درآورد. سپس شنید که آن خادم به دیگر خدام می گوید به خدا سوگند که واثق از دیروز تا به حال منتظر است تا من با او سخن بگویم. اما من با او سخن نمی گویم، واثق در این باره این گونه شعر سرود که:

«ای آن که به آرام افتخار می کنی * تو پادشاهی را مانی که چون توان یافت ستم پیشه می کند»

«اگر عشق در میان ما نبود با قدرت با یکدیگر مبارزه می کردیم * و اگر روزی از بند این عشق خلاصی یافتم خواهی دید!!»^(۱۰۶)

و در سال ۲۲۹ هـ. ق واثق دستور داد تا همه کاتبان دولتی را گرفته و به زندان بیندازند. وی آنان را جریمه کرده و از هر کدام از ایشان پول بسیار هنگفتی گرفت. او از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار، از سلیمان بن وهب - کاتب ایتاخ - چهارصد هزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن رباح و کاتبان او صد هزار دینار، از احمد بن خصیب يك میلیون دینار، از نجاح شصت هزار دینار و از ابوالوزیر صد و چهل هزار دینار دریافت کرد^(۱۰۷).

حال باید دید که مجموع ثروت هر کدام از این افراد به چه اندازه بوده است که توانسته اند این مالیات های سنگین را بپردازند؟

۱۰۶. تاریخ الخلفاء / ۳۴۳ - ۳۴۵ .

یا ذا الذي بعد أبي ظل مختفراً *** ما أنت إلا مليك جار إذ قدرا
لولا الهوى لتحاربنا على قدر *** وان أصف منه يوماً فسوف تری

این شعر این گونه که در این پاورقی آمده ترجمه شده و به همین صورت از کتاب سیر اعلام النبلا ۱۰ / ۳۰۷ گرفته شده و به نظر اینجانب بسیار از نسخه متن صحیح تر است.

۱۰۷. الكامل فی التاريخ / ۵ / ۲۶۹ .

و اگر کاتبان عادی دولت چنین ثروتی داشته اند باید دید که ثروت وزیر اعظم در چه اندازه ای بوده است؟

و شاید لازم به ذکر نباشد که این اموال به این دلیل در نزد این افراد جمع شده بود که اکثریت فرزندان امت اسلام با فقر و ابتدایی ترین زندگی دست به گریبان بودند که خود در نتیجه ظلم و فاصله فاحش طبقاتی ایجاد شده بود.

امام هادی(علیه السلام) و بغای کبیر

در سال ۲۳۰ هـ . ق اعراب بنی سلیم به مدینه حمله کرده و بازارها را غارت کرده، مردم را کشتند. حاکم مدینه از دفع آن ها عاجز ماند و شرّ آن ها روز به روز بیشتر شده و روز به روز خطرناکتر می گردید. واثق عبّاسی بغای کبیر را به سمت آن ها فرستاده، وی آنان را شکست داده و متفرّق کرد و عدّه ای از آن ها را کشت، عدّه ای را اسیر و باقی را فراری ساخت^(۱۰۸).

امام هادی(علیه السلام) وقتی که سپاهیان بغا به مدینه وارد شدند در برابر او موضع گیری خاصی انجام دادند که سزاوار است ما به این مسأله اشاره ای داشته باشیم. ابوهاشم جعفری گوید: هنگامی که بغا با لشکر خود در ایّام واثق عبّاسی برای دفع اعراب به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم.

امام هادی(علیه السلام) روزی به ما گفت: بیایید به بیرون از خانه برویم تا به سپاهیان این سردار ترکی نگاهی بیفکنیم. ما از خانه خارج شدیم و در میان گذر ایستادیم. سپاهیان از برابر ما می گذشتند. سربازی ترك از کنار ما می گذشت. امام هادی(علیه السلام) به زبان ترکی با او سخنی گفت. ناگهان دیدیم او از اسب به زمین آمد و سم اسب امام هادی(علیه السلام) را بوسید. ابوهاشم گوید: من سرباز ترك را به خداوند سوگند دادم و از او پرسیدم که این مرد به تو چه گفت؟ سرباز پرسید: آیا این شخص پیامبر است؟ گفتم: نه، او پیامبر نیست. سرباز گفت: وی مرا با نامی صدا زد که در زمان کودکی و در بلاد ترك به آن نام نامیده می شدم و هیچ کس تا به حال آن نام را نمی دانست^(۱۰۹).

این سند تاریخی گویای مجموعه ای از فضایل و کمالات حضرت امام هادی(علیه السلام) است که از آن می توان اهتمام آن حضرت به امور نظامی، تربیت اصحاب و

۱۰۸. الکامل فی التاریخ/ ۵ / ۲۷۰.

۱۰۹. اعلام الوری/ ۳۴۳.

تشویق فرمانده نظامی آن لشکر یعنی بغا را برای مقابله با هجوم تخریبی اعراب به مدینه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برشمرد.

علاوه بر همه کراماتی که در این داستان می‌توان برای امام هادی (علیه السلام) برشمرد، بعید نیست که آن حضرت از این فرصت نیز برای پیدا کردن يك دوست در سربازان بغا استفاده کرده باشد. چرا که شاید همین يك نفر می‌توانست حامل تصویری مثبت و پیامی مخصوص از امام (علیه السلام) باشد که در وقت مناسب به فرمانده لشکر یعنی بغا برسد. بعدها خواهیم دید که بغا در برابر امام هادی (علیه السلام) موضع‌گیری‌هایی داشته و آینده او دربر دارنده حوادثی در این رابطه بوده است. مانند موضعی که در باره یکی از طالبیان اتخاذ کرد. کسی که پس از اقدام به کشتن یکی از مأموران معتصم دستور قتل او از جانب معتصم صادر شده بود، اما بغا از این دستور تمرد کرده و آن فرد طالبی را در نزد درندگان نینداخته بود.^(۱۱۰) از همین جا است که می‌بینیم مسعودی درباره او گفته است: بغا نسبت به طالبیان بسیار مهربان و نیکوکار بود.

واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن

واثق مردم بسیاری را در قضیه خلق قرآن تفتیش عقاید کرد. وی به قاضیان خود بخشنامه کرد که این کار را در همه شهرها به انجام برسانند و جز کسانی که معتقد به توحید هستند شهادت دیگران را نپذیرند منظور از اعتقاد به توحید اعتقاد به خلق قرآن است. چرا که به نظر آن‌ها کسانی که قرآن را مانند خداوند متعال قدیم ازلی بدانند - آن گونه که اعتقاد اهل سنت است - در حقیقت به دو خدا معتقد شده، مشرک می‌باشند. به همین سبب دانشمندان بسیاری در حبس افتادند.

در سال ۲۳۱ هـ. ق نامه‌ای به امیر بصره رسید که در آن دستور داده شده بود همه ائمه جماعت و مؤدنان را درباره خلق قرآن مورد امتحان قرار دهند. واثق در این مسأله پا جای پای پدر خود گذاشته بود. اما در اواخر حکومت از این کار دست برداشت.

در همین سال بود که احمد بن نصر خزاعی که یکی از اهل حدیث بود کشته شد. واثق برای کشتن او از گروهی از فقیهان معتزله استفتا کرد و آن‌ها اجازه این کار را برای او صادر کردند، واثق او را با دست خود کشت و هنگامی که می‌خواست این کار

را انجام بدهد به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من برای کشتن او برخاستم کسی همراه من نیاید. چرا که هر گامی را برای کشتن این کافر برمی دارم برای من دارای اجر و ثواب است. این شخص خداوندی را می پرستد که ما او را نه می پرستیم و نه با آن صفاتی که او وصف می کند می شناسیم. سپس دستور داد تا سفره چرمینه اعدام را پهن نموده و احمد بن نصر را با غل و زنجیر بر آن نشانند. در این موقع بود که واثق به سمت او رفته و گردنش را زد، وی دستور داد سر احمد بن نصر را به بغداد برده و در آنجا به دار کشند، جسم او را نیز در سامرا بر دار کشید. سر و بدن احمد بن نصر شش سال بر دار باقی ماند تا این که متوکل به حکومت رسید و آن را از بالای دار پایین آورده دفن نمود. هنگامی که سر احمد بن نصر را بر دار آویختند ورقه ای نوشته و در گوش او آویختند که: «این سر احمد بن نصر بن مالک است. بنده خدا، امام هارون او را به اعتقاد به خلق قرآن و نفی تشبیه فرا خواند، اما او نپذیرفت و عناد ورزید. پس خداوند او را به آتش خود در انداخت» و در تمام این مدت مأمورانی در کنار آن سر گمارد تا از پایین آوردن آن جلوگیری کنند.

در همین سال رومیان هزار و ششصد اسیر مسلمان را آزاد کردند. ابن داود - که خداوند رویش را زشت گرداند -! چنین گفت: از این اسیران که رومیان آزاد می کنند هر کدام به مخلوق بودن قرآن اعتراف کرد او را آزاد کرده و به او دو دینار بدهید، و هر کس چنین اعترافی نکرد بگذارید تا در اسارت رومیان باقی بماند^(۱۱).

خطیب گوید: احمد بن ابی داود کسی بود که واثق را به سختگیری در مسأله خلق قرآن و تفتیش عقاید مردم تشویق و تحریک می نمود.

و از جمله کسانی که ظلم واثق او را فرا گرفت ابو یعقوب بن یوسف بن یحیی بوطی از یاران شافعی بود که در سال ۲۳۱ هـ. ق در حبس واثق به جهت مسأله خلق قرآن دار فانی را وداع گفت و تا آخرین لحظه حاضر نشد که به مخلوق بودن قرآن اعتراف کند.^(۱۲)

روزی ابو عبد الرحمن عبد الدین محمد آذر می استاد ابوداود و نسائی را در غل و زنجیر به نزد واثق آوردند و ابن ابی داود نیز در آن جلسه حاضر بود. ناگاه آذر می رو به واثق کرد و گفت: مرا از این رأی که مردم را به سوی آن خوانده و اجبار می کنید، آگاه کن. آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز آن را می دانست و مردم را به سوی آن

۱۱۱. ربك تاريخ يعقوبی/ ۲ / ۴۸۲ - ۴۸۳، تاريخ الخلفاء/ ۴۰۱.

۱۱۲. تاريخ ابن الوردي/ ۱ / ۳۳۵.

نخواند؟ یا چیزی بود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هم آن را نمی دانست؟ ابن ابی داود گفت: خیر پیغمبر آن را می دانست. آنرمی گفت: پس چطور پیغمبر می توانست مردم را به سمت آن دعوت نکند، اما شما نمی توانید مردم را به سوی این عقیده دعوت نکنید؟ واثق و ابن ابی داود مبهوت ماندند. واثق خندید و در حالی که دست بر جلوی دهان داشت از اتاق بیرون رفته وارد اتاق دیگری شد، در آنجا نشست و پاها را دراز کرد و گفت: آری، پیامبر می توانست درباره این مسأله سکوت کند ولی ما نمی توانیم! پس دستور داد سیصد دینار به آنرمی بدهند و او را به شهر و دیارش باز گردانند. و از آن پس دیگر کسی را درباره مسأله خلق قرآن امتحان نکنند و از این روز بود که ابن ابی داود مورد بی توجهی قرار گرفت.

از یحیی بن اکثم روایت شده است که گفت: هیچ کس به اندازه واثق به آل ابی طالب خوبی نکرده است. هنگامی که واثق از دنیا رفت، در میان آل ابی طالب فقیری یافت نمی شد^(۱۱۳).

موضع امام هادی(علیه السلام) در رابطه با مسأله خلق قرآن

در زمان مأمون، معتصم و واثق، همه امت اسلامی گرفتار فتنه امتحان مردم در رابطه با خلق قرآن بودند. و این امر به مسأله ای تبدیل شده بود که همه کارهای امت اسلام بر آن متوقف شده بود. اما امام هادی(علیه السلام) در این مانور سیاسی که ساخته و پرداخته حکومت زمان بود محکمترین نظریه را ارائه نمودند. محمد بن عیسی بن عبید یقطین روایت کرده است که: علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به یکی از شیعیانش در بغداد نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، عصمنا الله وإياك من الفتنة فإن يفعل فاعظم بها نعمة وإلا يفعل فهي الهلكة. نحن نرى ان الجدال في القرآن بدعة اشترك فيها السائل والمجيب فتعاطى السائل ما ليس له وتكلف المجيب ما ليس عليه ، وليس الخالق إلا الله وما سواه مخلوق ، والقرآن كلام الله لا تجعل له اسماً من عندك فتكون من الضالين. جعلنا الله وإياك من الذين يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون»؛

به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه دور نگه دارد، که اگر این کار را انجام بدهد بسیار نعمت بزرگی به ما عنایت کرده است. و اگر این کار را نکند هلاک شده ایم. ما جدال در

مسأله قرآن را بدعتی می دانیم که هم سؤال کننده و هم جواب دهنده در آن شریک هستند. چرا که سؤال کننده چیزی را می پرسد که به او مربوط نیست و جواب دهنده را به جوابی وا می دارد که برای دادن آن جواب وظیفه ای ندارد، و هیچ خالق به جز خداوند وجود ندارد، و آنچه به جز او هست همه مخلوق اند و قرآن کلام خداست. برای این کلام خدا اسمی از نزد خود نگذار، چرا که در این صورت از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناک اند^(۱۴).

خبر دادن امام هادی از مرگ واثق

امام هادی(علیه السلام) همواره تحولات سیاسی روزگار خود را تعقیب کرده و به دقت همه رویدادها را زیر نظر داشت. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به خدمت حضرت ابوالحسن امام هادی(علیه السلام) در مدینه شرفیاب شدم. آن حضرت به من فرمودند: از واثق چه خبر داری؟

در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا قربان شما کند. من او را در حالی ترك کردم که بسیار سالم و سرحال بود. من در مدینه تنها کسی هستم که به تازگی او را ملاقات کرده است. من ده روز قبل نزد او بوده ام. خیران گوید: امام هادی(علیه السلام) به من فرمودند: اما مردم مدینه می گویند واثق مرده است، هنگامی که آن حضرت به من گفت: مردم مدینه می گویند، دانستم که منظور آن حضرت خود ایشان است.

سپس آن حضرت به من فرمودند: جعفر در چه حالی بود؟ مراد از جعفر، جعفر متوکل خلیفه عباسی و برادر واثق است در پاسخ عرض کردم: جعفر را در حالی ترك کردم که در زندان بود و از بدحالتترین مردمان، آن حضرت فرمودند: آگاه باش که او دارنده مقام خلافت است.

سپس آن حضرت فرمودند: ابن زیات چه کرد؟ مراد از ابن زیات محمد بن عبد الملك زیات وزیر واثق و وزیر پدرش معتصم می باشد که در حکومت آن دو بسیار صاحب نفوذ و صاحب تدبیر بود در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. مردم با او بودند و فرمان، فرمان او بود.

آن حضرت به من فرمودند: آگاه باش که بدبختی گریبانش را گرفت. سپس آن حضرت قدری سکوت کردند و بعد به من فرمودند:

تقدیرات و احکام خداوند متعال ناگزیر باید به مرحله اجرا دربیاید. ای خیران، واثق مرد و از دنیا رفت و برادرش جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن زبیر را کشت. عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند. چه وقت این اتفاقات روی داد؟ آن حضرت فرمودند: شش روز پس از آن که تو از آنجا خارج شدی^(۱۱۵).

بدون شك این روایت شدت و داغی کشمکش و نزاعی که بر سر قدرت در درون خاندان حاکم عباسی وجود داشت به نمایش می‌گذارد. همچنان که می‌توانیم از این روایت میزان پیگیری امام(علیه السلام) از اوضاع عمومی جامعه و اخبار سیاسی دست اول روز را دریافت^(۱۱۶)، و از این که آن حضرت این گونه مطالب را با نزدیکان خود در میان می‌گذارند می‌توان فهمید که سطح دریافت سیاسی که دوستان امام و پایگاه‌های مردمی آن حضرت از آن برخوردار بوده اند بسیار بالا بوده، آن حضرت نیز آینده رویدادهای سیاسی را برای آنان باز گو می‌کرده تا آنان اولاً با توجه به شرایط سیاسی روز جانب احتیاط را رعایت کنند، ثانیاً استعدادهای آن‌ها در زمینه پیگیری و تحلیل پدیده‌های سیاسی روز رشد و پرورش یابد.^(۱۱۷)

متوکل ۲۳۲ - ۲۴۷ هـ

وی جعفر بن معتصم بن هارون الرشید می‌باشد. مادر او کنیزی امولد به نام «شجاع» بوده است. وی از هنگامی که به خلافت رسید به عقاید اهل سنت اظهار تمایل کرده، محنت خلق قرآن را برطرف نموده و در سال ۲۳۴ هـ. ق دستوری در این زمینه به همه کشور اسلام صادر کرد، وی محدثان را به سامرا فرا خواند و به آن‌ها حقوق‌های زیاد داد و به آنان دستور داد تا احادیث صفات و رویت را بیان نمایند. درباره متوکل این گونه گفته‌اند: وی مردی غرق در لذت‌ها و نوشیدن شراب بوده است. او چهار هزار «سریه» داشته است سریه به کنیزی گفته می‌شده است که از وی به عنوان معشوقه و رفیقه استفاده شود. علی بن جهم گوید: متوکل بسیار شیفته و شیدای کنیزی به نام «قبیحه» بود که همو مادر معتز خلیفه آینده شد، به خاطر همین عشق و

۱۱۵. اصول کافی ۱/ ۴۹۸ ح ۱ ب ۱۲۲.

۱۱۶. این نوع قضایا را نمی‌توان از مصادیق پیگیری‌های امام از اوضاع سیاسی و خبرگیری از وقایع سیاسی دست اول دانست، بلکه اینها از مصادیق علم به غیب است که حضرت همانند سایر ائمه در برخی از موارد، افشا می‌کرده‌اند. (مصحح)

۱۱۷. با توجه پاورقی پیشین، هدف امام(علیه السلام) از این نوع کارها هم معلوم می‌شود که ربطی به پرورش قدرت تحلیل سیاسی مردم ندارد. (مصحح)

علاقه بود که متوکل می خواست تا فرزند آن زن یعنی «معنّز» را بر پسر بزرگ خود «منتصر» که پیشتر او را ولیعهد خود کرده و بیعت ولایت عهدی نیز برای او گرفته بود مقدّم دارد. وی از منتصر خواست تا از ولایت عهدی دست بردارد. اما منتصر این کار را قبول نکرد. به همین دلیل متوکل همواره منتصر را در مجلس عامّ خود که از همه طبقات در آن شرکت داشتند حاضر کرده و آنگاه از قدر و مقام او کاسته، وی را تهدید کرده دشنام می داد^(۱۱۸).

متوکل در زمانه ای که عموم مردم با فقر و نداری دست به گریبان بوده و از بیچارگی نالان بودند، همواره در مصرف بیت المال برای صلّه بخشیدن به شاعرانی که او را مدح کرده و به این ترتیب به وی نزدیک می شدند بسیار زیاده روی می کرد. تا جایی که گفته اند هیچ خلیفه ای به اندازه متوکل به شاعران پول و صلّه نداده است. در همین رابطه شاعری به نام مردان بن ابی الجنوب این گونه سروده است که:

«ریزش چشمه سار جود و بخشش دستانت را از من بدار و بیش از این بر من مریز که من می ترسم به واسطه این کار طغیان کرده و به تکبر و فخر فروشی درافتم.»^(۱۱۹)

متوکل گفت: هرگز از بذل و بخشش به تو دست برنمی دارم تا آنجا که غرقه دریای جود و کرم شوی. آورده اند که متوکل به خاطر گفتن يك قصیده، صد و بیست هزار دینار به او جایزه داد^(۱۲۰).

شاید آنان که متوکل را به جود و سخاوت توصیف می کنند هنگامی که این قضیه را بشنوند از توصیف خود برگردند که: روزی متوکل به شاعری به نام «بُحْثُری» گفت: درباره من و فتح بن خاقان شعری بگو. با این مضمون که من دوست دارم تا مادام که زنده هستم او با من بوده، او را از دست ندهم تا عیش من از بین برود. او هم دوست ندارد تا هنگامی که زنده است مرا از دست بدهد. بحثری شعری بدین ترتیب سرود که:

«ای سیّد و آقای من، چرا با من خلف وعده کردی و از وفا به عهد من سر باز زدی؟»

«ای فتح روزگار فقدان تو را به من نشان ندهد و تو را نیز این گونه ندارد که تا زنده ای فقدان و دوری مرا ببینی»

۱۱۸. تاریخ الخلفاء/ ۳۴۹ - ۳۵۰.

۱۱۹.

فامسك ندی كقیك عني ولا تزد *** فقد خفت أن أظغى وأن اتجبرا

۱۲۰. تاریخ الخلفاء/ ۳۴۹ - ۳۵۰.

«این بسیار مصیبت بزرگی است که تو قبل از من از دنیا بروی، و هم چنین مصیبت است که تو بعد از من از دنیا بروی»
 «بر حذر باش از این که انیس و مونس کسی غیر از من نشوی، چرا که من فقط تو را برای انس و الفت به عشق برگزیده ام»^(۱۲۱)
 جالب است بدانید که متوکل و فتح بن خاقان در مجلس لهو و لعب شان در يك ساعت در دل تاریك شب در پنجم شوال سال ۲۴۷ هـ . ق آن چنان که بعداً به تفصیل خواهیم گفت به قتل رسیدند.

امام هادی (علیه السلام) و متوکل عباسی

متوکل به بغض و کینه نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) و شیعیان آن ها معروف بود. وی در سال ۲۳۶ هـ . ق دستور داد تا قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) را در کربلا ویران کردند. همچنین دستور داد تمام خانه هایی که در اطراف آن قبر بود ویران شده، مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده دستور داد هر کس از این فرمان سرپیچی کند و به زیارت امام حسین (علیه السلام) برود، وی را گرفته و عقوبت کنند.

سیوطی گوید: متوکل به تعصب در میان خلفا معروف بود. مسلمانان از تعصب او بسیار رنج دیدند، تا جایی که اهل بغداد بر دیوارها و مساجد او را دشنام نوشته و شاعران هجوش کردند. نمونه ای از هجو شاعران درباره متوکل چنین است:
 «به خدا سوگند که اگر بنی امیه دخترزاده پیامبر خود را به مظلومیت تمام کشتند.»
 «برادران آن ها یعنی بنی عباس هم عملی مانند آن انجام داده و قبر او را ویران کردند»

«بنی عباس از این مطلب که نتوانستند در قتل فرزند پیامبر شرکت کنند بسیار متأسفند و به همین خاطر به سراغ قبر و جنازه او رفته اند»^(۱۲۲).

۱۲۱.

یا سیدی کیف أخلفت و عدي *** و تذاقلت عن وفاء بعهدی؟
 لا أرتني الأيام فقدك یا فتد *** حُ ولا عرقتك ما عشت فقدی
 أعظم الرزء أن تقدّم قبلي *** ومن الرزء أن تؤخر بعدي
 حذراً أن تكون إلفاً لغيري *** إذ تردت بالهوى فيك وحدي
 ۱۲۲. سیوطی، تاریخ الخلفاء/ ۳۴۷.

بانه این کانت أمیه قد أنت *** قتل ابن بنت نبیها مظلوما
 فلقد أتاه بنو أبیه بمثله *** هذا لعمری قبره مهدوما
 أسفوا علی أن لا یكونوا شارکوا *** فی قتله فتنّعه رمیما

دشمنی و عداوت متوکل با اهل بیت(علیهم السلام) و آزار و اذیتی که به شیعیان آن ها می رساند هیچ حدّ و مرزی نداشت. وی «یعقوب بن سگیت» معلّم فرزندان خود را که پیشوای ادبیات عرب بود در سال ۲۴۴ هـ. ق به قتل رساند. قضیه از آنجا شروع شد که وی از ابن سگیت پرسید: از میان دو پسر من یعنی: معتزّ و مؤید و دو فرزند علی یعنی: امام حسن و امام حسین کدام يك در نزد تو محبوبتر است؟ ابن سگیت با کمال شجاعت در پاسخ او گفت: قنبر غلام علی(علیه السلام) از دو پسر تو در نزد من محبوبتر است. اینجا بود که متوکل به سربازان ترك خود دستور داد تا شکم او را دریدند و او را به شهادت رساندند. نیز گفته اند که دستور داد تا زبان او را از دهانش بیرون کشیدند و ابن سگیت به این نحوه به شهادت رسیده است(۱۲۳).

مهمترین رویدادی که در رابطه با مسأله اهل بیت(علیهم السلام) در زمان متوکل روی داد و نشانگر این مطلب بود که در آن زمان و در هنگامه ای که عباسیان جایگاه خود را در دل و جان امت از دست می دادند، توجّه و اهتمام عالم اسلام به اهل بیت بیش از پیش شده بود، واقعه احضار امام هادی(علیه السلام) از مدینه جدّش به سامرا بود. متوکل آن حضرت را از وطن خود بیرون آورده و در زندان های سامرا به دور از حوزه های علم و دین و ادب نگاه داشت.

در سال ۲۳۴ هـ. ق یعنی دو سال پس از نشستن او بر کرسی خلافت(۱۲۴) دستور داد تا یحیی بن هرثمه به مدینه برود و امام هادی(علیه السلام) را دستگیر کرده به سامرا بیاورد. امام هادی(علیه السلام) در میان مردم مدینه دارای جایگاهی بلند بود، هنگامی که یحیی خواست آن حضرت را از مدینه خارج کند شهر مدینه به خروش آمد و اهل مدینه به ضجّه و ناله آمدند. یحیی بن هرثمه این واقعه را این گونه توضیح می دهد:

من وارد مدینه شدم. آنگاه مردم مدینه آن چنان ضجّه و ناله بزرگی سر دادند که من تا آن زمان مانند آن را ندیده بودم که مردم برای کسی چنین ابراز احساسات کنند. چرا که آنان بر جان علی - منظور امام هادی(علیه السلام) است - بیمناک بودند. تو گویی که همه جهان به پا خواسته بود. زیرا او به مردم بسیار نیکویی می کرده، همواره ملازم مسجد و

۱۲۳. تاریخ الخلفاء/ ۳۴۸.

۱۲۴. تاریخ نامه ای که متوکل به وسیله آن امام هادی(علیه السلام) را از مدینه به سامرا فرا خواند بنابر آنچه که در مصادر تاریخی آمده است سال ۲۴۴ هـ. ق بوده است نه سال ۲۳۴ هـ. ق. شاهد این مطلب تصریح شیخ مفید(قدس سره) بر این مسأله است که مدّت اقامت امام هادی در سامرا ده سال و چند ماه بوده است، و چون می دانیم آن حضرت در سال ۲۵۴ هـ. ق به شهادت رسیده است در می یابیم که تاریخ ۲۴۴ هـ. ق، یعنی دوازده سال بعد از حکومت متوکل تاریخ صحیح تری برای این کار می باشد.

محراب بود، وی هیچ میلی به دنیا نداشت. من شروع به ساکت کردن مردم کردم و برای آن ها قسم یاد می کردم که من دستور ناپسندی درباره او ندارم و هیچ خطری امام هادی(علیه السلام) را تهدید نمی کند. سپس منزل او را بازرسی کردم و جز کتاب های قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی در خانه او نیافتم، و آنگاه بود که او در چشم من بسیار بزرگ جلوه کرد(۱۲۵).

از این روایت چند مطلب برداشت می شود. از آن جمله:

۱. میزان تأثیر امام هادی(علیه السلام) در جامعه و وابستگی و محبت مردم به آن حضرت که دلیل آن نیکویی بسیار آن حضرت به مردم بوده و این که مردم به عیان می دیدند وجود پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و رسالت آن حضرت، در هدایت و رفتار آن امام بزرگوار تجسم عینی یافته بود.

۲. ترس و وحشت حکومت عباسی از بالا گرفتن کار امام هادی(علیه السلام) و سهولت ارتباط شیعیان با آن حضرت، که با توجه به این نکته می توان بردن آن حضرت به سامرا را نوعی تبعید و دور کردن آن حضرت از یاران و شیعیان دانست تا حکومت از این طریق بتواند آن حضرت را در تحت مراقبت شدید خود قرار دهد.

۳. تأثیرپذیری فرمانده سپاه عباسی، یحیی بن هرثمه، از امام هادی(علیه السلام) و گرامی داشتن آن حضرت توسط او به جهت آشکار شدن بی پایگی اتهاماتی از قبیل جمع آوری اموال و سلاح برای درهم شکستن حکومت خلیفه عباسی که به آن حضرت نسبت داده بودند.

۴. کناره گیری آن حضرت از دنیا و اقامت دائمی آن حضرت در مسجد که این روش را همچون چراغ راهی از سیره پدران بزرگوار خود اتخاذ نموده بود، نیز می توان دریافت که آن حضرت مسجد را راهی برای نشر علوم اهل بیت(علیهم السلام) و تصحیح اعتقادات امت اسلام می دانست.

۵. آخرین نکته ای که از این حدیث شریف می توان استنباط کرد این است که متوکل عباسی قصد داشت تا با این کار امام هادی(علیه السلام) را از شیعیان و دوستدارانش جدا کند. چرا که سامرا شهری بود که معتصم عباسی آن را بنا کرده و اکثریت ساکنان آن را فرماندهان و سربازان ترك تبار تشکیل می دادند که چندان اهمیتی به دین و دیانت و

ارزش های اسلامی نمی دادند بلکه بیشترین اهتمام را درباره مسائل قدرت و حکومت داشتند.

خبرچینی و بدگویی از امام هادی(علیه السلام) در نزد خلیفه

از بعضی منابع تاریخی چنین بر می آید که یکی از علت های اعزام امام هادی(علیه السلام) به سامرا از طرف متوکل عباسی سخن چینی و بدگویی «امام الحرمین» که مردی معروف به دشمنی با اهل بیت(علیهم السلام) بود می باشد. و این سخن چینی ها پیوسته و دائم تکرار می شده است، و این خود دلیلی بر این است که امام الحرمین از وجود امام هادی(علیه السلام) در مدینه و تأثیر بزرگی که بر وجود آن حضرت در مکه و مدینه این دو مرکز ثقل علمی و دینی تمدن اسلامی داشته اند، خشنود و راحت نبوده است. شاهد این سخن گفته تاریخ نویسان است که: «بریحی» عباسی^(۱۲۶) مراد همین امام الحرمین فوق الذکر است که در مکه و مدینه امام جماعت بوده است نامه ای با این مضمون به متوکل نوشته است: «اگر به حرمین یعنی مکه و مدینه نیاز داری علی بن محمد را از این دو شهر خارج کن، چرا که او مردم را به خود خوانده و گروه بسیاری تابع او شده اند».

بریحی نامه های بسیاری به این مضمون نوشته و دائماً به سمت متوکل می فرستاد. این گونه بود که متوکل یحیی بن هرثمه را در سال ۲۳۴ هـ. ق به مدینه فرستاد و به همراه او نامه ای برای امام هادی(علیه السلام) نوشت که در آن کتاب با جملاتی زیبا به آن حضرت اطمینان داده بود که مشتاق دیدار آن حضرت است و از آن حضرت خواست تا به نزد او برود. وی هم چنین به یحیی بن هرثمه دستور داد تا با آن حضرت بدان سان که آن حضرت می پسندد رفتار کند، وی هم چنین به بریحی نامه ای نوشت و شرح جریان را برای او توضیح داد.

اکنون متن کامل نامه متوکل به امام هادی(علیه السلام) را مطابق آنچه شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از نظر می گذرانیم:

از محمد بن یحیی از یکی از اصحاب ما روایت شده است که گفت: نسخه ای از نامه متوکل به ابوالحسن ثالث(علیه السلام) را از یحیی بن هرثمه در سال ۲۴۳ هـ. ق گرفتم و آن نسخه این است:

۱۲۶. گفته شده است نام او «طریحه» بوده و از طریحی در مجمع البحرین نقل شده است که نام او «بریمه» بوده است. دیگران نیز نام او را عبد الله بن محمد ذکر کرده اند. وی متولی امر جنگ و نماز در مدینه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بوده است، ربك ارشاد/ ۲ / ۳۰۹.

«به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد بدان که امیرالمؤمنین قدر تو را می داند و رعایت خویشاوندی تو را می نماید. وی رعایت حق تو را بر خود واجب دانسته، درباره تو و خاندانت همه امور را آن گونه پیش بینی و برنامه ریزی کرده است که به وسیله آن خداوند حال تو و خاندانت را نیکو گردانده، عزت تو و خاندانت را ثابت کند و برکت و امنیت را بر تو و خاندانت ارزانی دارد.

امیرالمؤمنین از این کار فقط رضایت پروردگار و ادای آنچه را که خداوند درباره تو و خاندانت بر وی واجب کرده است در نظر دارد. امیرالمؤمنین این گونه پسندیده است که عبد الله بن محمد را از آنچه را که متولی انجام آن است از امور جنگی و نماز در مدینه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برکنار کند، چرا که همچنان که تو ذکر کرده ای وی درباره تو قدرشناس است. قدر تو را سبک می شمارد و تو را به اموری متهم می کند و کارهایی را به تو نسبت می دهد که امیرالمؤمنین یقیناً می داند تو از آن کارها مبرا هستی و صدق نیت تو را در ترك آن کار می داند.

امیرالمؤمنین به خوبی می داند که تو خود را شایسته آن کار نمی دانی. به همین جهت است که امیرالمؤمنین تمام مسئولیت های عبد الله بن محمد را به محمد بن فضل اعطا کرده و به او دستور داده است تا تو را بسیار بزرگ داشته و محترم بشمارد و به اوامر و نظریات تو عمل نماید و به این وسیله به خدا و امیرالمؤمنین نزدیک شود. بدان که امیرالمؤمنین مشتاق دیدن تو است و دوست می دارد تا با تو دیداری تازه کرده، نگاهی به سیمایت بیفکند.

اگر قصد داری که به دیدار امیرالمؤمنین بیایی و در نزد او بمانی با هر کس که از میان اهل بیت و دوستان و خادمانت دوست داری از سر اطمینان و آرامش عازم شو، به نحوی که هر وقت خواستی حرکت کنی و هر وقت خواستی فرود آیی و هر گونه که خواستی سفر نمایی. اگر هم دوست داشتی غلام امیرالمؤمنین یحیی بن هرثمه و سربازانی که با او هستند تو را همراهی کنند. هر گاه تو حرکت کردی آن ها حرکت کنند و هر گاه تو اقامت کردی اقامت کنند، و در این مسأله امر و دستور با تو باشد تا این که امیرالمؤمنین را دیدار کنی.

پس هیچ يك از برادران و فرزندان و اهل بیت و نزدیکان امیرالمؤمنین در نزد او منزلتی والاتر از تو ندارند و هیچ کس در نزد او بر تو ترجیح ندارد و او به هیچ کس به اندازه تو نظر لطف نداشته و بر هیچ کس به اندازه تو دلسوز نبوده و به هیچ کس به

اندازه تو نیکی نکرده و به هیچ کس به اندازه ای که به تو اعتماد دارد اعتماد نمی کند، ان شاءالله تعالی و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»^(۱۲۷).

متوکل از نوشتن این نامه چند هدف تبلیغاتی داشت. اولاً این که در اهل مدینه تأثیر بگذارد و دید آن ها را نسبت به خود، هم چنین برداشت آن ها را از شخصیت خود عوض کند. چرا که اغلب مردم مدینه متوکل را می شناختند و می دانستند که او دشمن اهل بیت(علیهم السلام) و شیعیان آن ها است.

دومین هدفی که متوکل از نوشتن این نامه دنبال می کرد این بود که به امام هادی(علیه السلام) این گونه بنماید که وی آن حضرت را محترم داشته، رأیش را احترام کرده و او را در نزد خود عزیز می دارد. به همین جهت بود که حتی والی مدینه را تغییر داد و آن حضرت را در آمدن به سامرا در آزادی قرار داد که آن حضرت هر گونه که مایل باشد به این سفر بیاید. این ها شیوه هایی است که با آن عامه مردم را می توان گول زد. اما امام هادی(علیه السلام) تمام آنچه را که متوکل در نظر داشته و هدفی که او از دعوت آن حضرت به سمت خود در سر می پرورانده را کاملاً می دانسته اند.

در هر صورت یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه را به بریحه رساند و هر دو باهم سوار شده و به نزد امام هادی(علیه السلام) رفته و نامه متوکل را به آن حضرت تقدیم کردند. آن حضرت از آن ها سه روز مهلت خواست. پس از سه روز هنگامی که یحیی بن هرثمه به منزل امام(علیه السلام) باز گشت دید که اسب ها زین شده و بارها همه بسته شده و آماده مسافرت است.

البته نباید از تفتیش خانه امام(علیه السلام) توسط یحیی بن هرثمه غافل شویم. چرا که یحیی بن هرثمه در همان زمان که نامه متوکل هر گونه اتهام اقدام بر علیه حکومت را از امام هادی(علیه السلام) نفی می کند مأمور به تفتیش خانه آن حضرت شده بود.

از همین جا می توان دریافت که دعوت متوکل از امام(علیه السلام) برای رفتن امری الزامی برای آن حضرت بوده است که در قالب دعوت بیان شده است. وگرنه بعد از آن بدگویی ها و سخن چینی ها و این دعوت چه نیازی به این تفتیش بود که خود دلیل بر وجود سوءظنّ خلیفه نسبت به امام هادی(علیه السلام) می باشد؟!!

امام هادی(علیه السلام) به همراه فرزند خود حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) که کودک خردسالی بود با یحیی بن هرثمه به سمت عراق حرکت کرد. بریحه نیز به دنبال

آن حضرت به راه افتاده و ایشان را مشایعت می کرد. هنگامی که مقداری از راه را طی کردند، بریحه نزد امام هادی(علیه السلام) آمده و به آن حضرت عرض کرد: من می دانم که تو به خوبی اطلاع داری که سبب بردن تو به عراق من بوده ام. اما اکنون سوگندهای اکید یاد می کنم که اگر به نزد امیرالمؤمنین یا یکی از نزدیکان و فرزندان رفتی و از من در نزد آن ها شکایت کردی درختانت را در مدینه به آتش کشیده، غلامان و اهل خاندانت را کشته و چشمه های باغت را کور کرده و چنین و چنان می کنم، امام هادی(علیه السلام) رو به او کرده و به او فرمودند: «ان أقرب عرضي إياك على الله البارحة وما كنت لأعرضك عليه ثم لأشكوك إلى غيره من خلقه»;

آخرین شکایتی که من از تو کرده ام دیشب، در نزد خداوند متعال بوده است، پس از آن دیگر در نزد کسی از خلق خدا شکایت تو را نخواهم کرد.

اینجا بود که بریحه به دست و پای آن حضرت افتاده و با ناله و تضرع از آن حضرت خواست که او را ببخشد. امام هادی(علیه السلام) نیز به او فرمودند: «همانا که از تو درگذشتم»^(۱۲۸).

از مهمترین نکته هایی که می توان در این روایت به آن ها اشاره کرد این است که متوکل به یحیی بن هرثمه دستور داده بود تا رعایت حال امام هادی(علیه السلام) را نموده و بر آن حضرت سخت نگیرد. این مطلب به گوش بریحه رسیده، ترسیده بود که امام شکایت او را به متوکل بنماید. به همین خاطر بود که امام(علیه السلام) را تهدید کرد اما امام(علیه السلام) خواستند تا يك مفهوم اسلامی را در ذهن او زنده کنند و آن مسأله ارتباط با خداوند متعال می باشد، و این مطلب را به او بفهمانند که این تنها خداوند است که می تواند نفع یا زیان به بندگان خود برساند، و هم اوست که از بندگان خود دفاع می کند. به همین سبب بود که امام(علیه السلام) به بریحه این گونه پاسخ دادند که روز قبل از حرکت و سفر شکایت او را به نزد خداوند متعال برده اند.

دیگر این که می یابیم حضرت امام هادی(علیه السلام) قصد این را نداشتند که شکایت بریحه را به نزد خلیفه ببرند. و همین نکته بود که باعث شد تا بریحه از امام هادی(علیه السلام) عذرخواهی کرده و از آن حضرت طلب عفو و بخشش نماید. چرا که او مقام و منزلت امام هادی(علیه السلام) و پدران بزرگوارش(علیهم السلام) و ارتباط محکم آن هارا با

خداوند سبحان می دانست. امام(علیه السلام) نیز به او فرمودند که او را عفو کرده و از گناه او درگذشته اند.

دیگر این که امام هادی(علیه السلام) ابعاد برخورد خلیفه را با خود می دانست و به خوبی دریافته بود که دستور تفتیش خانه و فرستادن آن حضرت به سامرا و دور کردن آن حضرت از شیعیان و فامیل زمینه ای برای تحت مراقبت شدید قرار دادن آن حضرت و شناسایی کسانی که بر امام داخل شده و با آن حضرت ارتباط دارند بوده و در نتیجه هدف اصلی، ثبت و ضبط همه حرکات امام و تحرکات یاران و یاوران آن حضرت می باشد. پس از نظر متوکل وجود امام در مدینه به معنی برخورداری آن حضرت از آزادی در تحرکات بوده و راه ارتباط یاران و دوستان امام با آن حضرت را سهل و آسان می نموده است.

اما امام هادی(علیه السلام) در همه تحرکاتی که داشته اند و حتی در نامه ها و سفارشات که به شیعیان خود می نوشتند رعایت کمال احتیاط را می نمودند و به همین دلیل بود که سخن چینی ها و بدگویی هایی که درباره آن حضرت به نزد خلیفه انجام می شد با شکست مواجه می گردید. و حتی هنگامی که بارها و بارها خانه آن حضرت مورد تفتیش قرار گرفت مأموران حکومتی جز کتاب های دعا و قرآن کریم در خانه آن حضرت چیزی نیافتند و حتی هنگامی که غافلگیرانه به خانه آن حضرت ریختند آن حضرت را جز در حال نماز یا قرائت قرآن نیافتند.

ابن جوزی می نویسد: سبب عزیمت دادن امام(علیه السلام) از مدینه به سمت سامرا - همچنان که دانشمندان علم سیره معتقدند - این بود که متوکل حضرت امیر المؤمنین علی(علیه السلام) و فرزندان او را به شدت دشمن داشته، می ترسید که امام هادی(علیه السلام) در میان اهل مدینه تأثیر کرده و آن ها را به سمت حضرت علی(علیه السلام) و خاندانش مایل نماید^(۱۲۹).

البته این دلیل می تواند علیرغم همه احتیاط هایی که امام هادی(علیه السلام) در برابر خلیفه وقت به انجام می رساند منطقی به نظر می آید.

امام هادی(علیه السلام) در راه سامرا

ابن هرثمه در طول راه بنا بر احسان و خوش رفتاری با امام هادی (علیه السلام) داشت. وی در طول این راه از آن حضرت کرامات بسیاری مشاهده کرد که این کرامات او را به درك و شناخت از عظمت این امام بزرگوار، جایگاه والا و حقیقت امر آن حضرت رساند، و عمق جنایتی را که در ناراحت کردن امام و تجسس خانه آن حضرت مرتکب شده بود برایش آشکار ساخت.

از یحیی بن هرثمه روایت شده است که گفت: من در طول این سفر از معجزات ابوالحسن چیزهای عجیبی دیده ام. از آن جمله این که: ما در یکی از منزل های بین راه پیاده شدیم که آبی در آن نبود و تشنگی به ما و اسبان و شتران ما فشار می آورد، و چیزی نمانده بود که از تشنگی تلف شویم. به همراه ما گروهی بودند، گروهی نیز از مردم مدینه به دنبال ما می آمدند. در این هنگام ابوالحسن به من گفت: «گویا که من چند میل آنطرف تر جایی را می شناسم که در آن آب است». ما به آن حضرت عرضه داشتیم: پس اگر لطف کنی و به سمت آنجا حرکت کنی و ما را به آنجا ببری بسیار خوب است. ما به همراه تو هستیم. آن حضرت ما را از مسیر اصلی به سمت آن منطقه منحرف کرد.

هنگامی که شش میل از آنجا دور شدیم به يك وادی رسیدیم که گویا به شکوه و آراستگی باغ ها و بستان ها بوده، در آن چشمه ها و درختان و زراعت هایی به چشم می خورد. اما ما در آن، زارع و کشاورز، حتی کسی از مردم را ندیدیم، ما در آنجا پیاده شده آب نوشیدیم، اسبان و چارپایانمان را آب دادیم و تا بعد از عصر در آن منزل اقامت کردیم. سپس از آنجا آب برداشته، آب نوشیده و هر چه مشک داشتیم از آن آب ها پر کرده، حرکت کردیم. کمی از آنجا دور نشده بودیم که تشنگی بر من عارض شد.

من کوزه ای نقره ای داشتم که یکی از غلامانم آن را به کمر بند خود بسته و برای من حمل می کرد. هنگامی که تشنگی بر من غلبه کرد از آن غلام آب خواستم. ناگهان دیدم که زبانش از سخن گفتن بند آمده، و چون خوب نگاه کردم متوجه شدم که او کوزه را در جایی که نشسته بودیم جا گذاشته است. من باز گشتم و با شلاق به اسب راهوار خود که بسیار سریع بود نواختم و به سمت آن منزل حرکت کردم. به زودی به آن مکان رسیدم. اما آن مکان را خشك و بی آب و علف یافتیم. نه آبی، نه زراعتی و نه سبزه ای. اما محلی که بارهای خود را در آنجا گذاشته بودیم و فضولات اسبان و شترانمان را در آنجا دیدم، من حتی کوزه خود را دیدم که در همان مکان که غلام گذاشته بود افتاده است. کوزه را برداشته و برگشتم و به کسی چیزی نگفتم.

وقتی که به نزدیک کاروانیان و سپاهیان رسیدم، دیدم که امام هادی(علیه السلام)لبخند زنان منتظر من است. آن حضرت در این رابطه چیزی به من نفرمود. فقط از من پرسید: آیا کوزه ام را پیدا کرده ام؟ و من به او جواب دادم: آری آن را یافتم.

نیز یحیی بن هرثمه نقل می کند: در یکی از روزهای این سفر که روز بسیار گرم بود و تابش آفتاب بسیار سوزان و داغ بود، به همراه امام هادی(علیه السلام)برای حرکت آماده می شدیم. اما کاری که آن حضرت انجام داد به نظر ما بسیار عجیب رسید. دیدیم که آن حضرت به این صورت از اردوگاه خود خارج شد که بارانی پوشیده و دم اسب خود را گره زده و در زیر زین پارچه کلفتی بر روی اسب انداخته است منظور این است که نحوه پوشش حضرت و اسبش به صورت روزهای بارانی بوده است.

همه افراد سپاه و افراد قافله به این کار حضرت خندیدند و گفتند: این حجازی از آب و هوا چیزی نمی داند. هنگامی که چند میل حرکت کردیم ناگهان دیدیم از سمت قبله ابری بالا گرفته است. ابر به سمت ما آمده، زمین را تاریک کرده، ما را به سرعت دربر گرفت. آنگاه باران شدیدی درگرفت که بسان دهانه مشک می بارید. نزدیک بود که ما هلاک گشته، از شدت آب باران غرق شویم. آب باران از لباس ها به بدن های ما سرایت کرده و جاری شد. تا جایی که کفش ها و چکمه های ما پر از آب شد. این باران آن قدر سریع بارید که ما نتوانستیم حتی پیاده شده و لباس های کلفت یا بارانی خود را از درون بارها بیرون بیاوریم، و اوضاع ما به گونه ای تماشایی و رقت بار در آمد. امام هادی(علیه السلام) نیز با تعجب، لبخند بر لب به ما می نگرست.

همچنین یحیی بن هرثمه تعریف می کند که: در یکی از منازل بین راه زنی در حالی که دست پسرش را گرفته بود به نزد ما آمد. آن پسر از چشم نابینا بود. آن زن از ما تقاضای کمک داشت و می گفت: در میان شما مردی علوی است. مرا به نزد او ببرید تا این که او برای چشم فرزندم دعا کند. ما او را به نزد امام هادی(علیه السلام)راهنمایی کردیم. آن حضرت چشم کودک را باز کرد تا من داخل چشم را دیدم و شك ندارم که آن چشم کور بود. آنگاه آن حضرت لحظه ای دست خود را بر چشم او گذاشته و دیدم که لب هایش حرکت می کرد. سپس دست از چشم پسرک برداشت و دیدم که چشم پسرک باز شد، صحیح و سالم و هیچ عیب و علتی در آن نبود^(۱۳۰).

به هر ترتیب کاروان در راه سامرا به بغداد رسید. ابن هرثمه با اسحاق بن ابراهیم طاهری والی بغداد دیدار کرد و اسحاق بن ابراهیم سفارش امام هادی(علیه السلام) را به او کرد. وی چون می‌ترسید که یحیی بن هرثمه بخواهد گزارش بدی نسبت به امام هادی(علیه السلام) به متوکل بدهد، به او گفت ای یحیی، این مرد از نسل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده، متوکل کسی است که تو او را می‌شناسی. پس بدان که اگر متوکل را به کشتن این مرد تحریک کنی در قیامت رسول خدا دشمن تو خواهد بود.

یحیی در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند، من جز آنچه سراسر زیبایی و نیکویی بود چیز دیگری از او ندیده‌ام^(۱۳۱).

هنگامی که کاروان به سامرا رسید ابن هرثمه ابتدا به دیدار وصیف ترکی رفت. وصیف ترکی کسی بود که در همه عزل و نصب‌های خلیفه شرکت داشته، در همه کارهای خلیفه دخالت می‌کرد. از جمله چیزهایی که وصیف به یحیی گفت این بود: به خدا سوگند که اگر مویی از سر این مرد کم شود - مراد او امام هادی(علیه السلام) بود - من خود را در این مسأله مسئول می‌دانم.

ابن هرثمه گوید: من از کلام والی بغداد و کلام وصیف ترکی تعجب کردم و سپس متوکل را از آنچه که در رابطه با امام از حُسن سیرت و درستی راه، ورع و زهد آن حضرت دریافته بودم آگاه کرده، به او یاد آور شدم که من خانه آن حضرت را کاملاً تفتیش کرده، به جز قرآن و کتاب‌های علمی چیزی در آن نیافته‌ام، و این که مردم مدینه بر جان او بیمناک بودند. متوکل نیز آن حضرت را گرامی داشت، جایزه ای نیکو به آن حضرت داده و عطایای بزرگ به او بخشید^(۱۳۲).

اما ما می‌بینیم این ادعای ابن هرثمه که متوکل در بدو ورود، امام هادی(علیه السلام) را مورد تکریم قرار داده است با آنچه را که در تاریخ آمده که متوکل در روز ورود حضرت امام هادی(علیه السلام) به سامرا آن حضرت را به دربار خود راه نداده، نپذیرفت منافات دارد، و هنگامی که می‌بینیم متوکل دستور داد تا امام هادی(علیه السلام) را در کاروانسرای بسیار پست و حقیر که به نام «خان الصعاليك» معروف بود جای دهند، مسأله سؤال برانگیزتر و مبهم‌تر می‌شود^(۱۳۳).

۱۳۱. مروج الذهب ۴ / ۸۵.

۱۳۲. مروج الذهب ۴ / ۸۵، تذکرة الخواص / ۳۵۹.

۱۳۳. ارشاد / ۳۱۳ - ۳۱۴.

صالح بن سعید گوید: بر حضرت ابوالحسن امام هادی(علیه السلام) داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. این گروه - بنی عباس - در همه کارها می خواهند نور تو را خاموش کرده، در حق تو کوتاهی کنند، تا جایی که تو را در این کاروانسرای پست و حقیر که به «خان الصّعلیک» یا کاروانسرای گدایان مشهور است جای داده اند^(۱۳۴).

البته بعید نیست تعریف هایی که یحیی برای متوکل کرده است و تصویری که از شخصیت امام و میزان نفوذ شخصیت آن حضرت در نزد والیان و فرماندهان حکومت عباسی برای متوکل ایجاد شده بود، خود انگیزه بیشتری در متوکل ایجاد کرده بود تا به امام هادی(علیه السلام)بیشتر فشار بیاورد و از طریق فاصله انداختن بین آن حضرت و یارانش و جلوگیری از ارتباط آن ها با آن حضرت حلقه محاصره را بر آن حضرت تنگ نماید، اگرچه در ظاهر به گرامی داشتن آن حضرت تظاهر می کرده است. چنان که در روایتی که از یحیی نقل کرده ایم دیده شد. اما میزان تنفر متوکل از آل ابی طالب به صورت عام و امام هادی(علیه السلام) به صورت خاص چیزی نبوده که از امثال یحیی پوشیده باشد.

امام هادی(علیه السلام) در سامرا

اگر برخورد متوکل با امام هادی(علیه السلام) را در ابتدای ورود به سامرا و عدم اجازه دیدار آن حضرت با او و دستور منزل دادن آن حضرت را در خان الصّعلیک، با نامه ای که متوکل در مدینه برای امام هادی نوشته است کنار هم بگذاریم، می توان از لابلای آن به تصویر واضحی از دیدگاه متوکل نسبت به امام هادی(علیه السلام) دست یافت. متوکل از هیچ فرصتی برای تحقیر کردن و به ذلت کشیدن امام هادی(علیه السلام)روگردان نبود. اما همواره می کوشید آنچه را که در درون نفس او غلیان می کرد، پنهان دارد. به همین خاطر بود که بعد از سکونت دادن آن حضرت در کاروانسرای گدایان دستور داد تا منزلی برای آن حضرت تهیه کردند و امام هادی(علیه السلام) به آن خانه منتقل شدند. البته می دانیم که متوکل خود، امام را از مدینه به سامرا دعوت کرده بود و می دانست که آن حضرت به آن شهر وارد شده است. پس می بایست قبل از آمدن آن حضرت خانه مناسبی برای سکونت آن حضرت تهیه می کرد.

در هر صورت آنچه را که از سیر حوادث و وقایع آن روزگار آشکار می شود این است که متوکل با تمام قوا می کوشید تا دوستی امام(علیه السلام) را به دست آورد و آن حضرت را در کارهای زشتی که انجام می دهد شریک نماید.

متوکل علیرغم این که در بسیاری از موارد مجبور می شد تا به امام هادی(علیه السلام) رجوع نماید و در جواب مسائل سختی که عالمان دربار یا واعظان درباری از حلّ و فصل آن عاجز می ماندند از آن حضرت کمک بخواهد، اما بارها و بارها اقدام به برگزاری مجالسی علمی کرد تا بتواند امام(علیه السلام) را از نظر علمی شکست داده و او را خوار و بی مقدار کند.

اکنون به چند مورد از این مجالس اشاره می کنیم:

۱. آورده اند که مردی نصرانی با زنی مسلمان زنا کرد. متوکل خواست که بر او حدّ زنا را جاری کند. اما در این وقت آن نصرانی به دین اسلام درآمد. یحیی بن اکثم چنین فتوی داد که ایمان آوردن او، هم شریک قبلی و هم کاری را که انجام داده است از بین برده است.

یکی دیگر از عالمان درباری گفت باید سه حدّ بر او جاری شود. دیگر دانشمندان دربار نیز دستورات دیگری دادند. اینجا بود که متوکل دستور داد تا نامه ای به امام هادی نوشته و از آن حضرت حکم این مسأله را سؤال کنند. آن حضرت هنگامی که نامه را خواندند در پاسخ چنین نوشتند: آن قدر او را شلاق بزنند تا بمیرد.

یحیی بن اکثم و سایر فقهای عسکر، این مطلب را منکر شده و از امام هادی(علیه السلام) دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم و فتوا مطالبه کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان: (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ)»؛ پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم.

و[لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آن ها سودی نداد. سنت خداست که از [دیرباز] در باره بندگان چنان جاری شده، و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند.» اینجا بود که متوکل دستور داد مرد نصرانی را آن قدر تازیانه زدند تا مرد(۱۳۵).

۲. آورده اند که وقتی متوکل نذر کرد تا مال بسیاری را صدقه بدهد. آنگاه فقها در این که مراد از مال بسیار چه اندازه است و با صدقه دادن چه مقدار از مال معنای کثیر بر آن صدق می کند اختلاف کردند.

یکی از ندیمان متوکل او را این گونه به سؤال کردن از امام هادی(علیه السلام) متوجه کرد که: آیا به سمت این سیاه نمی فرستی تا از او در رابطه با این مسأله سؤال کنی؟

متوکل به او گفت: وای بر تو، منظور تو چه کسی است؟

ندیم به او گفت: مرادم ابن الرضا می باشد.

متوکل به او گفت: آیا او از این قبیل مسائل هم بلد است؟

ندیم پاسخ داد: اگر تو را از این مخمصه درآورد فلان مبلغ به من بده و اگر این کار را نتوانست انجام بدهد مرا صد تازیانه بزن.

متوکل کسی را به نزد آن حضرت فرستاد و از آن حضرت جواب این مسأله را پرسید. امام هادی(علیه السلام) پاسخ دادند: اگر لفظ کثیر بدون تعداد ذکر شود با عدد هشتاد برابر است. و هنگامی که از آن حضرت دلیل این مطلب را پرسیدند به این آیه قرآن استناد فرمود که: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ); قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و ما آن موارد را شماره کردیم و دیدیم که هشتاد مورد است^(۱۳۶).

این گونه برخورد متوکل درباره امام هادی(علیه السلام) و این گونه خود را به نادانی زدن، انکار و تعجب از این که آن حضرت قادر بر جواب دادن سؤالات مشکل است که مواردی از این دست کم هم نیست، اشاره به میزان کینه متوکل نسبت به امام هادی(علیه السلام) و تصمیم او در ساقط کردن امام هادی(علیه السلام) در برابر دیگران دارد. اما حتی در مواقعی که می خواست از نظر تبلیغاتی فضایل و مناقب حضرت امام هادی(علیه السلام) را تاریک و کمرنگ نماید به هیچ وجه نتوانست در این راه به توفیقی دست یابد. چنان که این مطلب را پس از ردّ امام هادی(علیه السلام) بر سؤالات ابن اکثم و محکومیت او از سخنانی که ابن اکثم به متوکل گفته است می توان دریافت.

ابن اکثم پس از پایان مناظره به متوکل گفت: پس از این مجلس و سؤالاتی که در این مجلس از این مرد کردیم و پاسخ های دندان شکنی که از او شنیدیم دیگر دوست نداریم مجلسی بیارایی و از این مرد درباره مسأله ای سؤال کنی. چرا که هیچ مسأله ای بر او

وارد نمی شود مگر این که او جواب آن را به طور کامل می دهد و از این کار فایده ای جز اظهار دانش او و تقویت رافضیان حاصل نخواهد شد^(۱۳۷).

۳. از دیگر قضایایی که در آن متوکل سعی در به آزار رساندن به امام هادی(علیه السلام) را داشت قضیه «زینب کذاب» است که در آن متوکل به امام هادی(علیه السلام) دستور داد تا در جایگاهی که حیوانات وحشی و درنده را در آن نگاهداری می کنند داخل شود. ابوهاشم جعفری گوید: در زمان متوکل زنی پیدا شد که ادعا می کرد زینب دختر حضرت فاطمه(علیها السلام) دختر رسول خدا می باشد. متوکل به او گفت: تو زن جوانی هستی و از زمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) سالیان سال گذشته است، آن زن پاسخ داد: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر سر من دست کشیده و از خدا خواسته است تا در هر چهل سال جوانی به من باز گردد. من تاکنون هویت خود را تا بدین حدّ برای مردم آشکار نکرده بودم. اما حاجت و نیازمندی مرا وادار کرد تا به سوی مردم رفته و هویت خود را آشکار کنم.

متوکل بزرگان آل ابی طالب و آل عباس و قریش را فرا خواند و قضیه این زن را برای آنان باز گفت. گروهی از آنان وفات حضرت زینب و سال وفات آن حضرت را ذکر نموده و به او گفتند: در این روایت چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این روایت دروغ و جعلی است. چرا که قضیه من از مردم پوشیده بوده است و مرگ و زندگی من برای کسی آشکار نبوده است، متوکل به آنان گفت: آیا شما دلیلی برای ردّ این زن غیر از این روایت دارید؟ آنان پاسخ دادند: نه، دلیل دیگری نداریم. متوکل گفت: از جدّ خود عباس بیزار باشم اگر او را بدون دلیل از آنچه ادعا کرده است فرود آورم.

جماعت گفتند: پس ابن الرضا(علیه السلام) را حاضر کن. شاید او دلیلی غیر از آنچه ما ارائه کردیم داشته باشد. این گونه بود که متوکل کسی را به نزد امام هادی(علیه السلام) فرستاد. و چون آن حضرت در نزد متوکل حاضر شد خبر آن زن را به آن حضرت دادند. امام هادی(علیه السلام) فرمودند: این زن دروغ می گوید. چرا که حضرت زینب دختر حضرت زهرا در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دار دنیا رفته است.

متوکل گفت: این ها هم همین روایت را که شما گفتید گفته اند. اما من قسم یاد کرده ام جز با دلیل و برهانی که این زن را قانع کند او را از گفتارش فرود نیاورم.

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: از قَسَمی که یاد کرده ای چیزی بر تو نیست. چرا که در اینجا دلیل بسیار قانع کننده ای وجود دارد که این زن و دیگران را قانع می کند.

متوکل گفت: و آن دلیل محکم چیست؟ امام هادی(علیه السلام) پاسخ دادند:

گوشت بدن اولاد فاطمه بر درندگان حرام است. پس این زن را به نزد درندگان بپنداز. اگر او از فرزندان فاطمه زهرا باشد آسیبی به او نخواهد رسید».

متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این مرد می خواهد مرا به کشتن بدهد.

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: در این مجلس گروهی از فرزندان حسن و حسین(علیهم السلام) وجود دارند. هر کدام از آن ها را که می خواهی به نزد درندگان بپنداز.

ابوهاشم جعفری گوید: به خدا قسم که رنگ صورت همه حاضران در مجلس تغییر کرد، در این میان یکی از کینه توزان نسبت به امام هادی(علیه السلام) گفت: چرا او همواره دیگران را جلو می اندازد؟ چرا خود او آن کسی نباشد که به نزد درندگان برود؟

متوکل نیز در دل امیدوار به این مطلب شد که امام هادی(علیه السلام) به خودی خود به نزد درندگان برود و در آنجا کشته شده و متوکل در مرگ او دخالتی نداشته باشد. به همین جهت بود که گفت: ای ابوالحسن چرا تو آن مرد نباشی؟

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: قبول دارم.

متوکل گفت: پس انجام بده.

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: انجام می دهم. آنگاه نردبانی آوردند و درب محل نگهداری درندگان را که شش شیر بودند باز کردند. امام هادی(علیه السلام) از نردبان پایین رفته و داخل قفس شیرها گشته، نشست. در این هنگام شیرها یکی پس از دیگری به نزد آن حضرت آمده و خود را در مقابل آن حضرت به زمین انداخته، دست های خود را به جلو کشیده و سرها را در مقابل آن حضرت به زمین گذاشتند. آن حضرت سر هر کدام از شیرها را با دست خود نوازش می کرد و سپس با دست به گوشه ای اشاره کرده به آن شیر دستور می داد تا به آن گوشه برود، آن شیر نیز به آن گوشه رفته و می ایستاد تا این که همه شیرها در آن گوشه روبروی امام(علیه السلام) ایستادند.

در اینجا بود که وزیر متوکل به او گفت: این مطلب اصلاً به مصلحت ما نیست. هر چه زودتر قبل از این که خبر این مطلب منتشر شود، وی را از درون جایگاه شیرها بیرون بیاور. اینجا بود که متوکل به امام هادی(علیه السلام) عرض کرد: ای ابوالحسن ما برای تو قصد سوئی نداشتیم. می خواستیم به آنچه گفتی یقین کنیم. اکنون دوست دارم که

از آنجا بالا بیایی. امام(علیه السلام) برخاست و به سمت نردبان رفت در حالی که شیرها در دور آن حضرت بوده و خود را به لباس آن حضرت می مالیدند.

هنگامی که آن حضرت پای خود را بر پله اول نردبان گذاشت رو به شیرها کرده و با دست خود به آن ها اشاره کرد که برگردند. شیرها نیز باز گشتند. آن حضرت از داخل محل نگهداری شیرها بالا آمد و گفت: هر کس گمان می کند که از فرزندان فاطمه زهرا است، برود و در آنجا که من نشسته بودم بنشیند.

متوکل به آن زن گفت: پایین برو، آن زن گفت: به خدا سوگند که من ادّعی باطلی کردم. من دختر فلان کس هستم و بدبختی و بیچارگی مرا وادار کرد تا چنین ادّعی بکنم.

متوکل گفت: او را به نزد درندگان بیاورید، امّا مادر متوکل وساطت کرد تا آن زن از مجازات رهاشد^(۱۳۸).

امّا حتّی چنین برخوردهایی از جانب امام هادی(علیه السلام) نیز باعث این نمی شد که متوکل کینه های درونی خود را به بروز نرساند و فشار بر امام هادی(علیه السلام) را متوقف کند، یا از اقدامات خود در رابطه با پایین آوردن مقام آن حضرت یا دور کردن آن حضرت از عموم مردم و یاران خاصّش دست بردارد. حتّی مراقبت دقیق از امام هادی(علیه السلام) نیز جوشش عقده های درونی متوکل را آرام نمی کرد. بلکه او به صورتی مستمر دستور تفتیش خانه امام هادی(علیه السلام) را صادر می کرد و در این کار دو هدف را دنبال می کرد. اول این که نفس این کار یکی از روش های او برای اهانت کردن و پایین آوردن مقام حضرت امام هادی(علیه السلام) بود و هدف دوم این که با این کار شاید می توانست به بهانه ای دست یابد که به توسط آن جواز کشتن آن حضرت را به دست آورد.

تفتیش منزل امام(علیه السلام)

ایادی حکومت از مراقبت شدید امام هادی(علیه السلام) و تنگناهایی که برای آن حضرت به وجود می آوردند نتوانستند به اهداف خود برسند. ناگفته پيدا است که هدف آن ها پیدا کردن بهانه ها و یا دلیل هایی بود که صحّت بدگویی ها و خبرچینی هایی را که درباره امام هادی(علیه السلام) در نزد متوکل می شد تأیید نماید. چرا که در بسیاری از

اوقات یکی از نزدیکان خلیفه به سخن چینی و بدگویی درباره حضرت امام هادی(علیه السلام) می پرداخت و سینه او را از کینه امام هادی(علیه السلام) پر می کرد. آن ها به دروغ اخباری جعلی به خلیفه می دادند که مثلا در نزد آن حضرت اسلحه بسیاری گرد آمده و در خانه او مال بسیاری از سرتاسر دنیا ارسال شده و دروغ های دیگری که باعث می شد خلیفه، ارتش و بعضی از فرماندهان خود را به خانه امام(علیه السلام) بفرستد و آنجا را بازرسی نماید، و یا این که امام هادی(علیه السلام) را به دربار خود فرا می خواند. در یکی از دفعات که حضرت امام هادی(علیه السلام) به دربار متوکل فرا خوانده شده بود وی بر سر خوان شراب مست افتاده بود. متوکل در حال مستی از جا برخاست و امام را در نزد خود نشاند و جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد.

امام هادی(علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: ای امیرمؤمنان، هرگز گوشت و خون من با شراب مخلوط نشده است. پس مرا از این کار معاف کن. متوکل نیز آن حضرت را از خوردن شراب معاف کرد.

سپس متوکل به آن حضرت عرض کرد: حال که این گونه است برای من شعری بخوان.

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: من بسیار کم شعر می خوانم».

متوکل به آن حضرت عرض کرد: تو ناچاری این کار را انجام بدهی.

اینجا بود که حضرت امام هادی(علیه السلام) این ابیات را برای متوکل خواندند:

«آنان در حالی که مردانی جنگ آزموده پاسشان می داشتند بر بالای قلّه کوه ها خوابیدند، اما آن قلّه ها نیز نتوانست آن ها را در برابر اژدهای مرگ در امان دارد.»
«آنان پس از آن عزّت، از پناهگاه های امنشان پایین آورده شدند و در حفره هایی قرار داده شدند که بد جایگاهی بود»

«پس از این که آنان در قبر قرار گرفتند فریاد زننده ای آن ها را ندا کرد که تخت و تاج و زیورآلات شما کجاست؟»

«کجاست آن صورتهای نازپرورده ای که همواره در پشت پرده ها و پیرایه ها بود؟»

«آنگاه وقتی که این سؤال از آن ها می شود به جای آن ها قبر به پاسخ می آید که: آن صورت ها اکنون محلّ جنگ و جدال کرم ها شده است»

«چه طولانی بود عمری که آنان در آن فقط خوردند و آشامیدند، اما اکنون پس از آن خوردن طولانی خود خوراك مور و مار شده اند.»^(۱۳۹)

اینجا بود که متوکل به شدت گریست و دستور داد تا بساط شراب را برچینند. آنگاه رو به امام هادی(علیه السلام) کرد و گفت: ای ابوالحسن، آیا دین و بدهی داری؟ امام هادی(علیه السلام) پاسخ دادند: آری، چهار هزار دینار، متوکل به آن حضرت چهار هزار دینار داد و آن حضرت را با احترام تمام به خانه اش باز گرداند.

از دیگر مواردی که متوکل دستور داد تا خانه امام(علیه السلام) را بازرسی کنند این جریان است: مقدمه جریان این گونه بوده است که روزی متوکل به بیماری دچار شد و دمل هایی از بدن او خارج شد که او را به حد مرگ رساند، و هیچ پزشکی جرأت نمی کرد تا به دمل او بیشتر بزند. مادر متوکل نذر کرد که اگر پسرش از این مرض رهایی یابد از مال خود مبلغ بسیاری به حضرت ابوالحسن علی بن محمد امام هادی(علیه السلام) بدهد. فتح بن خاقان که از نذر مادر متوکل آگاه شده بود به او گفت: اگر هم اکنون کسی را به نزد او بفرستی و از او در این باره سؤال کنی، شاید که او برای حلّ این مشکل راهی داشته باشد.

اینجا بود که مادر متوکل کسی را به نزد امام هادی فرستاد و شرح بیماری متوکل را برای آن حضرت توضیح داد. آن حضرت به آن فرستاده این گونه دستور دادند که عصاره روغن گوسفندی را با گلاب مخلوط کرده و بر محلّ جراحت بگذارید. هنگامی که فرستاده به نزد آنان برگشت و کلام امام را برای آنان نقل کرد آنان شروع به مسخره کردن قول امام(علیه السلام) کردند. اما فتح گفت: به خدا سوگند که او به آنچه گفته است داناتر است. به همین خاطر بود که آنچه امام گفته بود حاضر کرده و ساختند و آن چنان که آن حضرت گفته بود بر روی موضع ضایعه گذاشتند. کم کم خواب بر متوکل غلبه کرد و درد ساکن شد. سپس دمل سر باز کرده و چرك و کثافتی که در آن بود به خودی خود خارج شد. آنگاه بشارت بهبودی متوکل را به مادرش دادند. مادر متوکل نیز ده

هزار دینار در کیسه ای ریخته و با مهر خود آن کیسه را مهر کرده به سمت امام هادی(علیه السلام) فرستاد.

سپس هنگامی که بیماری متوکل تا حدّ زیادی برطرف شد، شخصی به نام «بطحائی حلبی» به نزد متوکل رفته و بنا به سخن چینی در مورد امام هادی(علیه السلام) گذاشت که: اموال بسیار و سلاح های زیادی به نزد آن حضرت برده شده و در نزد او هست. متوکل نیز به سعید حاجب گفت: شبانه به خانه او هجوم آور و هر چه از اموال و سلاح در نزد او می بینی ثبت و ضبط کن و برای من بیاور. ابراهیم بن محمد گوید: سعید حاجب به من گفت: من شبانه به خانه امام هادی(علیه السلام) رفته نردبان گذاشته و بالای بام خانه شدم، هنگامی که از پله های پشت بام به سمت داخل منزل پایین می آمدم در تاریکی راه را گم کرده و ندانستم که چگونه و به کجا باید بروم.

ناگاه شنیدم که امام هادی(علیه السلام) از درون منزل صدا می زند که: ای سعید همان جا که هستی بایست تا شمع برایت بیاورند، طولی نکشید که شمع برای من آوردند و من پایین آمدم. دیدم آن حضرت جبّه و کلاهی پشمین پوشیده و بر سجاده ای از حصیر نشسته است. من شك نداشتم که وی مشغول نماز بوده است. آن حضرت به من گفت: اتاق ها در اختیار تو است. من داخل اتاق ها شده و همه آن ها را بازرسی کردم و در آن اتاق ها چیزی جز کیسه ای که با مهر مادر متوکل مهر شده و کیسه مهر شده دیگری چیزی ندیدم. امام هادی(علیه السلام) به من فرمودند: می توانی محلّ نماز را نیز بگردی، من جانماز آن حضرت را برداشتم. دیدم زیر آن شمشیری در غلافی ساده و غیر آراسته بدون جلد پوستی یا طلاکاری و نقره کاری موجود است. آن شمشیر را نیز گرفته و به سمت متوکل بردم.

هنگامی که متوکل به مهر مادر خود بر روی آن کیسه پول نگاه کرد مادر خود را احضار نمود. مادر متوکل هم به دیدن او رفت. یکی از مستخدمان مخصوص برایم نقل کرد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که تو بیمار شده بودی و من از بهبودی تو مأیوس بودم نذر کردم که اگر تو شفا یابی و از این مرض جان به سلامت بری از مال خود ده هزار دینار به امام هادی(علیه السلام) بدهم و چون بهبودی یافتی این کار را کردم و این مهر من است که بر این کیسه موجود است. کیسه دوم را نیز باز کردند و دیدند در آن چهارصد دینار است.

متوکل ده هزار دینار دیگر بر آن ده هزار افزود و مرا دستور داد تا همه آن پول ها را به نزد امام هادی(علیه السلام) ببرم. من این کار را انجام دادم و شمشیر و دو کیسه پول

را به آن حضرت عرضه داشتیم و عرض کردم: ای سرور و آقای من، من مأمور متوکل بودم و انجام امر او بر من واجب بود. اما انجام دادن این کار بر من بسیار سخت و گران بود، امام هادی(علیه السلام) در پاسخ این آیه شریفه قرآن را تلاوت فرمودند: (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ); و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

از دیگر سو امام هادی(علیه السلام) اصلا به این مراقبت ها و سختگیری ها اعتنائی نداشته و این امور در آن حضرت هیچگونه تأثیری نداشت، بلکه روش هایی که آن حضرت در مقابله با متوکل و دستگاه حکومت به کار می گرفت بسیار دقیقتر بوده، نفوذ آن حضرت در دستگاه حاکمه باعث آن می شد که آن حضرت بتواند به هر ترتیبی که با شرایط زمان و مکان مناسب می بیند فعالیت و تحرک داشته باشد. از جمله دلایلی که این سخن را تأیید می کند روایتی است که شیخ طوسی با سند خود از محمد بن فحام نقل نموده است:

فتح بن خاقان وزیر متوکل گوید: این مرد - متوکل - در باره اموالی سخن می گفت که قرار بود از قم برای حضرت امام هادی(علیه السلام) آورده شود و مرا مأمور کرد تا بر سر راه کمین کنم و خبر رسیدن مال را به او بدهم. من [به مردی به نام ابو موسی عموی پدر محمد بن فحام که از اصحاب امام هادی(علیه السلام) بوده و برای آن حضرت در دربار متوکل کسب اطلاعات می نموده است] گفتم: به من بگو این اموال از کدام راه می آید تا من بر سر آن راه کمین نکنم. ابو موسی گوید من برای کسب تکلیف به نزد امام هادی(علیه السلام) رفتم اما در نزد آن حضرت کسی بود که نمی توانستم در برابر او آزادانه صحبت کنم حضرت امام هادی(علیه السلام) تبسمی کرده و به من فرمودند:

ای ابو موسی خیر باشد، چرا خبر قضیه اولی را نرساندی؟

به آن حضرت عرضه داشتیم: سرورم، برای رعایت احترام شما [چنان که از عبارت شیخ طوسی در امالی بر می آید قضیه اول، کلام ناشایستی بود که متوکل در حضور ابو موسی در باره امام هادی(علیه السلام) گفته بود و ابو موسی به جهت احترام آن حضرت خبر آن را برای امام(علیه السلام) نیاورده بود.]

سپس آن حضرت فرمودند: آن اموال امشب به دست من می رسد و آنان برای کشف آن راهی ندارند. امشب را پیش من بمان.

چون پاسی از شب گذشت و آن حضرت مشغول به نماز شب گردید ناگاه نماز را در رکوع سلام داده به من فرمود: اکنون مرد آورنده مال آمده و مال را نیز با خود آورده اما خادم از ورود او ممانعت کرده است برو و آن اموال را از او بگیر.

من خارج شدم و دیدم به همراه آن مرد زنبیلچه ای محتوی اموال است آن را از او گرفته به داخل خانه بردم، امام هادی(علیه السلام) فرمودند: برو و به او بگو آن جبه را که آن زن قمی به او داده و گفته است که یادگار مادر بزرگش می باشد نیز تحویل بدهد.

من به نزد او رفته و پیام را رساندم آن مرد نیز جبه ای به من داد و من آن را به نزد امام(علیه السلام) بردم، امام هادی(علیه السلام) فرمودند: به او بگو جبه ای را که با آن جبه عوض کرده است به ما پس بدهد.

من خارج شده و این مطلب را به او گفتم، وی گفت: آری دخترم از آن جبه خوشش آمد و من آن جبه را با این جبه عوض کردم حال می روم و آن را باز می گردانم.

چون این کلام مرد را به امام عرض کردم فرمودند: برو و به او بگو خداوند آنچه از آن ما و بر ما است نگاه می دارد آن جبه را از زیر بغل خود بیرون بیاور و بده، چون این حرف را به آن مرد رساندم در حالی که جبه را از زیر بغل خود بیرون می آورد از هوش رفت. سپس حضرت امام هادی(علیه السلام) خود خارج شده و خطاب به آن مرد فرمودند: تو در امر ما شك داشتی، اکنون به یقین رسیدی. (۱۴۰)

این روایت به نکات بسیاری اشاره دارد. اما مهمترین چیزهایی که در آن جلب توجه می کند از این قرار است:

اول: امام هادی(علیه السلام) به خوبی می دانست که دستگاه حاکم به وی مشکوک است. به همین خاطر بود که با بیداری کامل همواره جانب احتیاط را رعایت می نمود و برای هر مسأله غیر منتظره ای خود را آماده کرده بود. به همین خاطر بود که به شخصی که برایش خبر آورده بود که متوکل از قضیه مال آگاهی دارد فرموده بود این مال به دست من خواهد رسید و متوکل و مأموران امنیتی او نمی توانند به این مال دست پیدا کنند. و بعد هم به او اعلام کرد که مال صحیح و سالم به دست آن حضرت رسیده است.

دوم: کسی که مال را از قم برای امام هادی(علیه السلام) آورده بود نیز می خواست تا آن حضرت را امتحان کند و بدینوسیله یقین به امامت او پیدا کند. به همین دلیل است که می بینیم امام به واسطه ای که به نزد آن مرد رفته و مال را از او دریافت کرد نشانه هایی را دادند که این نشانه ها را جز حامل مال کس دیگری نمی دانست. مانند آن

جبهه ای که مرد آن را زیر بغل خود پنهان کرده بود. و این امر آنجایی وضوح و روشنی بیشتری پیدا می کند که امام به او فرمودند: حال یقین کردی؟ که اشاره به مسأله ای بود که آن مرد در ضمیر خود آن را پنهان کرده بود و قصد رسیدن به آن را داشت، و علم امام به این امور باعث شد که او یقین کند و به امامت امام هادی اطمینان پیدا نماید. فرستاده امام هادی(علیه السلام) نیز تمام آنچه در فکر آن مرد بود برایش بازگو کرد.

سوم: یاران حضرت امام هادی(علیه السلام) و پیروان آن حضرت در درون دربار عباسی حضور فعالی داشتند و به جای آن که جزو جیره خواران و مزدوران حکومت باشند جاسوسان امام هادی(علیه السلام) در درون دربار بودند. در روایت بعد که درباره دستگیری و زندانی شدن امام هادی(علیه السلام) است نیز شواهد دیگری وجود دارد که این حقیقت را بیشتر به اثبات می رساند.

زندانی شدن حضرت امام هادی(علیه السلام)

متوکل پس از این که دائماً امام هادی(علیه السلام) را زیر نظر داشته و به دفعات به بازرسی و تفتیش منزل امام هادی(علیه السلام) اقدام کرده بود، دستور داد تا امام هادی(علیه السلام) را دستگیر کرده و به زندان انداختند. آن حضرت چند روزی در زندان بودند. در همان روزها یکی از دوستان و شیعیان آن حضرت به نام «صقر بن اَبی دُلف» برای دیدن آن حضرت آمد. حاجب متوکل که با او آشنا بود و شیعه بودن او را می دانست به استقبال او رفت و به او گفت: چه می خواهی و برای چه به اینجا آمده ای؟

صقر گفت: خیر است.

حاجب گفت: شاید آمده ای تا از مولای خود خبری بگیری؟

صقر گفت: مولای من امیرالمؤمنین - متوکل - است.

حاجب تبسمی کرد و گفت: ساکت باش. مولای تو بر حق است منظور امام

هادی(علیه السلام) است. پس، از من پروا مکن که من نیز بر مذهب تو می باشم.

صقر گفت: الحمدلله.

حاجب گفت: دوست داری که او را ببینی؟

صقر گفت: آری.

حاجب گفت: پس بنشین تا نامه رسان برود.

هنگامی که نامه رسان خارج شد حاجب رو به غلام خود کرد و به او گفت: دست صقر را بگیر تا او را داخل آن اتاقی کنی که علوی در آن حبس شده است. آنگاه او را با علوی تنها بگذار.

غلام دست صقر را گرفت و او را داخل در آن اتاق کرد و به جایی که امام در آن بود اشاره کرد. صقر بر امام (علیه السلام) وارد شد. حضرت امام هادی (علیه السلام) بر حصیری نشسته بودند و قبر کنده شده ای که متوکل برای ترساندن امام (علیه السلام) دستور به کندن آن داده بود در برابر آن حضرت بود. آن حضرت با ملاحظت و مهربانی رو به صقر کرده و فرمودند:

ای صقر، چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟

صقر گفت: به اینجا آمدم تا از شما خبری بگیرم.

در اینجا بود که گریه صقر را امان نداد و به خاطر دلسوزی برای امام و ترس از جان آن حضرت شروع به گریستن کرد.

امام هادی (علیه السلام) به او فرمودند: «ای صقر، ناراحت نباش. آن ها نمی توانند زیان و ناراحتی به من برسانند...»

اینجا بود که ترس و وحشت صقر از بین رفته و خداوند را بر این نعمت شکر کرد. سپس بعضی از مسائل شرعی که داشت از آن حضرت پرسید و امام هادی (علیه السلام) جواب او را دادند. سپس با امام هادی (علیه السلام) خداحافظی کرده بیرون آمد^(۱۴)، طولی نکشید که امام (علیه السلام) از زندان آزاد شدند.

اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی (علیه السلام)

قدرت حاکم وقت در آن زمان ترتیب توطئه ای را برای کشتن امام هادی (علیه السلام) داد که بحمدالله به نتیجه نرسیده، ناموفق ماند. شرح جریان چنین است که ابو سعید روایت می کند که ابوالعبّاس فضل بن احمد بن اسرائیل کاتب که ما در سامرا در خانه او بودیم برای ما نقل حدیث می کرد. در این میان یادی از حضرت امام هادی (علیه السلام) به میان آمد. وی گفت: ای ابوسعید، آیا تو را به حدیثی که پدرم برایم نقل کرده است آگاه کنم:

۱۴۱. شیخ صدوق، خصال/ ۳۹۴؛ معالی الأخبار/ ۱۳۵؛ کمال الدین چاپ نجف اشرف/ ۳۶۵ و چاپ غقاری/ ۳۸۲/ح/ ۹/ ب ۳۷ و به نقل از آن شیخ طبرسی، اعلام الوری/ ۲ / ۲۴۵. و به نقل از خصال و علل الشرایع در بحار الانوار. ۱۹۴/۵۰.

احمد بن اسرائیل کاتب گوید: ما به همراه منتصر عباسی بودیم که پدرم کاتب او بود، و به همراه او بر متوکل داخل شدیم در حالی که متوکل بر روی تخت خود نشسته بود. منتصر سلام کرد و در برابر متوکل ایستاد. من نیز در پشت او ایستادم. معمولاً وقتی که منتصر داخل می شد متوکل او را خوش آمد گفته و اجازه نشستن می داد. اما این دفعه به او اجازه نشستن نداد و ایستادن او طول کشید. تا آنجا که دیدم منتصر پا به پا می شود، اما متوکل به او اجازه نشستن نمی دهد. از آن طرف دیدم که رنگ صورت متوکل ساعت به ساعت تغییر می کند و به فتح بن خاقان می گوید:

این است آن کسی که درباره او تعریف و تمجید می کنی؟ و کلام فتح را ردّ می کرد. از آن طرف فتح بن خاقان او را ساکت کرده و تسکین می داد و می گفت: درباره او دروغ گفته اند، اما متوکل دائماً گویا آتش از دهانش خارج شده، خشم و غضبش به جوش می آمد و می گفت: به خدا سوگند که این ریاکار زندیق را خواهم کشت. وی به دروغ مدّعی حکومت است و دولت و سلطنت مرا مورد هدف قرار داده است. سپس چهار نفر از سپاهیان تند و خشن خود را که از طایفه خضر بودند طلب کرده، به آن ها شمشیر داد و دستور داد تا چون امام هادی(علیه السلام) را دیدند که وارد می شود او را بکشند. سپس گفت: به خدا سوگند که پس از کشتن جسدش را به آتش خواهم کشید، من هم چنان در پشت منتصر و در پشت پرده ایستاده بودم. ناگهان دیدم حضرت امام هادی(علیه السلام) در حالی که هیچگونه ترس و وحشتی نداشت و لب های مبارکش حرکت می کرد وارد شد. هنگامی که متوکل چشمش به امام هادی(علیه السلام) افتاد خود را از بالای تخت به پایین انداخته، آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی و دستان آن حضرت را می بوسید، در حالی که شمشیر آخته اش هم چنان در دستش بود. وی به امام هادی(علیه السلام) می گفت:

ای سرور و مولای من، ای فرزند رسول خدا، ای بهترین خلق خدا، ای پسر عموی من، ای مولای من، ای ابوالحسن، و امام هادی(علیه السلام) می فرمودند: ای امیرمؤمنان، تو را از گفتن این سخنان در پناه خدا می خواهم.

آنگاه متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، چه چیز تو را در این ساعت به اینجا کشانده است؟

امام هادی(علیه السلام) در جواب فرمودند: فرستاده تو آمد و گفت: تو با من کاری داری.

متوکل پاسخ داد: آن پسر زن بدکاره دروغ گفته است.

سپس متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، به خانه خود باز گرد. و صدا زد: ای فتح، ای عبیدالله، ای منتصر، آقا و مولای خود و مولای مرا تا دم در مشایعت کنید. و هنگامی که آن سربازان طایفه خضر که فرمان قتل امام(علیه السلام) را داشتند آن حضرت را دیدند در برابر او به سجده افتادند. پس از آن متوکل آنان را خواست و به آنان گفت: چرا دستوری که به شما داده بودم به انجام نرساندید؟

آنان گفتند: به خاطر هیبت بسیار او. چرا که ما در اطراف او بیشتر از صد شمشیر مشاهده کردیم که نمی توانستیم آن ها را شماره کنیم و دل و جان ما از ترس و خوف آن حضرت پر شد.

آنگاه متوکل رو به فتح کرد و گفت: ای فتح، این هم از رفیق تو. و بعد در روی وی خنده ای کرد.

آنگاه گفت: شکر خداوندی را که او را روسفید کرد و نور برهانش را آشکار ساخت^(۱۴۲).

این روایت به وضوح همه تمایلات قلبی متوکل را که در حول محور کشتن و سوزاندن حضرت امام هادی(علیه السلام) دور می زند بر ما آشکار می کند که در برابر آن متهم کردن آن حضرت به زندقه یا قبول نداشتن دولت متوکل در برابر آن چیز زیادی نیست.

البته پس از ناکام ماندن همه این اقدامات نیز باز خاطر متوکل آسوده نشد. چرا که وی به هر شکل ممکن قصد به ذلت کشاندن حضرت امام هادی(علیه السلام) را داشت. به همین دلیل بود که در روز عید فطری در همان سال که در آن کشته شد دستور داد تا همه افراد بدون استثنا در پای اسب او پیاده راه بروند. وی قصد داشت تا با این کار حضرت امام هادی(علیه السلام) را به پیاده روی در برابر اسبش وادارد. البته حضرت امام هادی(علیه السلام) نیز مانند بقیه بنی هاشم مظلومانه پیاده شد و در حالی که بر یکی از غلامان خود تکیه کرده بود راه می پیمود. هاشمیان به آن حضرت رو آورده و گفتند: ای آقا و مولای ما، آیا در این عالم کسی پیدا نمی شود که دعایش مستجاب باشد و خداوند متعال به واسطه دعای او ما را از توهین و تحقیرهای این شخص نجات دهد؟

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ آنان فرمود: در این عالم کسی هست که ناخن چیده او در نزد خداوند از ناقه ثمود ارزش و اعتبار بیشتری دارد. هنگامی که قوم ثمود ناقه صالح را پی کردند کره آن شتر

سر بر آسمان برداشت و ناله ای زد. در این هنگام بود که خداوند سبحان فرمود: سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است^(۱۴۳).

نفرین امام هادی (علیه السلام) بر متوکل

امام هادی (علیه السلام) به سمت خداوند متعال التجا کرده و به درگاه احدیت رو آورد، و دعایی را خواند که این دعای شریف در جوامع روایی ما به دعای مظلوم بر علیه ظالم معروف شده است که از گنج های تابان معارف در نزد اهل بیت (علیهم السلام) می باشد^(۱۴۴).

هلاکت متوکل

خداوند متعال دعای ولی خود حضرت امام هادی (علیه السلام) را مستجاب کرد. پس از این دعا سه روز بیشتر طول نکشید که متوکل از دار دنیا رفت.

کیفیت این امر به این گونه بود که منتصر فرزند متوکل شبانه با گروهی از ترکان همدست و همدستان شده، در شب چهارشنبه مصادف با چهارم شوال سال ۲۴۷ هـ ق به سرپرستی باغر ترک در حالی که شمشیر کشیده بودند بر متوکل حمله کردند. متوکل مست و مدهوش افتاده بود. فتح بن خاقان هراسان فریاد برآورد که وای بر شما، این امیر المؤمنین است!

اما آن ها اعتنائی به او نکردند. فتح بن خاقان خود را بر روی متوکل انداخت تا این که جانش را فدای او کند. اما نتوانست مرگ را نه از خود و نه از متوکل دور کند. چرا که آن ترکان به سمت آن دو هجوم آورده و هر دو را قطعه قطعه کردند، به گونه ای که هرگز نتوانستند گوشت یکی را از دیگری تشخیص دهند. البته آن چنان که بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند آن دو باهم دفن شدند.

و بدین سان طومار روزگار حکومت متوکل که از دشمن ترین مردم نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بود درنور دیده شد.

ترکان از خوابگاه متوکل خارج شدند، منتصر نیز به انتظار آنان نشسته بود. آنان به منتصر سلام خلافت دادند و منتصر این گونه شایع کرد که فتح بن خاقان پدرش را کشته

۱۴۳. بحار الانوار ۵۰ / ۲۰۹.

۱۴۴. مهج الدعوات / ۲۰۹.

است و او به انتقام پدر فتح را قصاص نموده است. سپس برای خود از فرزندان خاندان عباسی و سایر افواج سپاه بیعت گرفت.

علویان و شیعیان آن‌ها خبر هلاکت متوکل را با شادی و سرور فراوان استقبال کردند. چرا که ستمگری به هلاکت رسیده بود که زندگی آن‌ها را با مشکلات طاقت فرسایی روبرو کرده بود^(۱۴۵).

المنتصر بالله ۲۴۷ - ۲۴۸ هـ

وی محمد فرزند متوکل فرزند معتصم فرزند هارون الرشید بود، مادرش کنیزی رومی به نام «حبشیه» بود. وی در شوال سال ۲۴۷ هـ. ق پس از قتل پدرش به خلافت رسیده و دو برادر خود معتز و مؤید را از ولایت عهدی برکنار کرد. درباره او گفته اند وی عدل و انصاف را در میان رعیت آشکار کرده، دل‌های مردمان علیرغم ترسی که از او داشتند به سمت او گرایش پیدا کرد، آورده اند که وی شخصی کریم و بردبار بود. سخنان حکیمانه‌ای نیز از وی نقل کرده اند. مانند این که گفت: لذت عفو گوارتر از لذت انتقام است، و بدترین کاری که یک فرد قدرتمند می‌تواند انجام بدهد انتقام است. اما منتصر نتوانست مدتی کمتر از شش ماه از خلافت خود بهره‌ای ببرد.

ثعالبی گوید: از عجایب این است که در میان کسرایان ایران ریشه دارترین آن‌ها در حکومت شیرویه بود. وی پدرش را کشت و بعد از او به جز شش ماه زنده نماند. و در میان خلفا نیز ریشه دارترین آن‌ها در خلافت منتصر بود که او نیز پدرش را کشت و بعد از او بیش از شش ماه زنده نماند^(۱۴۶).

منتصر و علویان

منتصر با علویانی که در زمان پدرش بسیار مظلوم واقع شده بودند نرمخو بود. وی به آنان مهربانی کرده، مالی را فرستاد تا در میان آن‌ها تقسیم کنند. وی به خاطر نفرتی که از کارهای پدرش داشت، با آنچه پدرش انجام می‌داد مخالفت می‌کرد. وی حتی برای اعتراض به او، در همه کارها مخالفت با کارهای او و ضدیت با مذهب او را پیشه خود ساخته بود^(۱۴۷).

۱۴۵. الکامل فی التاریخ / ۱۰ / ۳۴۹.

۱۴۶. تاریخ الخلفاء / ۳۵۶ - ۳۵۸.

۱۴۷. مقاتل الطالبیین / ۳۹۶ و مانند آن در تاریخ الخلفاء / ۴۱۷.

وی بسیار به آل ابی طالب نیکی می کرد. وی ترس و وحشت و محنتی که به واسطه ممنوعیت زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) در زمان پدرش بر شیعیان تحمیل شده بود از آنان رفع کرده و فدک را به آل حسین(علیه السلام) باز گرداند.

«یزید مهلبی» در اشعاری در این رابطه می گوید:

«پس از زمانی طولانی که طالبیان دچار رنج و محنت بودند تو به آنان نیکویی بسیار کردی.»

«تو انس و الفت را به خاندان بنی هاشم باز گرداندی و ما آنان را دوباره بعد از دشمنی برادر یافتیم»^(۱۴۸).

ابوالفرج درباره او می گوید: منتصر همواره گرایش خود را به اهل بیت(علیهم السلام) آشکار کرده و در کارهای خود با پدرش مخالفت می ورزید. وی نه حتی يك نفر از آنان را کشت، نه حبس کرد و نه بدی از او به آنان رسید^(۱۴۹).

هنگامی که منتصر به خلافت رسید با ترکان سر مخالفت برداشته و آنان را دشنام می داد و می گفت: اینان کشندگان خلفا هستند. ترکان بر علیه او برخاسته و می خواستند او را از خلافت بردارند. اما چون وی شخصی شجاع، زیرک، محتاط و باهویت بود از مقابله با او درماندند. به همین جهت بود که حيله کرده، سی هزار دینار به پزشک مخصوص او «ابن طیفور» دادند تا برای کشتن منتصر حيله ای کند. به هنگامی که منتصر بیمار شد ابن طیفور دستور فصد و خون گیری از او را داد. آنگاه با آلتی مسموم اقدام به فصد منتصر نمود و به همین دلیل او از دار دنیا رفت^(۱۵۰).

مستعین ۲۴۸ - ۲۵۲ هـ ق

وی احمد بن معتصم فرزند هارون الرشید برادر متوکل بود. او در سال ۲۲۱ هـ ق متولد شد. نام مادر او که کنیزی امولد بود «مخارق» بود. فرماندهان لشکر بعد از مرگ منتصر او را به خلافت انتخاب کردند. اما ترکان چون دیدند وی باغر ترك را که قاتل متوکل بود تبعید کرده، وصیف و بغا را که دو تن از فرماندهان بزرگ ترك بودند کشت، خلافت او را انکار کردند. به همین جهت بود که وی از ترکان هراس کرده و مقرّ

۱۴۸. تاریخ الخلفاء/ ۴۱۷، ۴۱۸.

ولقد بررت الطالبية بعدما *** ذموا زماناً بعدها وزمانا

وردت ألفة هاشم فرأيتهم *** بعد العداوة بينهم إخوانا

۱۴۹. مقاتل الطالبیین/ ۴۱۹.

۱۵۰. تاریخ الخلفاء/ ۴۱۹.

خلافت خود را از سامرا به بغداد تغییر داد. ترکان به او پیغام فرستاده، معذرت خواسته و اعلام خضوع و سرافکندگی کرده، از او خواستند که به سامرا باز گردد. اما وی از پذیرش خواسته آنان خودداری کرد. به همین دلیل بود که آنان به زندان حمله ور شده، معتز را از زندان بیرون آورده، با او بیعت کرده و مستعین را از خلافت خلع نمودند. سپس معتز سپاه بزرگی برای جنگ با مستعین گرد آورد. اهل بغداد نیز برای جنگ در رکاب مستعین آماده شدند.

قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین

حکومت مستعین بیش از چهار سال و چند ماه طول نکشید. اما ویژگی دوران حکومت او ناآرامی هایی بود که ریشه در قوت ترکان و ضعف او در برابر آنان داشت. کما این که این ناآرامی ها به ظلم و اجحافی که به دلیل درگیری عباسیان بر سر قدرت به امت اسلام تحمیل می شد نیز باز می گشت. اینک به فهرستی از جنبش ها و انقلاب هایی که در ایام حکومت او به وقوع پیوست توجه کنید:

۱. جنبشی در «اردن» به رهبری مردی از «لخم».
۲. جنبشی در شهر «حمص» که در آن اهالی شهر حمص بر حاکم آن شهر «کیدر اشروسی» شوریدند.
۳. جنبش سپاهیان در سامرا و کشتن «اوتامش» یکی از فرماندهان ترك.
۴. جنبش «معره» به رهبری «قصیص، یوسف بن ابراهیم تنوخی».
۵. جنبش سپاهیان در فارس و شوریدن آن ها بر حاکم فارس «حسین بن خالد».
۶. شورش «اسماعیل بن یوسف جعفری طالبی» در مدینه.

گذشته از همه این ناآرامی ها میان مستعین و سپاهیان ترکی که برادر زاده او «معتز» را به عنوان خلافت انتخاب کرده بودند جنگ های چندی در گرفت و این جنگ ها چندین ماه به طول انجامیده، باعث اغتشاش در اوضاع مملکت، بالا رفتن قیمت ها و ایجاد بلوا در میان جامعه اسلامی گردید، و در نهایت کار مستعین تن به صلح داده و قبول کرد که از خلافت کناره گیری نماید. اسماعیل قاضی و چند تن از دیگر سرکردگان با شرط هایی بسیار اکید بر خلع مستعین شهادت دادند. مستعین در اوّل سال ۲۵۲ هـ. ق خود را از خلافت خلع کرده، قضات و دیگر بزرگان بنی عباس بر این مسأله شاهد بودند. وی به شهر واسط تبعید شد و نه ماه در آنجا تحت نظر مردی امین محبوس بود. سپس به سامرا فرستاده شد.

معتزّ پبکی را به سمت «احمد بن طولون» فرستاد تا این که او به نزد مستعین رفته و او را به قتل برساند. اما احمد بن طولون در پاسخ گفت: به خدا سوگند که من هرگز دست خود را به خون اولاد خلفا آلوده نخواهم کرد. بدین ترتیب بود که معتزّ، «سعید حاجب» را فرستاد و وی در سوّم شوال همان سال مستعین را در سنّ سی و يك سالگی سر برید^(۱۰۱).

معتزّ ۲۵۲ - ۲۵۵ هـ

وی محمّد فرزند متوکل بود. او در سال ۲۳۲ هـ . ق به دنیا آمد و در سنّ ۱۹ سالگی برای خلافت مورد بیعت قرار گرفت. قبل از او کسی در چنین سنّی به خلافت نرسیده بود. وی اولین خلیفه ای بود که رسم زرنگار کردن لباس های رسمی مانند کمر بند و غلاف شمشیر و غیره را بنیاد نهاد. چرا که خلفای پیش از او به مقدار کمی از نقره برای این کار استفاده می کردند.

معتزّ در برابر ترکان بسیار ضعیف و همچون بازیچه ای در دستان آن ها بود. اولین سالی که او به خلافت رسید «اشناس» ترک که واثق او را جانشین خلافت قرار داده بود از دنیا رفت و پانصد هزار دینار از خود به جای گذاشت. معتزّ همه دارایی های او را گرفت و خلعت حکومتی را بر محمّد بن عبد الله بن طاهر پوشانید و دو شمشیر بر او حمایل کرد، اما پس از چندی وی را از سمت خود برکنار کرده، خلعت حکومتی را بر برادر خود پوشانیده، تاجی از طلا و کلاهی جواهرنشان و دو کمر بند جواهرنشان به او داده و دو شمشیر بر او حمایل کرد. سپس در همان سال او را از این سمت برکنار کرده، به شهر واسط تبعید نمود. بعد از آن این خلعت را بر اندام «بُغای شرابی» پوشانیده، تاج حکومت بر سر او نهاد، اما او پس از يك سال بر معتزّ شورید و در اثر این شورش کشته شد و سرش را برای معتزّ آوردند.

در رجب این سال معتزّ برادرش مؤید را از ولایت عهدی خلع نموده، او را کتک زده و در قید و بند انداخت و پس از چند روز مؤید در زندان از دنیا رفت، معتزّ ترسید که مردم بگویند: وی برادر خود را کشت، یا برادرش را با حیله ای سر به نیست کرد. به همین دلیل بود که قاضیان را حاضر کردند تا جنازه او را بازرسی کرده و شهادت دادند که در بدن او اثری از جراحت دیده نمی شود.

معتزّ در برابر ترکان بسیار ضعیف بود. روزی گروهی از بزرگان ترك به نزد او رفته و گفتند:

ای امیرمؤمنان، سهم ما را از بیت المال بده تا ما با «صالح بن وصیف» جنگ کنیم. معتزّ از آنان می ترسید، اما از آنجا که در بیت المال او پولی نبود از مادر خود «قبيحه» خواست تا پولی به او بدهد و او آن پول را خرج آنان کند. اما مادر او از روی خست آن پول را به او نداد. البته لازم است به این نکته توجه شود که: در زمانی که بیت المال مسلمانان از اموال و دارایی تهی بود مادر خلیفه دارای اموال بسیار زیادی بوده است. کما این که می بینیم پس از کشته شدن صالح بن وصیف مال بسیار زیادی را برای او خرج کرده است. اما چون معتزّ پولی که ترك ها می خواستند برای آن ها تهیه نکرد، آنان بر خلع او از خلافت اجتماع کردند. در این میان صالح بن وصیف و محمد بن بغا نیز با آنان همدستان شدند. آنان سلاح برداشته و به سمت دارالخلافت رفتند، و کسانی را به سمت معتزّ فرستادند که بیرون بیا. معتزّ پیغام داد که من دارو خورده و ضعیف شده ام و قدرت خروج ندارم. اما جماعتی از ترکان بر او هجوم آورده، پایش را گرفته می کشیدند و با چوب و چماق بر بدنش می نواختند. آنان او را در يك روز داغ در نور آفتاب سر پا نگه داشته، بر صورت او سیلی می نواختند و می گفتند: خود را از خلافت خلع کن. سپس قاضی «ابوالشوارب» و شهود را حاضر کرده وی را از خلافت خلع نمودند. سپس «محمد بن واثق» را که معتزّ به بغداد تبعیدش کرده بود، از بغداد به سمت دارالخلافت که در آن روزگار شهر سامرا بود طلب کردند و معتزّ خلافت را به او تسلیم کرده، با او بیعت کرد^(۱۰۲).

معتزّ پس از برکناری از مقام خلافت به صورت عجیبی به قتل رسید. بعد از گذشت پنج شب از برکناری او از خلافت وی را داخل حمام کردند. هنگامی که در حمام به شستشوی خود مشغول بود تشنه شد و طلب آب کرد، اما به او آب ندادند. سپس هنگامی که از حمام بیرون آمد به او آب یخ دادند و چون آن آب را خورد بر زمین افتاد و مرد. این واقعه در ماه شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق به وقوع پیوست.

تحت فشار بودن شیعه در زمان معتزّ

تاریخ نویسان برخورد دشمنانه معتزّ را با آل محمد(صلی الله علیه وآله) و مورد ظلم و ستم قرار گرفتن آنان و شیعیانیشان توسط معتزّ را در کتاب های خود آورده اند. به عنوان

نمونه ای از شیوه دشمنانه او نسبت به آل محمد می توان به این نکته اشاره کرد که وی در میان علویان و دیگر شیعیان آل محمد شمشیر نهاد و به کشتن آنان مبادرت کرد، و حتی بسیاری از آنان در زندان های او به قتل رسیدند. از جمله شخصیت های برجسته ای که در زمان او به قتل رسیدند می توان به این اشخاص اشاره کرد:

۱. «جعفر بن محمد حسینی» که در درگیری ای که در منطقه ری میان او و «احمد بن عیسی» حاکم منصوب از جانب «محمد بن طاهر» در گرفته بود کشته شد^(۱۵۳).
۲. «ابراهیم بن محمد علوی» که «طاهر بن عبد الله» وی را در درگیری ای که میان او و «کوکبی» در قزوین اتفاق افتاد به شهادت رساند^(۱۵۴)، و بیشتر از این ها بودند افرادی که والیان عباسی به کشتن آن ها اقدام کردند.
۳. تعداد کسانی که در حبس معتز کشته شدند بسیار زیاد است، و به عنوان مثال می توان به «عیسی بن اسماعیل حصرمی» و «احمد بن محمد حسینی» اشاره نمود^(۱۵۵).

۱۵۳. مقاتل الطالبيين / ۴۳۴.

۱۵۴. مقاتل الطالبيين / ۴۳۳.

۱۵۵. مقاتل الطالبيين / ۴۳۴.

بخش سوم

ویژگی های دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

۱. اوضاع کلی سیاسی

امام هادی (علیه السلام) مسئولیت امامت و پیشوایی را در سال ۲۲۰ هـ. ق در زمان حکومت «معتصم» عباسی به دست گرفته و در سال ۲۵۴ هـ. ق در ایام حکومت «معتز» عباسی به درجه شهادت نائل آمدند. و در طول این دوره سی و چهار ساله با شش تن از پادشاهان بنی عباس هم عصر بودند. البته هیچ کدام از این خلفا نتوانستند مانند خلفای سابق عباسی بهره برداری کامل و لازم را از خلافت خویش بنمایند. چرا که زمان خلافت آن ها کوتاه بوده و به جز متوکل که حکومتش پانزده سال به طول انجامید بقیه مدتی میان شش ماه الی هشت سال بوده است.

زمان متوکل عباسی را می توان عصر عباسی دوم به شمار آورد که عصر نفوذ ترکان در دستگاه حکومتی بوده و از سال ۲۳۲ هـ. ق تا سال ۳۳۴ هـ. ق امتداد داشته است. بعضی، این زمان را آغاز عصر انحلال دولت عباسی به شمار آورده اند که سرانجام در سال ۶۵۶ هـ. ق به دست تاتاران از بین رفت.

سیاستی که متوکل و پیشینیان او در پیش گرفتند اثر زیادی در جدا شدن بسیاری از شهرهای دولت اسلامی و به تدریج استقلال آن ها از سلطه حکومت مرکزی داشت، که در نتیجه این جدایی ها، دولت های کوچک و نظام های درگیر با یکدیگر به وجود آمدند که دولت هایی مانند سامانیان، آل بویه، آل حمدان، غزنویان و بعد از این عصر، سلجوقیان نمونه هایی از این دولت ها می باشند^(۱۵۶).

و اگر چه این دولت های کوچک به دلیل رویکرد بعضی از امیرانشان به دانش و دانشمندان در پیشرفت تمدن اسلامی تأثیر داشتند، اما به این دلیل که سبب شدند تا در وحدت دولت اسلامی بزرگ آن روزگار شکافی ایجاد شود نظام سیاسی دولت عباسی را تضعیف نمودند.

البته گاه - جدای از در فشار قرار گرفتن مردم توسط پادشاهان دولت عباسی - این جدایی ولایات و تشکیل دولت های کوچک مستقل را به قرار دادن ترکان در مناصب حساس دولتی و اعتماد بر آن ها به عنوان نیروی باز دارنده علیه مخالفان دولت عباسی، نیز نسبت داده اند. چرا که کل سپاه دولت عباسی چه از نظر نیرو و چه از نظر فرماندهی از ترکان تشکیل شده، قبایل عرب و دیگر ملّیت ها از آن مناصب دور نگه داشته شدند، این امری بود که کینه و دشمنی قوم عرب را بر ضدّ روش سیاسی دولت عباسی برانگیخته، در نتیجه به جدایی دولت های مختلف از این حکومت انجامید.

معتصم اولین خلیفه عباسی بود که در امور حکومتی از ترکان استفاده کرده، مناصب دولتی را در اختیار آنان گذاشته، ولایات اسلامی را به تیول آنان داد^(۱۵۷).

متوکل در برابر علویان و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سیاست زور و خشونت را در پیش گرفت. سیاست او درباره خود امامان اهل بیت (علیهم السلام) که جای خود دارد. این سیاست در دستوری که متوکل درباره خراب کردن مزار حضرت امام حسین بن علی (علیه السلام) و خانه های اطراف آن صادر کرد به خوبی آشکار می شود. بلکه وی پا را فراتر گذاشته، دستور داد تا محلّ قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) را آب بسته و در آن کشت و زرع نمایند. وی مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده و برای زیارت آن حضرت مجازات زندان مقرر کرد^(۱۵۸).

متوکل با این سیاست اشتباه خود، کینه و دشمنی همه مسلمانان به صورت عامّ و اهل بغداد را به صورت خاصّ برانگیخت. عموم مردم اهانت هایی را که او درباره علویان روا داشته بود با سبّ و لعن او در مساجد و کوچه و خیابان پاسخ می دادند^(۱۵۹).

در زمان متوکل شهرهای عراق با فقر و گرسنگی شدید روبرو شده و بسیاری از مردم از بین رفتند. رومیان نیز فرصت طلایی ضعف دولت عباسی را غنیمت شمرده و حمله و غارت را نسبت به کشور اسلامی آغاز نمودند. آنان به شهر دمیاط حمله کرده، اهل آن را کشته و خانه هایشان را آتش زدند. سپس به «فیلیفیا» در جنوب آسیای صغیر ظاهر شدند. جمهوری مقدونیه است نیز حمله کرده و اهل آن شهر را با شکستی سخت مواجه ساختند^(۱۶۰).

۱۵۷. تاریخ الاسلام السّیاسی / ۳ / ۲ و ر.ک تاریخ طبری / ج ۷، مبحثی درباره ازدیاد نفوذ ترکان در عصر معتصم.

۱۵۸. تاریخ طبری / ۱۱ / ۴۴.

۱۵۹. تاریخ الاسلام السّیاسی / ۳ / ۵.

۱۶۰. تاریخ الاسلام السّیاسی / ۳ / ۵.

در سال ۲۳۵ هـ . ق متوکل ولایت عهدی را به نام سه پسر خود منتصر، معتز و مؤید اعلام کرد. اما وی در باطن دوست داشت که معتز بر دو برادرش در این امر مقدم باشد. چرا که وی مادر معتز قبیحه را بسیار دوست می داشت. اما منتصر از این کار خشمگین شد و با دایی های ترك خود توطئه ای برای ترور پدرش ترتیب داد. بدین ترتیب بعضی از ترکان در دمشق اقدام به ترور متوکل کردند. اما اقدام آنان به واسطه اقدامات بغای کبیر و فتح بن خاقان با شکست مواجه شد^(۱۶۱). اما هنگامی که بغای صغیر و باغر ترك در سال ۲۴۷ هـ . ق برای رهایی یافتن از دست متوکل برای جانشین کردن فرزندش منتصر با یکدیگر همدست شدند، دیگر متوکل نتوانست از توطئه ترور آن ها جان به در ببرد و در این سال به قتل رسید.

منتصر، علویان را به خاطر مخالفت با سیاست پدرش بسیار احترام می کرد. سیاست او را در این رابطه، می توان در رفع ترس از شیعیان و آزاد کردن زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) مشاهده نمود.

اما حکومت منتصر زیاد به طول نینجامید. چرا که ترکان در سال ۲۴۸ هـ . ق علیه او توطئه کرده و او را از طریق پزشك مخصوصش، طیفور، به قتل رساندند^(۱۶۲).

پس از کشته شدن منتصر در سال ۲۴۸ هـ . ق، کرسی خلافت به المستعین بالله رسید. وی پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد. اما ترکان به او نیز اعتمادی نداشتند. به همین جهت بود که باغر ترك با گروهی از یارانش تصمیم گرفتند تا وی را از خلافت خلع کرده و معتز را به جای او بنشانند^(۱۶۳).

میان این دو جنگی درگرفت که چندین ماه به طول انجامید و سرانجام به تبعید مستعین به شهر واسط و سپس ترور او انجامید^(۱۶۴).

البته معتز نیز از اعمال خشونت و ستمی که فرماندهان و مسئولین ترك دولت عباسی انجام می دادند جان به در نبرد و به بدترین وضعی به دست همانان در سال ۲۵۵ هـ . ق کشته شد.

ترور و شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) نیز در ایام حکومت همین شخص و در سال ۲۵۴ هـ . ق روی داد^(۱۶۵).

۱۶۱. مروج الذهب ۲ / ۳۹۰.

۱۶۲. تاریخ طبری/ ج ۷، رویدادهای سال ۲۴۸ هـ . ق .

۱۶۳. مروج الذهب ۲ / ۴۰۷ - ۴۰۸.

۱۶۴. الكامل فی التاريخ/ ۷ / ۵۰ به بعد.

۱۶۵. تاریخ یعقوبی/ ۲ / ۵۰۳.

یکی از عواملی که سبب شد تا دولت اسلامی به از هم پاشیدگی و سقوط برسد، ضعف شخصیتی حاکمان بود. این مطلب به اضافه نفوذ زنان و مادران خلفا، همچنین سیطره ترکانی که خلفا برای رها شدن از نفوذ ایرانیان و عرب ها به آنان اعتماد می کردند دست به دست هم داده و دولت اسلامی را از هم پاشیدند. کما این که ستم امیران و وزرا نسبت به مردم نیز نقش بسزائی در متزلزل کردن اعتماد مردم نسبت به دستگاه حکومتی و برافروختن آتش فتنه و آشوب در داخل کشور اسلامی ایفا نمود که نتیجه قهری ظلم ظالمان و غارت ثروت های مسلمین و نادیده انگاشتن ارزش های اسلامی و اسراف و زیاده روی آنان در بیت المال مسلمانان بود^(۱۶۶).

ضعف شخصیتی حکام، رفته رفته باعث شد تا هیبت آنان در نزد والیانی که بر اقلیم های مختلف می گماردند کم شود و این مطلب آن والیان را رفته رفته به فکر اعلام استقلال می انداخت. چرا که آنان می دانستند مرکز خلافت بسیار ضعیف است و حاکمان و خلفا غرق در لهو و لعب و خوشگذرانی هستند.

در آن دوره همواره خلفا، امیران و کارگزاران خود را به سعی در جمع آوری اموال و فرستادن آن اموال به سوی خلیفه تشویق می کردند. چرا که با این کار رضایت خلیفه جلب شده و از حسابرسی و کنترل حکومت مرکزی در امان می ماندند. این پدیده به رشد مادیت گرایی و استقرار یافتن این خصیصه در میان طبقات مختلف جامعه منجر شد.

فتوحاتی نیز که در این دوران انجام شد - که بیشتر برای استحکام بخشیدن به قدرت مادی و به دست آوردن زمین به جای فتح کردن قلب ها و مرزها بود - این مادیت گرایی را در میان جامعه مستحکم تر کرد. زیرا اموال و غنایم بی شماری که به دست سپاه فاتح می افتاد، یکی از منابع ثروتی بود که حاکمان و امیران به آن فکر می کردند.

۲. وضعیت فرهنگی

ترجمه کتاب های یونانی، فارسی و هندی به عربی اثر بسیار بزرگی در فرهنگ این دوران داشته است، پدیده ترجمه از زمان مأمون آغاز شد و نقش ویژه ای در تقویت فرهنگ اسلامی از يك جهت و رویکرد باز به فرهنگ های دیگری که با

۱۶۶. آشوبهای بغداد از سال ۲۴۹ هـ. ق آغاز شد و تا سال ۲۵۲ هـ. ق چهار بار تکرار گردید. آشوب های خوارج نیز از سال ۲۵۲ هـ. ق آغاز و تا سال ۲۶۲ هـ. ق ادامه داشت. به همراه این آشوبها، ظهور شخصی به نام «صاحب الزنج» در سال ۲۵۵ هـ. ق اوضاع را آشفته تر کرد، و اینها غیر از قیام ها و نهضت هایی است که علویان در طول نیمه اول قرن سوم هجری به انجام رساندند و به زودی به آن ها خواهیم پرداخت.

جهت گیری های فکری و فرهنگی تمدن اسلامی همسان و همسو نبود از جهت دیگر داشته است.

هم چنان که مسافرت های مسلمین در شرق و غرب جهان اثر بزرگی در تبادل فرهنگی و داد و ستدهای فرهنگی میان شرق و غرب مملکت اسلامی داشته و باعث نشاط و فعالیت فرهنگی ویژه ای گردید که به دانشمندان و فقها نقش بزرگ و جایگاهی خطیر در نزد خلفا و حاکمان بخشید. تا جایی که قرن چهارم هجری به بعد را دوران طلایی تمدن اسلامی نامیده اند.

در این عصر شعرا و ادبا به منزلت بسیار بالایی در نزد امیران دست یافتند که خود باعث شکوفایی بیشتر ادبیات در این دوران شد.

البته نباید از بلوایی که در طول سه دهه، بر سر مسأله «خلق قرآن» و مسائلی از این دست در جامعه اسلامی به وقوع پیوست غافل شد^(۱۶۷).

۳. اوضاع اقتصادی

ناآرامی های سیاسی، جدال بر سر قدرت و آغاز جدا شدن بخش های مختلفی از دولت عباسی و اعلام استقلال آن ها، اثر شایان توجهی در رکود اوضاع اقتصادی دولت عباسی و جامعه اسلامی داشته است.

ظهور پدیده اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی، دارای آثاری منفی بوده که موجب سرعت گرفتن فروپاشی اقتصادی آن نظام شد. به این مطلب، گرسنگی و گرانی قیمت ها را اضافه کنید که خود اثری بزرگ در مشوش شدن اوضاع امنیتی و عدم تسلط دولت بر اوضاع داشته است. تجلی این مسأله را می توان در کوتاهی دوران حکومت خلفای این عصر و افتادن امور اداره دولت به دست فرماندهان ترك به جای خلفا بود، که دلیلی روشن بر ضعف جلال و شکوه، عدم استحکام شخصیتی و فقدان هیبت این خلفا در نزد فرماندهان سپاه، وزرا و عاملان دولتی می باشد^(۱۶۸).

۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی (علیه السلام)

حادثه مهاجرت دادن امام هادی (علیه السلام) توسط متوکل از مدینه به سامرا و واگذار کردن این مأموریت به «یحیی بن هرثمه» و آنچه را که یحیی بن هرثمه در شرح این

۱۶۷. تاریخ الاسلام السیاسی/ ۳ / ۳۳۲ به بعد.

۱۶۸. ربك تاریخ طبری/ ج ۷، حوادث سالهای ۲۴۷ - ۲۵۴ هـ.

مطلب در رابطه با وضعیت مردم مدینه منوره و اضطراب و ضجه و ناله آن ها در دوری از امام هادی(علیه السلام) بیان کرده است، تصویر واضحی از میزان تأثیر پذیری اهل مدینه از اخلاق منحصر به فرد و نمونه امام هادی(علیه السلام) و خوش رفتاری آن حضرت با مردم و شدت آمیختگی شخصیت بزرگوار آن حضرت در زندگی آن مردم دارد. و این مطلب هرگز جای تعجب ندارد. چرا که آن حضرت شاخه ای از درخت تناور نبوت و میوه درخت امامت بود که خود شاخه ای از نبوت است. امام، حجت خداوند سبحان بر خلائق است. او نمونه و الگویی است که همه باید به او اقتدا کنند، و او حافظ و نگهبان رسالت اسلام است.

عبید الله بن خاقان که معاصر با امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده است، امام هادی(علیه السلام) را برای مردی این چنین توصیف کرده است که:

اگر پدر این مرد منظور او امام هادی(علیه السلام) است را دیده بودی، هر آینه مردی را می دیدی به غایت جلیل، عاقل، خیر و فاضل^(۱۶۹).

امام هادی(علیه السلام) در دربار عباسی نفوذی عمیق داشت. به گونه ای که می بینیم مادر متوکل برای شفای درد متوکل به امام هادی(علیه السلام) متوسل شده و کیسه ای پول برای آن حضرت می فرستد، و این نشان دهنده ایمان آن زن به مقام و منزلت این امام بزرگوار در نزد خداوند متعال است.

درست در وقتی که متوکل دستور داده بود آن حضرت را تحت مراقبت های دقیق گذاشته و همه اقدامات و ارتباطات امام را سخت کنترل کنند، تا نفوذ آن حضرت گسترش نیافته و دامنه رهبری آن حضرت افزایش نیابد. و در زمانی که متوکل در سر، فکر زندانی کردن و یا کشتن آن حضرت را می پروراند، آوازه فضیلت و کمال امام هادی(علیه السلام) و شهرت آن حضرت، گذشته از عامه مردم، حتی در دربار عباسی نیز پیچیده بود.

برای این که دریابیم امام هادی(علیه السلام) علیرغم همه اقداماتی که از سوی حکومت برای ساقط نمودنش انجام می شد از چه مقام و منزلت والا و چه موقعیت اجتماعی ویژه ای در جامعه برخوردار بوده است، کافی است نگاهی سریع به آنچه معاصران آن حضرت درباره او گفته اند بیندازیم^(۱۷۰).

۱۶۹. شیخ صدوق، کمال الدین / ۱ / ۴۲.
۱۷۰. ربك بخش دوم از قسمت اول این کتاب.

۵. عباسیان و امام هادی (علیه السلام)

پس از این که حکام عباسی جایگاه ویژه اجتماعی ائمه اطهار (علیهم السلام) و اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را شناخته و دانستند که آن ها برای حکومت و سلطنت اقدامی نمی کنند، بلکه مردان عرصه ارزش ها، اعتقادات و اصول می باشند، رفته رفته سیاست آنان در مقابله با اهل بیت (علیهم السلام) متحول گردید. سیاست سقّاح و منصور و هارون الرشید در مراقبت شدید و ایجاد تنگنا برای ائمه اطهار (علیهم السلام) خلاصه می شد، اما در عین حال مجالی برای حرکت های محدود آن ها می داد. آنان در کنار این سیاست به ایجاد شخصیت های علمی در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) دست یازیدند تا اهل بیت (علیهم السلام) در عرصه اجتماع آن روزگار تنها مرجع دینی و علمی نباشند. حمایت مستقیم حاکمان از پیشوایان مذاهب اهل سنت و قبول بعضی از این مذاهب از طرف حکومت وقت و یا دعوت حکومت نسبت به آن مذاهب را می توان در این مسیر ارزیابی نمود.

اما هیچ يك از این شیوه ها در کمرنگ کردن شخصیت اهل بیت (علیهم السلام) به واسطه تبلیغات و منحرف کردن افکار عمومی از اهل بیت به سوی دیگران به هیچ وجه موفق نبوده است. سیاست مأمون در برابر حضرت امام رضا (علیه السلام) این بود که آن حضرت را کاملا در اختیار خود بگیرد.

اما مأمون زمانی که فهمید نمی تواند امام رضا (علیه السلام) را به طور کامل در تحت اختیار و سیطره خود درآورد، آن حضرت را به شهادت رساند، اما با به ازدواج درآوردن دخترش امّ الفضل برای حضرت امام جواد (علیه السلام) فرزند آن حضرت را به صورتی شدیدتر در تحت مراقبت هوشمندان قرار داد. پس از مأمون نیز، معتصم به حضرت جواد (علیه السلام) - که در عنفوان جوانی بود - اجازه نداد تا در مدینه جدّش به سر برد. بلکه او را به نزد خود طلبید و چون می دانست نه تنها نمی تواند آن حضرت را در اختیار خود بگیرد، بلکه حتی امکان زیر نظر گرفتن آن حضرت را در داخل و خارج خانه پیدا نمی کند، آن حضرت را با خوراندن سمّ به درجه رفیع شهادت نایل کرد.

و از اینجا است که نقش متوکل و خلفای پس از او برای به زندان انداختن حضرت امام هادی (علیه السلام) و اعمال انواع فشارها بر آن حضرت به اشکال مختلف بروز می کند. آنان امام هادی (علیه السلام) را از مدینه به سامرا خواندند و انواع تحقیرها، توهین ها و تنگناها را چنان که گذشت بر آن حضرت روا داشتند. چنان نظارت شدیدی بر همه فعالیت های داخل و خارج خانه امام (علیه السلام) برقرار شد که خود ترسیدند در اثر

این سختگیری‌ها افکار عمومی به سمت آن حضرت متوجه شود. به همین جهت بود که به بزرگداشت، احترام و عزیز داشتن آن حضرت تظاهر کردند. البته این در حالی بود که نظارت و مراقبت به بیشترین حد خود رسیده بود.

قضیه حضرت مهدی منتظر یکی از سبب‌های مهمی بود که حکومت بر آن می‌داشت تا مراقبت شدیدی از خاندان ائمه اهل بیت علیهم السلام بنمایند تا این که از تولد حضرت امام مهدی(علیه السلام) در صورت امکان جلوگیری کرده و یا در صورت وجود آن حضرت از وجودش اطلاع حاصل کنند و از این طریق راهی برای از بین بردن حضرتش بیابند. امام هادی(علیه السلام) در تحت نظر و مراقبت حاکمان عباسی مدت زیادی که بیش از بیست سال به طول انجامید به سر برد^(۱۷۱) و این مدت در برابر مدت زمان ولایت عهدی حضرت امام رضا(علیه السلام) یا مدت زمان حضور حضرت امام جواد(علیه السلام) در زمان معتصم در بغداد مدت زمانی بسیار طولانی می‌باشد. و این دلیل روشنی بر این مطلب است که عباسیان سیاست‌های کلی خود را در برابر ائمه اهل بیت(علیهم السلام) تغییر داده بودند.

۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت(علیهم السلام)

اگر سیاست کم دوام «منتصر» را که حکومتش بیش از شش ماه به طول نینجامید و در نرمش با علویان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) نمونه بود کنار بگذاریم، سیاست کلی عباسیان، در مبارزه و مخالفت با اهل بیت(علیهم السلام) و پیروانشان خلاصه می‌شود و به وضوح می‌یابیم که علیرغم باز شدن نسبی فضا برای تشیع، بعد از تظاهر مأمون به احترام خاص نسبت به حضرت امام رضا(علیه السلام)، باز هم سیاست خشونت در برابر پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در میان خاندان عباسی ادامه یافته است.

برخوردار نبودن اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان آن‌ها از وضع معیشتی سزاوار و شایسته، به این دلیل بود که حکومت، بیم آن داشت که آنان مال را برای از بین بردن تخت و تاج آنان به کار گیرند. از همین جا بود که سیاست سخت‌گیری مالی نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) سیاستی کلی بود که همه خلفای بنی عباس به آن عمل می‌کردند. چرا که آنان از هر کسی بیشتر به جایگاه اجتماعی اهل بیت(علیهم السلام) در دل‌های مؤمنان آشنایی داشتند.

۱۷۱. قبلاً گفتیم که بعضی از منابع تاریخی تصریح دارند که مدت اقامت امام هادی(علیه السلام) در سامرا ده سال و چند ماه بوده است.

این مسأله تا آنجا پیش رفت که اگر یکی از دوستداران اهل بیت(علیهم السلام) را می یافتند که حقوق دولتی دریافت می کند، بلافاصله حقوق او را قطع کرده، بلکه پا را فراتر گذاشته، محدودیت هایی در میزان دارایی و یا حتی داشتن غلام و کنیز برای آنان ایجاد می کردند. تا آن جا که در آن عصر، فقر و نداری و محرومیت، از چهره و زندگی بسیاری از علویان آشکار بود.

۷. نهضت های علویان

متوکل آنقدر در آزار و اذیت علویان و بازداشتن آن ها از حقوقی که خداوند متعال به آنان عطا فرموده بود اصرار ورزید که آنان از شدت فقر به حدّ هلاکت و مرگ رسیدند، بلکه پافشاری او در ستم و جور بر علویان تا بدانجا ادامه یافت که دستور داد در محاکم قضائی ادّعی غیر علویان را بر علویان مقدّم دارند.

از تتبع در تاریخ عباسیان چیزی جز عداوت و کینه نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) نخواهیم دید. که البته برای این مطلب دلایل چندی می توان یافت. از آن جمله:

اهل بیت(علیهم السلام) - به تصریح جدّ بزرگوارشان حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) - تنها کسانی بودند که برای خلافت و رهبری امت شایستگی داشتند، و این مطلبی نبود که از کسی پوشیده باشد. دیگر این که آنان در جامعه اسلامی تنها کسانی بودند که رهبری روحی و علمی جامعه را در دست داشته و تأثیر شگرفی بر دل ها و وجدان های مسلمانان داشتند. علاوه بر این، امامان اهل بیت(علیهم السلام) دائماً به اصلاح امور مردم و جامعه همّت گماشته، کسانی بودند که دین را بر دنیا ترجیح داده و مرگ در راه خدا را بر زندگی با خواری و پستی که در راهی غیر از طاعت پروردگار بگذرد مقدّم می شمردند.

این گونه بود که عواطف و دل های مسلمانان به سوی فرزندان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پیروان مخلص آن ها که پا جای پای اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) می گذاشتند گرایش پیدا کرده، این پدیده رفته رفته در جامعه اسلامی رو به رشد و تزاید گذاشته بود. مسایلی از این دست چیزهایی نبود که حاکمان عبّاسی و مزدورانی که عمری را بر سر سفره آن ها که مجسم کننده بدترین انواع ریخت و پاش و اسراف در بیت المال مسلمانان بود گذرانده بودند، به راحتی از کنار آن بگذرند. از دیگر سوی، اهل بیت(علیهم السلام) نیز به دلیل سیاست اصولی که در رابطه با درمان انواع انحرافات جامعه اسلامی باز می گشت، پس از قیام حضرت امام حسین(علیه السلام) هیچگاه مستقیماً

متصدی رهبری يك نهضت مسلحانه بر ضد طاغوت ها نشده بودند. اما در هنگامی که سخن و دلیل و برهان برای رفع ناهنجاری های جامعه فایده ای نداشت، راه را در مقابل انقلابیون علوی که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام می کردند باز می گذاشتند.

از همین جا است که می بینیم جامعه اسلامی آن روزگار، از قیام هایی که فرماندهان علوی آن ها را رهبری می کردند و پس از قیام حضرت امام حسین(علیه السلام) یکی پس از دیگری به وقوع می پیوستند خالی نبوده است. این نهضت های مسلحانه حتی تا زمان غیبت نیز استمرار یافته و در آینده به تأسیس دولت ها و حکومت های کوچکی منتهی گردید که فرماندهان علوی یا دانشمندانی که حاملان فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام) بوده و در صدد اجرا و پیاده کردن ارزش ها و سیره آنان در زندگی اسلامی بودند اداره می گردید.

البته تصمیم خلفا برای ترور و از بین بردن ائمه اطهار از اهل بیت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) جز به همین دلیل نبوده است که آنان این نهضت های مسلحانه را از دور یا نزدیک تأیید کرده، به آن ها کمک می کرده اند.

این خط انقلابی در این شرایط سخت و دشوار، یکی از سبب هایی به حساب می آید که امام دوازدهم را - به عنوان آخرین رهبر معصوم - واداشت تا در پشت پرده غیبت مخفی شود مبادا در اثر دشواری این شرایط زمین از حجت ها و بیّنات الهی خالی گردد. در دورانی که اکنون مورد بحث ما می باشد نیز علویان بسیاری بر حاکمان وقت شوریدند که در واقع قیام ها و نهضت های آنان، استمرار خط انقلابی ضد ظلم و ضد ظالم اهل بیت(علیهم السلام) بوده است. حال فهرستی از اسامی کسانی که در این دوره قیام کرده اند را با ذکر تاریخ و منطقه ای که در آن به قیام مبادرت کردند، به خوانندگان محترم تقدیم می کنیم:

۱. محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در زمان حکومت «معتصم» عباسی قیام کرد و در سال ۲۱۹ هـ.ق دستگیر شد و روایت شده است که وی را به وسیله سمّ به شهادت رساندند.

۲. محمد بن صالح بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در «مدینه» بر «متوکل» شورید و اسیر شده و در سامرا زندانی گردید.

۳. یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در زمان حکومت «مستعین» در سال ۲۵۰ هـ. ق در کوفه بر وی شورید و پس از این که گروهی از افراد با نفوذ و بزرگان «کوفه» با او بیعت کردند مردم «بغداد» نیز او را به عنوان ولیّ امر پذیرفتند، و هنگامی که وی به قتل رسید، مردم برای او ضجّه و ناله بسیاری کردند که به گفته تاریخ نویسان مصیبت زدگی مردم و حزن آن ها در فراق او بی سابقه بوده است.

۴. حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در سال ۲۵۰ هـ. ق در «طبرستان» قیام کرده، «ری» و «آمل» را تحت نفوذ خود درآورد و تا سال ۲۵۷ هـ. ق توانست نفوذ خود را به منطقه «گرگان» نیز امتداد داده، تا سال ۲۷۰ هـ. ق که از دنیا رفت حکومتش پابرجا بود. سپس برادرش محمد بن زید که مردی فقیه، ادیب و بخشنده بود به جانشینی او رسید.

۵. محمد بن جعفر بن حسن که در سال ۲۵۰ هـ. ق در «ری» قیام کرد و اهل ری را به حکومت حسن بن زید که بر طبرستان چیره شده بود فرا خواند.

۶. حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که در سال ۲۵۰ هـ. ق در «قزوین» قیام کرد.

۷. حسین بن محمد بن حمزة بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در سال ۲۵۱ هـ. ق در کوفه قیام کرد.

۸. اسماعیل بن یونس بن ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در سال ۲۵۱ هـ. ق در «مگه» قیام کرد.

۹. احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن طباطبا که در سال ۲۵۵ هـ. ق در مکانی بین «برقه» و «اسکندریه» قیام کرد.

۱۰ و ۱۱. عیسی بن جعفر علوی که به همراه علی بن زید در سال ۲۵۵ هـ. ق در «کوفه» قیام کرد.

۱۲. علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) که در سال ۲۵۶ هـ. ق برای دومین بار در «کوفه» قیام کرد.

۱۳. ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) معروف به ابن صوفی که در سال ۲۵۶ هـ. ق در «مصر» قیام کرد^(۱۷۲).

این تصویر فشرده ای از تحركات انقلابی بود که بر ضد حاکمانی که بر کرسی خلافت نشستند، به نام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حکومت کرده و از دین و سنت پیغمبر فرسنگ ها فاصله داشتند به وقوع می پیوست.

حال در چنین شرایط عام سیاسی و فتنه های عقیدتی و دینی که خلفا برمی انگیخته و فرهنگ های وارداتی آن را شعلهور می ساختند، جامعه اسلامی از نظر کلی به چه درمان هایی نیاز داشت. و به خصوص گروه شیعیان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که رفته رفته به زمان غیبت - که پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) از آن خبر داده بودند - نزدیک شده، آرام آرام علایم رسیدن آن ظاهر شده و شرایط و اسباب آن فراهم گشته بود، چه نیازهایی داشتند؟ این سؤالی است که به خواست خدا در بخش های بعدی آن را به بحث خواهیم گذاشت.

قسمت چهارم

بخش نخست

نیازهای دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

بخش دوم

امام هادی (علیه السلام) و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

بخش سوم

حضرت امام هادی(علیه السلام) در مسیر جاودانگی

بخش چهارم

مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی (علیه السلام)

بخش نخست

نیازهای دوره حضرت امام هادی (علیه السلام)

پس از این که ویژگی های مهم عصر حضرت امام هادی (علیه السلام) را شناختیم، اکنون می توانیم به بررسی نیازهای جامعه در آن عصر و زمان پردازیم، ما این نیازها را در دو سطح به بحث خواهیم نشست.

سطح اول: نیازهای کلّ جامعه اسلامی.

سطح دوم: نیازهای جامعه شیعه به صورت خاصّ.

اما ابتدا مقدّمه ای کلی برای هر دو زمینه بیان می داریم.

حضرت امام علی بن محمد هادی (علیه السلام) امامت را پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام جواد (علیه السلام) در سال ۲۲۰ هـ. ق به عهده گرفت. آن حضرت در هنگام تصدّی منصب امامت هنوز به سنّ بلوغ نرسیده و عمر شریفش حداکثر ۸ سال بوده است. البته آن حضرت در به عهده گرفتن منصب امامت در سنین پایین، مانند پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد (علیه السلام) بوده است.

چرا که حضرت امام جواد (علیه السلام) نیز پس از شهادت پدرش حضرت امام رضا (علیه السلام) امامت را در سنّ کودکی به عهده گرفته است. خود این مسأله، یعنی به امامت و رهبری رسیدن يك نفر در زمان کودکی آثار و فواید دینی، سیاسی و اجتماعی چندی داشته است که به بیان برخی از آنها می پردازیم:

اثر اول

اهل بیت (علیهم السلام) بدین وسیله، توانستند علاوه بر دلایل عقیدتی بر امامت خود که همان روایات و تصریحات پیامبر اکرم درباره امامت ایشان است، همچنین شایستگی عملی که در اداره امور مسلمین و رهبری فکری و عملی عالم اسلام از خود بروز داده بودند، به دلیل تازه ای برای صحّت مدّعی امامت خود دست بیابند.

ائمه (علیهم السلام) بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) با هدف در امان نگه داشتن امت اسلام از آمیختگی فکری و از هم گسیختگی فرهنگی که بعد از فتوحات اسلامی در اثر

گشایش درهای فرهنگی به روی فرهنگ های جدید رفته رفته پدید می آمد، فعالیت های خود را به سمت تربیت نسل های پیشگام متوجه ساختند تا امت اسلام را از پیامدهای این رویداد در امان دارند.

چنین بود که به رغم همه برنامه ریزی هایی که امویان و پیروان آنان برای بازگرداندن جاهلیت با همه مظاهر آن به زندگی جدید اسلامی انجام داده بودند، برتری فکری و پیشگامی علمی به سمت اهل بیت (علیهم السلام) بازگشت.

امام زین العابدین (علیه السلام) و فرزندش امام باقر (علیه السلام) که به شکافنده دانش معروف شد، همچنین فرزندزاده اش امام جعفر صادق (علیه السلام) که حتی پیشوایان مذاهب اربعه و دیگران، همه و همه، در جای جای عالم اسلام به مرجعیت علمی و روحی آن حضرت سر تسلیم فرود آورده اند، عملاً و به صورتی کاملاً محسوس و ملموس ثابت کردند که اهل بیت (علیهم السلام) شایستگی پیشگامی فکری جامعه را که در حقیقت روح، پیشگامی و پیشوائی سیاسی و اجتماعی آن است دارا می باشند. صرف نظر از روایات صحیح و صریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبنی بر این که آنان خلفای واقعی آن حضرت می باشند.

این پیشگامی اهل بیت (علیهم السلام) در عصر دو امام بزرگوار، حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا (علیهم السلام) همچنان استمرار یافته و آثار اجتماعی و سیاسی خود را به جا گذاشته است. تا آنجا که می بینیم محبت اهل بیت (علیهم السلام) دوباره در دل مردم مستولی شده و می رفتند تا بنای زندگی اسلامی خود را با تکیه بر مقام والا و ارزش های آن بزرگواران برپا دارند. این مسأله به هیچ وجه برای حاکمان دولت عباسی قابل تحمل نبود. کما این که می بینیم هارون الرشید نتوانست وجود امام کاظم را تحمل کند. چرا که وی او را رقیب اصلی خود می دانست. به همین دلیل بود که پس از زندانی کردن امام کاظم (علیه السلام) آن حضرت را به واسطه سم به شهادت رساند.

و همچنان که پسرش مأمون نیز حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را تحمل نکرد. البته سیاست مأمون با سیاست گذشتگان خود فرق داشت. وی کوشید تا امام را در اختیار خود درآورد. ابتدا سعی کرد تا با مجبور کردن آن حضرت به قبول ولایت عهدی، اعتماد مردم را از آن حضرت سلب نماید. چرا که طبق برنامه او لازم بود تا امام رضا (علیه السلام) در نظر مردم به عنوان شخصی حریص بر قدرت و حب دنیا نشان داده شود، و این صفت، صفت همه خلفا و پادشاهان بنی امیه و بنی عباس بود. اما پس از این که به واسطه هوشیاری امام رضا (علیه السلام) از این امر مأیوس شد، تصمیم

گرفت برای خاموش کردن نور امامت حضرت رضا(علیه السلام) از طریق دیگری وارد شود. وی مناظرات و گفتگوهای علمی سختی برای آن حضرت به اجرا درآورد. اما باز نیز شکست خورد.

پس از این که همه اقدامات مأمون در راه ساقط کردن شخصیت امام رضا(علیه السلام) و ترور شخصیت آن حضرت نافرجام ماند، تصمیم گرفت تا به صورت فیزیکی آن حضرت را ترور کرده، از سر راه خود بردارد، تا با این کار بزرگترین رقیب خود را از میدان به در کرده باشد؛ چرا که امام رضا(علیه السلام) مانند بسیاری از مسلمانان بر این عقیده بود که مأمون مستحقّ خلافت نیست و خلافت لباسی است که خداوند متعال آن را بر اندام هر کس که بخواهد می پوشاند و برگزیدگان خداوند برای پوشیدن لباس خلافت از میان مردم همان اهل بیت رحمت و رسالت(علیهم السلام) می باشند.

مأمون نه تنها فاقد پایگاه شرعی، بلکه فاقد پایگاه مردمی نیز بود، در حالی که در همان وقت، حضرت امام رضا(علیه السلام)، خصوصاً بعد از قبول ولایت عهدی نه تنها از دل و جان مردم سقوط نکرد، بلکه ستاره بختش نورانی تر شده، خصوصاً بعد از مناظرات علمی که برای آن حضرت ترتیب داده شد، علاوه بر داشتن پایگاه شرعی، به پایگاه مردمی نیز بیش از پیش دست یافت.

مأمون علیرغم هوش و پختگی سیاسی که داشت، توانایی مقابله با مکر الهی را نداشت، همین مسأله بود که وی را فریفته و به سمت ترور حضرت امام رضا(علیه السلام) کشید.

در این مرحله بود که امامت زود هنگام حضرت امام جواد(علیه السلام) در سنّ کودکی پدید آمد تا برگی نو و دلیلی روشن تر و مستحکم تر بر شایستگی اهل بیت(علیهم السلام) برای رهبری جامعه اسلامی پدید آمده باشد. دلیلی که همه مسلمانان، از حکام گرفته تا مردم عادی به خوبی آن را لمس می کردند. چنین امامتی تهدیدی جدّی بود که هم نمی شد از آن صرف نظر کرد، و به هیچ ترتیب هم نمی شد با آن روبرو شد. مأمون حضرت امام جواد(علیه السلام) را به انواع و اقسام مباحثات و مناظرات علمی واداشت، و یقین کرد که هیچ راهی برای مقابله و مواجهه با امام جواد(علیه السلام) ندارد و همه تلاش هایش در برابر آن حضرت محکوم به شکست است. اما مسأله این بود که وی هیچ گونه بهانه ای برای کشتن آن حضرت در دست نداشت.

اما معتصم دستان خود را به این جنایت هولناک آلوده کرد و حضرت امام جواد(علیه السلام) را در عنفوان جوانی در حالی که سنّ آن حضرت از بیست و پنج سال بیشتر نبود

به شهادت رساند. این گونه بود که ایام امامت امام جواد(علیه السلام) بیش از هفده سال به طول نینجامید.

به شهادت رساندن امام جواد(علیه السلام) در این شرایط، بیانگر عمق استیلای روحی و علمی امام جواد(علیه السلام) در جامعه بوده است. چرا که وی در همان سن کم از نظر روحی، علمی و رهبری پیشوا و سرکرده اهل بیت(علیهم السلام) بوده است. آنجا که دانشمندان مسلمان در برابرش سر تعظیم فرود آورده و گذشته از تعلق خاطر آن دسته از امت که جزو پیروان حضرت نبودند، دل های شیعیان و محبانانش به او پیوند خورده، تعداد زیادی از مسلمانان به ولایت او درآمده بودند.

وگرنه چه دلیلی داشت که خلفا برای به شهادت رساندن او این قدر عجله به خرج بدهند، در حالی که آن حضرت هیچ گونه قیام، حرکت و انقلابی بر ضد نظام حاکم انجام نداده بود؟!!

در چنین شرایطی بود که امامت زود هنگام حضرت امام هادی(علیه السلام) به وقوع پیوست، و از مناظرات و امتحان های سخت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی سربلند بیرون آمد. بدین ترتیب آیا می توان باور داشت که حکام و خلفای پس از زمان معتصم بعد از دیدن این سیطره و استیلای روحی و علمی اهل بیت(علیهم السلام) بر جامعه اسلامی، آن بزرگواران را راحت و آزاد بگذارند؟ در حالی که آن خلفا به خوبی می دانستند که لباس خلافت پیغمبر و مقام رهبری امت اسلام را در حالی پوشیده و اشغال کرده اند که این لباس و جایگاه تنها مخصوص اهل بیت(علیهم السلام) بوده است. همان اهل بیتهایی که از خود آن ها و جد بزرگوارشان روایات به حد شهرت رسیده بود که پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تنها آنان برای این جایگاه دینی و سیاسی منصوب شده اند.

آنان شایستگی علمی، فکری و روحی خود را برای به دست گرفتن رهبری جامعه و اداره شئون مسلمین ثابت کرده، بر دل و فکر مردم استیلا پیدا کرده بودند.

اینجاست که نقطه جدایی روشنی بین این دو خط، یعنی خط حکام و خلفا و خط اهل بیت(علیهم السلام) آشکار می شود.

حاکمان عصر امام هادی(علیه السلام) نیز مانند پدران و گذشتگان خود همواره پیرو سیاست «سرکوب همه رقبا» بوده اند. آنان وجود یک رقیب حقیقی و مقتدر را در جامعه، حتی اگر آن شخص مبادرت به قیامی علیه آنان نکرده، وجودش در پشت پرده انقلاب هایی که گاه به وقوع می پیوست به اثبات نرسد، احساس می کردند. بدین

ترتیب باید حال کسی را که در عمل بر ضدّ آن ها قیام کند، در نظر آنان و طبق معیار هایشان قیاس کرد.

و چنان که پیشتر دانستیم، امام هادی(علیه السلام) در همه مراحل زندگی شریفش که در مدینه جدّش یا در سامرا گذراند، تحت مراقبت شدید حکومت قرار داشته است. آنان تا آنجا که توانستند آن حضرت را مورد اذیت و آزار قرار داده جام های غصه و اندوه را مدام به حضرتش نوشاندند. گاهی برای در اختیار گرفتن آن حضرت اقدام کرده و گاه برای نابود کردن مقام دینی آن حضرت سعی نمودند. آنان به هر طریقی که توانستند خواستند آن حضرت را خوار و حقیر دارند. گاه آن حضرت را از شهر و دیار خود طلبیده، تحقیرش کردند، گاه آن حضرت را تحت مراقبت های شدید قرار دادند، گاه به زندانش انداخته و به دفعات برای ترور آن حضرت اقدام کردند، که این مسائل در طول حدود سی و پنج سال از عمر مبارك آن حضرت به صورت های گوناگون ادامه داشته است.

آیا امام هادی(علیه السلام) در چنین شرایطی و از چنین حاکمانی می بایست انتظاری غیر از این می داشت؟ حال باید دید در فرصت کمی که بسان ابر در گذر بود و با وجود چنین شرایط سختی آن حضرت چه کاری می توانست انجام بدهد؟ و کدام عملیات مناسب تر بود تا آن حضرت برای اقدام به آن قیام نماید؟

پس اگر بخواهیم نیازهای این مرحله از زندگی امام هادی را در هر دو زمینه بررسی کنیم، باید این حقایق را در نظر بگیریم.

اثر دوّم

امامت زود هنگام حضرت امام جواد(علیه السلام) که به دنبال آن امامت زود هنگام فرزندش امام هادی(علیه السلام) را به دنبال داشت دارای جنبه دیگری نیز بود، و آن رابطه محکم و استوار این امامت های زود هنگام با قضیه حضرت امام مهدی منتظر(علیه السلام) بود که به زودی امامت را در شرایطی بسیار سخت به عهده می گرفت، و سنّ آن حضرت در ابتدای امامت از سنّ این دو امام(علیهم السلام) نیز کمتر بود. چرا که این مطلب را پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و امامان اهل بیت(علیهم السلام) قبلاً خبر داده بودند.

مقدمه چینی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به تبعیت از قرآن کریم در رابطه با قضیه مصلح جهانی اسلام و تصریح آن حضرت به این که آن مصلح جهانی از فرزند زادگان حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) از فرزندان فاطمه و علی به دنیا

خواهد آمد و این که او نهمین فرزند از فرزندان حسین شهید(علیه السلام) می باشد يك ضرورت بود که اعتقادات اسلامی آن را بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واجب می کرد. چرا که مصلح جهانی نقطه تابش نور امید بوده، در سیاه ترین و ظالمانه ترین شرایطی که بر امت اسلام می گذشت تنها نقطه امیدواری بزرگ آنان بود. شرایطی که پس از وفات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)مسلمانان را در بر گرفت این اخبار و روایات پیش از موعد را تأیید نمود.

این مقدمه چینی وسیع پیامبر در رابطه با حتمیت ظهور حضرت مهدی(علیه السلام)ولادت، غیبت، ظهور، علایم ظهور، عدل و حکومت اسلامی نمونه ای که آن حضرت برپا خواهد ساخت، در طی روایات فراوانی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل شده که تعداد آن روایات، در نزد شیعه و اهل سنت به بیش از پانصد روایت می رسد.

ائمّه و پیشوایان از اهل بیت(علیهم السلام) نیز در طول دو قرنی که میان وفات پیغمبر اکرم و غیبت حضرت مهدی(علیه السلام)طول کشیده است بنا به روش جدّ بزرگوار خود، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عمل کرده و همواره در جهت تأکید این اصل، تأیید آن و مستقر کردن آن در دل و جان مردم تلاش کرده و این اعتقاد را به عنوان یکی از عقاید حتمی مسلمانان در آوردند. اعتقاد به این اصل، گذشته از شیعیان و موالیان اهل بیت(علیهم السلام)و پیروان آنان، در میان سایر مسلمانان نیز همچون میدان مینی ظالمان را با خطر مرگ و نیستی مواجه ساخته بود که می توانست آن ها و خطّ انحرافی آن ها را از میان بردارد. چرا که این اصل، منبع پرتو افشانی نور امید و هدایت برای همه مسلمانان بوده، باعث ترس و وحشت ظالمانی بود که به ناحق بر گرده مسلمانان سوار شده بودند. تا آنجا که اگر اهل بیت(علیهم السلام) جز تأکید بر این اصل اعتقادی، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند و از نظر سیاسی هیچ تحرّکی بر ضدّ حاکمان ستمگر نمی کردند، اعتقاد به همین اصل و ترویج آن، در نظر حاکمان برای از میان برداشتن آنان کافی بود. چرا که اعتقاد به این اصل و گسترش آن در میان مردم خواب را از چشمان آنان گرفته بود.

اما از سوی دیگر حاکمان مجبور بودند تا افکار عمومی دنیای اسلام را نیز رعایت کنند و این مسأله مانع از آن بود تا آنچه را که در دل داشته و در سر می پروراندند به موضع اجرا درآورده، به برنامه ریزی آشکار علیه اهل بیت(علیهم السلام)بپردازند، و این همان اراده خداوندی بود که بالاتر از اراده آنان بود. البته آنان در عین حال از توطئه های پنهان برای توجیه کشتن و از میان برداشتن هر يك از امامان اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فروگذار نمی کردند.

آنان درباره حضرت امام حسین(علیه السلام) این گونه شایع کردند که از دین جدّ خود خارج شده است و قتلش واجب است، در حالی که او کسی بود که می خواست امتّ جدّ خود را اصلاح نماید.

حضرت امام کاظم(علیه السلام) و امامان پیش از آن حضرت نیز همواره متّهم بودند که برای قیام بر علیه حکومت مرکزی برنامه ریزی کرده و طرفدارانشان از اطراف و اکناف مملکت اسلامی برای آن ها پول می آورند.

در باره حضرت امام رضا و امام جواد(علیهمما السلام) نیز علیرغم این که مأمون می دانست در ترور حضرت امام رضا(علیه السلام) متّهم اصلی است و معتصم هم دختر مأمون را برای ارتکاب جنایت ترور حضرت امام جواد(علیه السلام) مأمور کرد، [و این مطلب از چشم امت اسلام به دور نخواهد ماند] اما این دو امام بزرگوار به شکلی بسیار حيله گرانه و پلید به دست این دو تن به شهادت رسیدند.

در عین حال پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به خاطر آرزوهایی که برای آینده امتّ اسلامی داشتند، امتّی که به تقدیر الهی می بایست امتّی شاهد و میانه باشد که عقب ماندگان خود را به حدّ او برسانند و پیشی گرفتگان باز گردند تا این که به اصول و معیارهای آن رسیده، در نتیجه پرچم «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در چهار گوشه زمین برافراشته شده، دین حقّ علیرغم اکراه کافران بر همه ادیان پیروز و مسلط گردد، مسأله اسلامی انتظار حضرت امام مهدی(علیه السلام) و اعتقاد به وجود و ظهور آن حضرت و اصلاح امور جهان به دست آن حضرت را به گونه ای مطرح کردند که به عنوان يك نقطه اساسی در اعتقادات اسلامی مطرح شده و به عنوان یکی از اصول تغییر ناپذیر دین اسلام معرفی شود.

اهل بیت(علیهم السلام) برای به پا داشتن این اصل قرآنی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مبیّن آن بوده و اهل بیت آن حضرت بر آن اعتماد کرده و چون يك خطّ مشی اصولی و کلی سعی در تثبیت آن در دل و جان مسلمانان داشتند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند. شاهد این مطلب کتاب هایی است که دانشمندان در رابطه با «ملاحم» یعنی اخبار غیبی مربوط به زمان غیبت و ظهور حضرت امام زمان(علیه السلام)، به شکل قابل توجّهی در قرن اوّل و دوّم هجری تألیف کرده اند.

نام حضرت امام مهدی(علیه السلام) بیش از دو قرن قبل از ولادتش در فرهنگ اسلامی می درخشیده، راویان اخبار، اهداف، ویژگی ها، نسب و هر چه را که رابطه ای با ظهور آن حضرت داشته است نقل می نمودند.

این تبلیغات به مدت دو قرن و نیم ادامه داشته و مسلمانان همواره این اخبار و روایات را شنیده و متون این روایات را نسل بعد از نسل برای یکدیگر نقل کرده، گاه حتی این روایات را به صورت مستقل جمع آوری و تألیف نموده اند.

واقعیت این است که در عصر امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) و امامان پس از آن ها به تأکید بر مسأله امام مهدی(علیه السلام) اهمیت ویژه ای داده شده است. هنگامی که روایات امام صادق(علیه السلام) را که درباره حضرت مهدی(علیه السلام) صادر شده است به تنهایی شماره می کنند، تعداد آن ها به حدود سیصد روایت می رسد، و در دهه های بعد از زمان امام صادق نیز تأکید بر این مسأله از سوی اهل بیت(علیهم السلام) همچنان ادامه داشته است.

حال باید دید این واقعیت از نظر سیاسی و اجتماعی چه پیامدهایی داشته، از چنین قضیه ای انتظار چه تأثیری بر دل و جان مسلمانان می رفته است؟ در همین رابطه حدیثی از امام حسن عسکری(علیه السلام) به دست ما رسیده است که در تأیید همین حقیقت بزرگ است و بسیار شایسته است آن را بررسی کرده و در آن تأمل کنیم.

«ابومحمد بن شاذان - علیه الرحمه - گوید: ابو عبد الله بن حسین بن سعد کاتب(رضی الله عنه) بر ما حدیث کرد که ابومحمد حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) فرمود: بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند:

یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حق در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادعای خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد.

دومین دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شك نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم(علیه السلام) به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند^(۱۷۳).

از همین جا می توان دریافت که چه سرّی در عجله حکام برای کشتن ثلث پایانی ائمه دوازده گانه(علیهم السلام) از اهل بیت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بوده است.

همچنان که می توان از همین روایت شریف دریافت که چه سرّی در مراقبت شدید خلفا از اهل بیت(علیهم السلام) وجود داشته، تا جایی که حتی در خانه آنان جاسوس گذاشته و

به شکل گسترده ای از جاسوسان زن، برای دست یابی به کنترل دقیق و فراگیر آنان استفاده می کرده اند.

بلکه حال می توانیم سرّ این مطلب را که امامان بعد از حضرت امام صادق(علیه السلام) از زن های هاشمی و معروف و مشهور به دنیا نیامده اند کشف نماییم. چرا که این امامان بزرگوار(علیهم السلام) از کنیزانی پاك، عقیف و برگزیده به دنیا می آمده اند، و برای همین مطلب مهم بود که این امامان بزرگوار هیچ کدام مولود ازدواجی رسمی و علنی نبوده اند. به همین دلیل بود که این امامان پس از ولادت از سوی حتّی خواصّ و معتمدان از اصحاب اهل بیت(علیهم السلام) چندان مورد توجّه نبوده اند.

تنها در زمانی حاکمان متوجّه این فرزندان که امامان آینده بودند می شدند که امام قبلی برای امامت او و مطرح کردن اسم او در ساحت جامعه به تدریج برنامه ریزی و مقدّمه چینی می کرد، و بدین وسیله بود که فرصت ترور و کشتن امام بعدی از حاکمان گرفته می شد.

شاهد این مدّعا این است که وقتی آن فرزندان، مورد توجّه مردم واقع شده و جان ها و دل ها به سوی او گرایش پیدا می کرد، تازه فتنه دائم دستگاه های دشمن در برابر او شروع به کار می کرد.

ایوب بن نوح گوید: به حضرت رضا(علیه السلام) عرض کردم: ما خیلی امید داریم که صاحب این امر، یعنی آن کس که خداوند به دست او جهان را اصلاح می کند شما باشید، و خداوند امر خلافت را بدون شمشیر و خون ریزی در اختیار شما قرار دهد. چرا که می بینیم مردم به عنوان ولایت عهدی با شما بیعت کرده اند و سگه به نام شما ضرب شده است، امام رضا(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند:

هر کدام از ما اهل بیت که مردم برای او نامه های بسیار نوشته، درباره مسائل شرعی و اجتماعی از او سؤال کرده، مورد توجّه جامعه قرار گرفته، پول به سمت او حمل شد، ناگهان [به صورتی مشکوک] در بستر بیماری افتاده و از دنیا رفت. تا این که خداوند عزّوجلّ برای این امر مردی برانگیزد که آن چنان مخفی و دور از دیدگان باشد که حتّی ولادت و رشد و نموّ او نیز در خفا به انجام رسد^(۱۷۴).

امام کاظم(علیه السلام) و امام رضا(علیه السلام) در سنّ پنجاه و پنج سالگی از دار دنیا رفته، به شهادت رسیدند. امّا می بینیم که امام جواد(علیه السلام) در بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است، و هیچ کدام از آن ها نیز به واسطه بیماری از دنیا نرفته اند، بلکه آنان در

نهایت صحت و سلامت بدنی بودند، تا آنجا که صحت و سلامت جسمی آن ها خود عاملی برای تحریک حسادت حاکمان عباسی بود که نسبت به آنان حسادت می‌ورزیدند.

در چنین شرایطی امام جواد(علیه السلام) با امامت زود هنگام خود که پدیده ای بی همتا بود و زبان به زبان در میان دوست و دشمن نقل می‌شد، در امر رهبری الهی و ربّانی به نوعی رکورد شکنی دست یافته، امت اسلام را به یاد کلام خداوند متعال در قرآن کریم انداخت که: خداوند در مرحله صباوت و خردسالی به یحیی و عیسی کتاب و حکم و نبوت را اعطا کرده است.

بلکه اکنون امت اسلام با تمام وجود لمس می‌کرد و می‌دید طفلی که هنوز دهه اول زندگی را پشت سر نگذاشته بر عقل و دل میلیون ها نفر از مردم مسلمان استیلا پیدا کرده است.

خود این نوع از امامت، زمینه سازی برای امامت امامانی بود که پس از او امر امامت را بر خلاف آنچه مردم در زندگی خود به آن عادت کرده بودند، در مرحله خردسالی به عهده می‌گرفتند.

امامت زود هنگام فرزند حضرت امام جواد، یعنی امام هادی(علیه السلام)، دومین مصداق این پدیده بی همتا بود که به زودی دیگر نه تنها چندان شگفت انگیز نمی‌نمود بلکه به خط رسالی اهل بیت نقش جدید و تأثیر گذاری بزرگی می‌بخشید. چرا که بدین وسیله پیروان مکتب اهل بیت از نمونه منحصر به فرد دیگری از این نوع امامت از میان ائمه اهل بیت(علیهم السلام) برخوردار می‌شدند.

حضرت امام مهدی(علیه السلام) که علیرغم کنترل شدید و در کمین بودن حاکمان ستمگر کار ولادت و امامت او به انجام رسید، مصداق سوّمی برای امامت زود هنگام در میان امامان دوازده گانه شیعه بوده، پس از انس گرفتن مردم با دو نمونه از این نوع امامت، دیگر در جامعه اسلامی عموماً و شیعی خصوصاً موجب شگفتی کسی نمی‌شد.

از همین رو بود که شرایط زمانی امام هادی(علیه السلام) شرایط انتقال از مرحله امامت آشکار به امامت پنهانی بود که می‌بایست از پس پرده غیبت امور جامعه را حلّ و فصل نماید و امت نیز می‌بایست به چنین امام پنهانی رو کرده، به امامت وی معتقد شده و علیرغم سختی شرایط، با وی تعامل نماید.

زمان امامت امام هادی(علیه السلام) تنها فرصتی بود که می‌شد در آن، امت را برای استقبال از شرایط جدید امامت آماده کرد. خصوصاً وقتی بدانیم که امام هادی(علیه السلام) هفتمین فرزند از نه فرزند امام حسین(علیه السلام) است که بناست مهدی موعود نهمین

آن‌ها باشد. یعنی امام هادی(علیه السلام) همان کسی است که باید از طریق برنامه ریزی يك ازدواج خاص و پنهان برای پسرش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اوضاع را برای ولادت نوه خود آماده نماید. چرا که تا زمان به دنیا آمدن آن موعود فاصله زمانی جداً کوتاهی بود که می‌بایست از آن برای يك آمادگی لازم و فراگیر نهایت استفاده بشود.

بنابراین فرصت برای قیام به این مسئولیت بسیار سنگین برای امام هادی(علیه السلام) بسیار کم و کوتاه بود. چرا که آن حضرت می‌بایست در کمال دقت و احتیاط از يك جهت، و تبلیغات عمومی از طرف دیگر، فرصت را از حاکمان ستمگر گرفته و مفهوم انتظار و آمادگی برای ظهور و قیام در برابر ستمگران را در میان امت تعمیق بخشد، و یا لاقلاً به وسیله پیروان مخلص خود بر مسلمانان اتمام حجت نماید.

از همین جا است که می‌بینیم امام هادی(علیه السلام) کاری بس بزرگ و سنگین بر عهده داشته است. چرا که باید با احتیاط کامل از برانگیخته شدن سوء ظن حاکمانی که در کمین او و فرزندان او نشسته بودند جلوگیری کند، تا بدین وسیله بتواند نقش خود را که همان محقق ساختن حلقه ارتباطی میان آنچه را که پدران بزرگوارش به انجام رسانده و آنچه را که فرزندان و فرزندزاده بزرگوارش می‌بایست به انجام برسانند بوده است، به بهترین شکل ایفا نماید. چرا که امام حسن عسکری(علیه السلام) بیش از شش سال مهلت امامت پیدا نکرد، که این کوتاه‌ترین مدت امامت در تاریخ اهل بیت(علیهم السلام) می‌باشد. چرا که امامت حضرت علی(علیه السلام) سی سال، امامت امام حسن(علیه السلام) ده سال، امامت امام حسین(علیه السلام) بیست سال، امامت امام زین العابدین(علیه السلام) سی و چهار یا سی و پنج سال، امامت حضرت امام باقر(علیه السلام) نوزده سال، امامت امام صادق(علیه السلام) سی و چهار سال، امامت حضرت امام کاظم(علیه السلام) سی و پنج سال، امامت امام رضا(علیه السلام) بیست سال، و امامت حضرت امام جواد(علیه السلام) به رغم کوتاهی عمر آن حضرت هفده سال، و امامت حضرت امام هادی(علیه السلام) سی و چهار سال به طول انجامیده است.

بدین ترتیب می‌توانیم همه فعالیت‌هایی که امام هادی(علیه السلام) انجام داده، مانند حضور دائم و مرتب در دار الخلافه، و مقام و منزلت بلندی که در نزد همه اصناف و طبقات جامعه، حتی امرا و وزرا و فرماندهان سپاه و کاتبان و همه مرتبطن با دربار از آن بهره‌مند گردید که توضیح آن در بخش‌های بعدی خواهد آمد، و همچنین همه اقداماتی که در رابطه با شیعیان و گروه صالح یاران خود انجام داد که آن را نیز در

بخش آینده به تفصیل به بحث خواهیم نشست، همه و همه را در تحت این شرایط و با در نظر گرفتن این هدف ارزیابی کنیم.

نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی(علیه السلام)

۱. اجتناب از مبارزه مستقیم با حاکمان و پرهیز از تحریک آنان.
۲. ردّ و باطل کردن تحریکات فکری و شبهه های دینی.
۳. هموردی علمی با حکومت و دانشمندان درباری.
۴. گسترش دایره نفوذ در دستگاه حاکم.

۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان

شیوه رفتاری حضرت امام هادی(علیه السلام) در طول مدّت امامتش دارای ویژگی خاصی بود، و آن شیوه، پرهیز از هر گونه تحریک و عدم مخالفت آشکار نسبت به حکومت بود. آن حضرت نسبت به اعمالی که آنان برای کنترل حضرتش به انجام می رساندند هیچگونه اعتراضی نمی کرد. این اعمال از فرستادن يك معلم [در اوان کودکی] برای تعلیم امام هادی(علیه السلام) آغاز شد. سپس، آن حضرت دعوت متوکل را برای رفتن به سامرا پذیرفتند. امام هادی(علیه السلام) بارها و بارها اجازه دادند تا منزل ایشان در مدینه و سامرا مورد بازرسی و تفتیش قرار گیرد، بلکه آن حضرت پا را فراتر گذاشته، به متوکل اطمینان می دادند که قصد هیچ گونه انقلاب و قیامی بر ضدّ او را ندارند. مانند روزی که متوکل نیروها و توان نظامی خود را در يك رژه یا مانور به نمایش می گذاشت. وی حضرت امام هادی(علیه السلام) را در این مراسم حاضر کرد تا تلویحاً به آن حضرت بفهماند که چه مقدار نیروی نظامی در اختیار دارد، تا کسی از خاندان امام هادی(علیه السلام) به فکر قیام علیه خلیفه نیفتد. امام هادی(علیه السلام) رو به او کرده و فرمودند:

ما در رابطه با امور دنیوی هیچگونه مناقشه و جدالی با شما نخواهیم کرد. ما آن قدر مشغول به امر آخرت هستیم که دیگر دنیا برای ما ارزشی ندارد. پس درباره آنچه که به آن فکر می کنی نگران نباش^(۱۷۰).
متوکل علیرغم بازرسی های ناگهانی و بسیاری که از خانه امام هادی(علیه السلام) به عمل آورد نتوانست به هیچگونه مستمسکی بر ضدّ امام هادی(علیه السلام) دست یابد.

و دیدیم که امام(علیه السلام) چگونه در کنار اجتناب از این تحریک ها از نصیحت، ارشاد و موعظه متوکل نیز خودداری نمی کردند.

ابن شهر آشوب با سند خود از ابو محمد فحّام روایت می کند که گفت: متوکل روزی از «ابن جهم» پرسید: شاعرترین مردم چه کسی است؟ ابن جهم شاعرانی را از عهد جاهلیت و اسلام برشمرد. سپس متوکل همین سؤال را از امام هادی(علیه السلام) نمود. امام هادی پاسخ دادند: شاعرترین مردم به نظر من «حمّانی»^(۱۷۶) می باشد. آنجا که می گوید:

«گروهی از قریش به کشیدگی گونه ها و انگشتان خود بر ما فخر فروختند.»
«پس هنگامی که ما بر سر این مطلب با آنان نزاع کردیم، بانگ عبادتگاه ها اذان بر حقانیت ما و برتری ما نسبت به آن ها گواهی داد.»
«تو ما را ساکت و آرام می بینی، اما گواه ما هر روز با بانگ بلند در هر مسجدی به فضیلت و برتری ما بر آن ها شهادت می دهد.»
«چرا که رسول خدا احمد جدّ ما و ما چون ستارگانی درخشان، فرزندان او هستیم.»^(۱۷۷)

متوکل پرسید: ای ابوالحسن، بانگ عبادتگاه ها دیگر چیست؟
امام هادی(علیه السلام) پاسخ دادند: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله»، آیا او جدّ من است یا جدّ تو؟

متوکل خندید و گفت: جدّ تو است، تو را از او جدا نمی کنم.^(۱۷۸)
امام هادی(علیه السلام) نیز چنانکه دیدیم علیرغم دشمنی آشکار متوکل با علویان، هیچگاه از جواب دادن به مسائل مشکل علمی که برای دستگاه حکومتی ایجاد اشکال می کرد خودداری نکرده، بلکه پا را فراتر گذاشته و هنگامی که همه پزشکان از معالجه متوکل مأیوس شده بودند، دوایی کارساز برای رفع ناراحتی او تجویز نمود^(۱۷۹).

۱۷۶. لازم به ذکر است این شخص که امام هادی(علیه السلام) از او اینچنین تعریف کرده است از بزرگان بنی هاشم بوده نام و نسب او علی بن محمد حمّانی شاعر، ابوالحسن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین(علیهم السلام) م. ۳۰۱ هـ. ق می باشد طالبان می توانند به المجدی/ ۱۸۵ و الغدیر/ ۳ / ۵۷ مراجعه کنند.

۱۷۷.

لقد فاخرتنا من قریش عصابة *** بمدّ خود و امتداد أصابع
فلما تنازعنا المقال قضی لنا *** علیهم بما نهوی نداء الصوامع
ترانا سکوتاً و الشّهد بفضلنا *** علیهم جهیر الصوت فی کل جامع
فإن رسول الله احمد جدّنا *** ونحن بنوه كالنجوم الطوالع
۱۷۸. امالی طوسی/ ۲۸۷ ح ۵۵۷، مناقب آل ابی طالب/ ۴ / ۴۳۸.
۱۷۹. ربك کافی ۱ / ۴۹۹.

۲. ردّ تحریکات فکری و شبهه های دینی

دیدیم که در عصر حضرت امام هادی(علیه السلام)، امت اسلام مبتلا به مسائلی نظیر خلق قرآن و شبهات مستمری در رابطه با مسائل جبر و تفویض و اختیار مواجه بوده است.

امام هادی(علیه السلام) در بیان چگونگی معالجه این امراض فکری به صورتی هوشمندانه و جدی همکاری داشته است. نامه ای که از حضرت امام هادی(علیه السلام) برای اهل اهواز صادر شده است، دربر دارنده ردّ علمی و مفصل شبهه جبر و تفویض بوده و شیوه بدیع حضرت امام هادی(علیه السلام) را در مقام ردّ نظریات باطل به خوبی نشان می دهد. همچنین از آنجا که مسأله غلو و تصوّف از پدیده های انحرافی جامعه اسلامی آن روزگار بوده است، امام هادی(علیه السلام) با این هر دو پدیده به گونه ای مناسب برخورد نموده است^(۱۸۰).

۳. همآورد خواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته

به جا آوردن امتحانات و آزمایش های علمی از پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) کوتاهترین راه برای حاکمان بود، تا بدانند آنان، تا چه اندازه از شایستگی علمی که یکی از شرایط امامت و پیشوایی است برخوردار می باشند، و همین کار کوتاهترین راه برای اهل بیت(علیهم السلام) بود تا درخشش علمی خود را در جامعه اسلامی به ظهور برسانند.

از همین جا بود که حکومت پس از اجرای هر گونه آزمایش علمی سعی در مخفی نگهداشتن و پوشاندن آن می کرد تا پیروان اهل بیت نتوانند از این برگ برنده مهم بر ضدّ نظام حاکم استفاده کنند.

اما در عین این مخفی کاری، منابع تاریخی متن این آزمایش های علمی را ثبت و ضبط نموده اند. که در آن مطالبی یافت می شود که کاملاً بر ردّ قاطع اهل بیت(علیهم السلام) بر همه همآوردهای علمی که برای آن ها در نظر گرفته شده و پیروزی ائمه(علیهم السلام) در این میدان دلالت دارد. پیروزی ای که مرجعیّت دینی امت اسلام را به آن ها برمی گرداند.

۱۸۰. رجوع کنید به بخش سوّم از قسمت اوّل همین کتاب، بحث بر حذر داشتن امام هادی(علیه السلام) از بحث کردن با صوفیان. همچنین به مبحث امام هادی(علیه السلام) و غالیان در بخش دوّم از قسمت چهارم این کتاب مراجعه نمایید.

اکنون نمونه ای از این آزمایش های علمی که یحیی بن اکثم در زمان متوکل به آن مبادرت کرده و سپس سعی در پنهان کردن آن نمود، از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

ابن شهر آشوب روایت می کند: متوکل به ابن سگیت گفت: در حضور من از ابن الرضا مسأله ای سخت سؤال کن. ابن سگیت از آن حضرت پرسید: چرا خداوند متعال حضرت موسی را با معجزه عصا و حضرت عیسی(علیه السلام) را با معجزه بهبود بخشیدن کور مادرزاد و بیماری پیسی و زنده کردن مردگان مبعوث کرده و حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را با قرآن و شمشیر به نبوت مبعوث نموده است؟
حضرت امام هادی(علیه السلام) در جواب او فرمودند:

خداوند متعال حضرت موسی(علیه السلام) را در زمانی با عصا و ید بیضا بر مردم مبعوث کرد که غالب اهل آن زمانه به سحر و جادوگری روی آورده بودند. به همین دلیل خداوند متعال هم به موسی معجزه ای داد تا بتواند بر سحر آن ها غلبه کرده، آنان را مبهوت نموده و حق را بر آنان ثابت نماید.

همچنین حضرت عیسی(علیه السلام) را با معجزه شفا دادن کور مادرزاد و بیمار پیس و زنده کردن مردگان، در زمانه ای مبعوث نمود که در آن زمان اکثریت مردم به دنبال دانش پزشکی بودند. به همین دلیل معجزه ای که خداوند متعال به حضرت عیسی(علیه السلام) داده بود شفا دادن بیماری هایی بود که پزشکان آن زمان از شفای آن عاجز بوده و یا زنده کردن مردگان، که همواره همه پزشکان دنیا از آن عاجز هستند، البته انجام این معجزات با اذن خداوند متعال بوده است. و آن حضرت به وسیله این معجزات بر آن ها غالب شده و آنان را شکست داد.

اما حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را در زمانه ای با قرآن و شمشیر مبعوث نمود که اغلب مردم آن زمان با شعر و شمشیر سر و کار داشتند. بنابراین خداوند متعال هم قرآنی درخشنده و شمشیری پیروزمند به آن حضرت عنایت کرد تا به وسیله آن شعر و شمشیر آن ها را مقهور و مبهوت ساخته و حق را بر آنان اثبات نماید.

ابن سگیت گفت: اکنون حجّت و دلیل حقانیت چه چیزی است؟

امام هادی(علیه السلام) پاسخ دادند: «العقل، يعرف به الکاذب علی الله فیکذب»؛ میزان سنجش حق و باطل در روزگار ما عقل است. که به وسیله آن کسی که بر خداوند متعال دروغ ببندد شناخته شده و تکذیب می شود.

بعداً یحیی بن اکثم گفت: ابن سگیت را چه به مناظره کردن با ابوالحسن هادی؟! چرا که ابن سگیت عالم در فن شعر و لغت است، سپس خود کاغذی برداشت و در آن مسائلی را مطرح کرد، حضرت امام هادی(علیه السلام) جواب آن مسائل را به ابن سگیت املا

کردار ظاهر عبارت بر می آید که یحیی بن اکثم این سؤالات را از ابن سکیت پرسیده و امام هادی(علیه السلام) به یاری ابن سکیت که شیعه بوده است آمده است^(۱۸۱).

در روایت دیگری آمده است که این سؤال ها را ابن اکثم برای موسی بن محمد بن رضا، برادر امام هادی(علیه السلام) نوشته و فرستاده است. البته پر واضح است که بدون شك مقصود وی از این سؤال ها خود حضرت امام هادی(علیه السلام) بوده است، و به همین دلیل بوده که آن سؤال ها را به نزد برادرش حضرت امام هادی آورده و آن حضرت جواب آن ها را داده است، اکنون به متن روایت توجه کنید:

از موسی بن محمد بن رضا(علیه السلام) روایت شده است که گفت: یحیی بن اکثم را در دار الخلافه دیدم. وی از من درباره چند مسأله سؤال کرد. من به نزد برادرم علی بن محمد حضرت امام هادی(علیهما السلام) رفتم. بین من و برادرم صحبت هایی در رابطه با مواظب صورت گفت که مرا واداشت تا در اطاعت او درآیم [گویا تا آن زمان او به امامت برادر خود اعتقاد نداشته است!] سپس به او گفتم: خداوند مرا فدای تو کند. ابن اکثم نامه ای نوشته و در آن از مسائلی پرسیده است تا من رأی و نظرم را درباره آن ها بیان کنم، امام هادی(علیه السلام) خنده ای کرده و فرمودند: آن مسائل چیست؟
گفتم:

وی در نامه خود از من درباره کلام خداوند متعال: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ); کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم»^(۱۸۲) سؤال کرده است که آیا پیامبر خدا حضرت سلیمان محتاج به علم آصف بن برخیا بوده است؟

همچنین درباره کلام خداوند متعال: (وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا); و پدر و مادرش را به تخت برنشاند، و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند^(۱۸۳) سؤال کرده است که آیا یعقوب و پسرانش که پیغمبر بودند به یوسف سجده کردند؟

همچنین درباره قول خداوند متعال: (فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ); و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خوانند بپرس^(۱۸۴) سؤال کرده است که مخاطب این آیه کیست؟ اگر مخاطب این آیه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است که بنابراین در آن حضرت شك راه پیدا کرده و اگر

۱۸۱. مسند الامام الهادی(علیه السلام) / ۲۵.

۱۸۲. نمل / ۴۰.

۱۸۳. یوسف / ۱۰۰.

۱۸۴. یونس / ۹۴.

مخاطب این آیه کسی غیر از پیغمبر اکرم است، این آیه قرآن بر چه کسی غیر از او نازل شده است؟

همچنین درباره قول خداوند متعال: (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ); و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد^(۱۸۵) پرسیده است که: این دریاها کدام است و در کجا واقع شده است؟

همچنین در رابطه با قول خداوند متعال که می فرماید: (وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ); و در آنجا آنچه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست]^(۱۸۶) پرسیده است که اگر در بهشت آنچه را که نفس انسان اشتهای آن را دارد موجود می باشد، پس چگونه است که نفس آدم اشتهای خوردن گندم کرد و از آن خورد و به همسرش خوراند و بر این کار مجازات شد؟

همچنین درباره این کلام خداوند متعال که می فرماید: (أَوْ يُرَوِّجُهُمْ نُكْرَانًا وَ إِنَاتًا); یا آن ها را [پسران] و دختر[انی] توأم با یکدیگر می گرداند^(۱۸۷) پرسیده است که: چگونه خداوند مطابق متن این آیه بندگان خود را با افرادی از جنس مذکر ازدواج می دهد، اما قومی که این کار را انجام دادند عقاب کرده است؟

همچنین درباره قبول شهادت زن به تنهایی سؤال کرده است که چگونه با این آیه شریف قرآن که می فرماید: (وَ أَشْهَدُوا نَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ); و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید^(۱۸۸) جور درمی آید؟

همچنین درباره خنثی و روایتی که از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: «تعیین جنس خنثی در مسأله ارث از محلّ ادرار تشخیص داده می شود» سؤال کرده است که چه کسی به محلّ ادرار او نگاه کند؟ چرا که ممکن است آن خنثی زن از کار درآید و مردی به عورت او نگاه کرده باشد، و یا شاید این خنثی مرد از آب درآمده و زنی به عورت او نگاه کرده باشد، و این هر دو وجه جایز نیست. شهادت خودش هم که درباره خودش قبول نمی شود. پس چگونه بفهمند مرد است یا زن و ارث مرد می برد یا ارث زن؟

همچنین سؤال کرد از مردی که به گله ای از گوسفند برخورد می کند و می بیند که چوپان با یکی از آن گوسفندان عمل شنیع انجام می دهد، و هنگامی که چوپان این شخص

۱۸۵. لقمان/ ۲۷ .

۱۸۶. زخرف/ ۷۱ .

۱۸۷. شوری/ ۵۰ .

۱۸۸. طلاق/ ۲ .

را می بیند گوسفند را رها می کند و آن گوسفند در بین گله گوسفندان داخل می شود. حال چگونه باید آن گوسفند را پیدا کرده، ذبح نموده و به آتش سوزاند؟ و آیا خوردن از گوسفندان آن گله جایز است یا نه؟

همچنین از نماز صبح پرسیده است که به چه دلیل در آن قرائت حمد و سوره با صدای بلند انجام می شود در حالی که نماز صبح جزو نمازهای روز به حساب می آید و فقط در نمازهای شب با صدای بلند باید قرائت کرد؟

همچنین درباره این مطلب که علی(علیه السلام) به ابن جرموز قاتل زبیر گفت: «قاتل فرزند صفیه زبیر را به آتش دوزخ بشارت ده» چرا خود در حالی که امام و پیشوای مسلمانان بود او را نکشت؟!

و مرا خبر ده از کار علی(علیه السلام) که چرا با اهل صفین جنگ کرد و دستور داد آن ها را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال مجروحیت بکشند، اما در جنگ جمل دستور داد تا فراریان و مجروحان را به حال خود واگذارند و دستور به کشتن آن ها نداد، همچنین گفت: هر کس داخل خانه خود شد در امان است و هر کس سلاح بر زمین گذاشت در امان است. چرا این کار را انجام داد؟ اگر حکم او در جمل صحیح بود، حکمش در صفین خطا بوده است.

و مرا خبر بده از کسی که به عمل شنیع لواط اقرار کند. آیا حدّ بر او جاری می شود یا این که حدّ از او برداشته می شود؟

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: جواب نامه او را بنویس: به آن حضرت عرض کردم: چه بنویسم؟ آن حضرت فرمودند: بنویس:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند تو را به راه راست هدایت کند. نامه ات به دست من رسید و در آن نامه مرا آزمایش کرده بودی تا بتوانی بر من خرده بگیری و اگر در جواب آن درمانم برای طعن در مقام من راهی پیدا کنی، و خداوند تو را مطابق نیّتی که داشته ای جزا خواهد داد. ما سوالات تو را کاملاً توضیح داده ایم. پس برای شنیدن جواب گوش فرا دار، فهم خود را رام آن ساز و به آن دل بده که حجّت بر تو تمام شده است.

از کلام خداوند متعال پرسیده ای که می فرماید: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت:.... آری، مراد از آن کس که علم کتاب در نزد او بود «آصف بن برخیا» می باشد. البته حضرت سلیمان پیغمبر(علیه السلام) از معرفت آنچه را که آصف می دانست بی بهره نبوده است. بلکه او - که صلوات خداوند بر او باد - دوست داشت که امتّش، - از جنّ و انس - را آگاه کند که: آصف بن برخیا پس از او حجّت خدا بر آنان خواهد بود. دانشی که در نزد آصف بود در واقع از دانش سلیمان بود که به دستور خداوند در نزد آصف قرار گرفته بود، و حضرت سلیمان(علیه السلام) این کار را به این دلیل انجام داد که در جانشینی آصف و

امامتش اختلافی نباشد. کما این که در زمان زنده بودن داوود پیامبر(صلی الله علیه وآله) حکم الهی به سلیمان(علیه السلام) فهمانیده شد تا این که نبوت و جانشینی او نیز بعد از داوود روشن شده و حجت بر مردمان تمام گردد.

اما سجده کردن یعقوب و پسرانش بر یوسف نشانه محبت آنان به یوسف(علیه السلام) و در واقع عبادت و اطاعت خدا بود. کما این که سجود ملانکه بر آدم، سجده بر آدم(علیه السلام) نبود، بلکه اطاعت خدا و نشانه محبت آنان به آدم بوده است. پس سجده کردن یعقوب و پسرانش، که یوسف نیز با آن ها بود، برای شکرگزاری به درگاه خدا بود که پراکندگی آنان را جمع کرد. آیا نمی بینی که یوسف در همین وقت، در مقام شکر به درگاه خداوند می گوید: پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی...^(۱۸۹)

تا آخر آیه که مملو از اظهار بندگی به درگاه خداوند متعال است.

و اما قول خداوند تعالی که می فرماید: و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس. مخاطب در این آیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می باشد. اما آن حضرت هیچگاه در آنچه به او نازل شده شکی نداشته است. اما نادانان این چنین گفته اند که چگونه بود که خداوند پیامبری از جنس ملانکه بر ما نفرستاده است، چرا که میان ما و پیغمبر خدا فرقی در خوردن و آشامیدن و به بازار رفتن نیست؟! اینجا بود که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد که در حضور این نادانان از آن ها که کتاب می خوانند (اهل کتاب) بپرس آیا خدا پیش از تو رسولی جز آن که غذا می خورده و در بازارها راه می رفته مبعوث کرده است؟ پس تو هم مثل آن هایی.

و این که خداوند متعال در عین حال که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شکی نداشته، فرموده است: «اگر تو شکی داری»، برای مراعات انصاف در گفتار بوده است. چنانچه در آیه مباهله نیز این چنین گفته است: بیا بید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود [که به منزله جانمان هستند] را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم^(۱۹۰).

و اگر می گفت لعنت خدا بر شما باد، آنان به مباهله تن در نمی دادند و خداوند متعال می دانست که پیامبرش رسالت او را می رساند و از دروغگویان نیست. بدین ترتیب بود که پیغمبر هم خود می دانست که از راستگویان است. اما می خواست که در کلام و گفتار انصاف را رعایت کند.

و اما درباره این آیه شریف که می فرماید: (و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد)، بله. این چنین است. اگر همه درختان دنیا قلم شود و دریا را هفت دریای دیگر به یاری باشد و از روی زمین همه چشمه بجوشد، همه به پایان می رسند پیش از آن که ثبت کلمات خدا به پایان رسند. و آن دریاها عبارتند از: چشمه «کبریت»، چشمه «نمر»، چشمه «برهوت»، چشمه «طبریّه»، چشمه گرم «ماسبندان»، چشمه گرم «افریقّه» - که «زبان»ش خوانند - و چشمه «بحرون» و ماییم کلمات خدا که به پایان نرسیده، و فضایل ما به درک بشر نرسد.

اما در پاسخ سؤالت درباره بهشت باید گفت که در بهشت همه خوردنی ها، نوشیدنی ها و سرگرمی ها هست که دل بخواهد و دیده آن را خوش دارد، و خدا همه آن ها را برای حضرت آدم (علیه السلام) مباح کرده است. اما آن درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردنش منع کرد درخت حسد بود که به آن ها سفارش کرد تا به هر کس از خلائق که خدا فضیلتی به او داده به دیده حسد ننگرند و آدم فراموش کرد و به دیده حسد نگرست و خداوند عزم استواری در وی نیافت.

اما قول خداوند متعال که می فرماید: یا آن ها را پسر[ان] و دختر[انی] توأم با یکدیگر می گرداند، به این معناست که برای انسان ها از اولاد ذکور و اناث جفت جفت به آن ها عطا می کند که چون باهم باشند به آن ها زوجان می گویند که هر يك جفت دیگری است، نه این که آن ها باهم ازدواج کنند و معاذالله که مراد خداوند آن باشد که تو خود را بدان فریفته ای و می خواهی بدین وسیله برای ارتکاب گناه راهی پیدا کنی، که خداوند خود فرموده است: ... و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند^(۱۹۱) البته در صورتی که توبه نکند.

و درباره شهادت يك زن که جایز است، درباره شهادت ماما و قابله است که اگر به شهادت او رضایت دادند، شهادتش نافذ و اگر رضایت ندادند با همراهی يك زن دیگر شهادت بدهد. زیرا که مرد امکان جانشینی ماما را ندارد، و اگر تنها باشد قول او به همراه قسم مورد قبول است.

اما کلام حضرت علی (علیه السلام) درباره خنثی این چنین است که خود آن حضرت فرموده است: گروهی از مردان عادل هر کدام آیینی ای به دست گیرد و خنثی لخت پشت سر آن ها بایستد و آن ها در آن آیینی تصویر او را ببینند و بر حسب آنچه می بینند حکم نمایند.

و در رابطه با مردی که به چوپان و عمل شنیع او با گوسفند برخورد کرده است، اگر توانست آن گوسفند را بشناسد آن را گرفته، سر می برد و به آتش می سوزاند. اما اگر نمی داند که آن گوسفند کدام است، باید آن گله گوسفند را دو نیم کرده و در میان آن ها قرعه بکشند. قرعه به هر کدام از دو نیمه گله افتاد نیمه دیگر نجات می یابند. سپس آن نیمه را دو نیم کرده و همچنان قرعه کشی می کنند تا این که دو گوسفند باقی بماند. سپس بین این دو گوسفند قرعه می کشند و قرعه به نام هر کدام از آن دو افتاد او را سر بریده و به آتش می سوزانند، و سایر گوسفندان نجات می یابند.

و در رابطه با نماز صبح، قرائت در آن با جهر و صدای بلند است. چرا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نماز صبح را در هنگام تاریکی هوا و قبل از روشن شدن آسمان می خواندند. پس قرائت در این نماز جزو قراءات شبانه است.

اما درباره کلام حضرت علی (علیه السلام) که فرمود قاتل فرزند صغیر را به آتش و جهنم بشارت بده، به خاطر کلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده است. چرا که وی قاتل زبیر جزو کسانی بوده است که در روز

نهروان بر امیرالمؤمنین(علیه السلام) خروج کرد. امیرالمؤمنین(علیه السلام) وی را در بصره نکشت، چرا که می دانست وی در فتنه نهروان کشته خواهد شد.

و درباره این که گفتی حضرت علی(علیه السلام) اهل صفین را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال جراحت کشت، اما در روز جمل هیچ فراری را تعقیب نکرد و هیچ مجروحی را نکشت و هر کس سلاحش را بر زمین گذاشت امانش داد و هر کس داخل خانه اش شد در امان بود، به این دلیل بود که اهل جمل پیشوایشان کشته شده و پشتیبانی نداشتند تا پس از فرار به او پناه برده و دوباره برای جنگ آماده شوند. پس سلاح بر زمین گذاشتن، یا به خانه رفتن آن ها نشانه کناره گیری آنان از جنگ بوده است. آنان مخالفت را کنار گذاشته و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آن ها برداشته شود. در چنین صورتی حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود. زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند.

اما سپاهیان صفین در هنگام فرار به سمت يك ستاد آمده و رهبر مقتدری برمی گشتند که اسلحه و زره و نیزه و شمشیر برایشان فراهم می کرد و پول فراوان به آن ها می داد، از آن ها پذیرایی می کرد و معاویه بیماران را عیادت کرده، شکستگی آن ها را مداوا نمود، مجروحان را درمان می کرد. به هر که پیاده بود مرکب سواری می داد و هر آن که را برهنه بود جامه می داد و آن ها را به جنگ و کشتار برمی گردانید، پس امیرالمؤمنین(علیه السلام) با این دو دسته با يك حکم برخورد نکرد. چون خوب می دانست که حکم محارب با حکم انسان خداپرست چه تفاوتی دارد. آری، آن حضرت پیش از جنگ با آن ها اتمام حجت می نمود و حق و باطل را برایشان توضیح می داد، و هر که از حق رویگردان بود کشته می شد مگر این که از اعتقاد باطل خود دست بردارد و توبه کند.

و اما درباره مردی که به لواط اعتراف کرده است، چون بر کار او بیّنه اقامه نشده و او به خودی خود اعتراف کرده است، پس در این صورت امام به حقّ که می تواند از طرف خدا مجرم را مجازات کند، می تواند از طرف خدا مُتّ بر او نهد و گناه او را ببخشد. آیا کلام خداوند متعال را نشنیدی که می فرماید: این عطای ما است.... حال بدان که ما به تمام سوالات تو پاسخ داده ایم^(۱۹۲).

این روایت به خوبی موقعیت علمی امام(علیه السلام) و دامنه هموردی او با دانشمندان زمان خود، خصوصاً دانشمندان درباری را که توان مقابله با چنین هموردی را نداشتند آشکار می سازد.

به همین دلیل بود که ابن اکثم چون جواب امام(علیه السلام) را قرائت کرد، به متوکل گفت: پس از این مسائل که از او پرسیدیم، خوش نمی داریم دیگر از او مسأله ای بپرسیم. چرا که هیچ مسأله ای بر او وارد نمی شود مگر این که دانش او در اثر جوابی که وی به آن مسأله می دهد ظاهر شده و رافضیان بدین وسیله تقویت می گردند^(۱۹۳).

۱۹۲. تحف العقول/ ۳۵۲.

۱۹۳. مناقب ۳/ ۴۴۳.

۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی

نفوذی که امام هادی(علیه السلام) در دستگاه حاکم پیدا کرد، نفوذی معنوی بر همه مردان دستگاه حاکم بود، که در میان آن ها بسیار کسان پیدا می شدند که معتقد به ولایت اهل بیت(علیهم السلام) هم نبودند.

روش های امام(علیه السلام) در این عرصه بسیار متنوع و گسترده بوده است. البته دستگاه حاکم برای کنترل دقیق امام(علیه السلام)، از آن حضرت خواسته بود به صورت مستمر در دار الخلافه حضور داشته باشد، و از همین جا بود که شناخت شخصیت، منش، وقار و سنگینی آن حضرت برای کسانی که در دربار بودند امری طبیعی بود که خود دستگاه حکومت چنین فرصت مناسبی را برای آن حضرت ایجاد کرده و متوجه میزان تبعات و آثاری که این امر در جامعه اسلامی به طور کلی و درباریان به شکل خاص داشت نبودند.

امام هادی(علیه السلام) هر گاه که به دربار داخل شده، یا از آن خارج می شدند، از خود کرامات گوناگونی به جای می گذاشتند.

به این نمونه توجه کنید:

یکی از ندیمان متوکل به او گفت: هیچ کس به اندازه ای که تو خود به خود ضربه وارد می کنی به تو ضرر و زیان نمی رساند. چرا که تو درباره علی بن محمد اشتباه می کنی. اکنون در دربار تو کسی نمانده است مگر این که به خدمت او مشغول می باشد و به او هیچ زحمتی حتی کنار زدن پرده و باز کردن در را نمی دهند، و این مسأله ای است که اگر مردم این را بدانند می گویند: اگر متوکل استحقاق این مرد را برای خلافت نمی دانست با او چنین معامله ای نمی کرد. حداقل بگذار هنگامی که وارد می شود خود پرده را کنار بزند و مانند دیگران راه برود تا کمی ناگواری به او برسد.

این گونه بود که دستور صادر شد تا دیگر کسی به آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابر او بالا نزند. متوکل هیچ کس را برای آوردن خبر این قضیه مناسب تر از همین ندیم نیافت. اما آن مرد نامه ای به متوکل نوشت که در آن آمده است: علی بن محمد وارد دار الخلافه شد و طبق دستور کسی به او خدمت نکرده و هیچ کس پرده در برابر او برنداشت. اما ناگهان بادی وزید و پرده را بلند کرد و او داخل شد. متوکل گفت: قضیه را در هنگام خروج او از دار الخلافه بررسی کنید. آنگاه بود که همان شخص خبر داد که هنگام خروج آن حضرت باد در جهت مخالف وزیدن گرفت و دوباره پرده را از

جلوی او بلند کرد تا او خارج شود، اینجا بود که متوکل گفت: خیر، ما خوش نمی داریم که باد برای او پرده را بلند کند. بگویید خدام پرده را از جلوی او بلند کنند^(۱۹۴).

چنانکه می‌یابیم گذشته از بعضی فرماندهان و امیران، گروهی از کاتبان، حاجبان، جاسوسان و حتی زندانبانان به ولایت آن حضرت معتقد گشته و محبت خاصی نسبت به حضرت امام هادی(علیه السلام) داشتند، در قصه بیمار شدن متوکل و نذر کردن مادرش برای امام هادی(علیه السلام) دلالت آشکاری بر میزان نفوذ امام(علیه السلام) در این اقشار وجود دارد^(۱۹۵). پس در همان زمان که متوکل برای دور کردن امام از شیعیان و دوستان آن حضرت برنامه ریزی می کرد، امام هادی(علیه السلام) نفوذ معنوی خود را در دربار او گسترش می داد، و گروه زیادی از کسانی که آن حضرت را نمی شناخته و به ولایت آن حضرت اعتقاد نداشتند به دست آن حضرت به ولایتش مستبصر شدند.

حضرت امام هادی(علیه السلام) نیز از همین افراد در فعالیت ها و ارتباطات خود - که حکومت برای مراقبت و قطع آن ها و دور کردن امام(علیه السلام) از پایگاه های مردمی و قشر اجتماعی که فعالیت در آن مورد نظر آن حضرت بود برنامه ریزی کرده بود - استفاده می کردند.

۱۹۴. مسند امام هادی(علیه السلام) / ۳۹.

۱۹۵. ر.ک مبحث بازرسی منزل امام در زمان حکومت متوکل.

بخش دوم

حضرت امام هادی (علیه السلام) و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

۱. امام هادی (علیه السلام) و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی (علیه السلام)

دانستیم که قضیه حضرت مهدی (علیه السلام) در زمان امام هادی (علیه السلام) از مسائل اساسی مسلمانان به صورت عامّ و شیعیان و پیروان اهل بیت به صورت خاصّ به حساب می آمده است، و سختی شرایطی که حضرت امام هادی (علیه السلام) را احاطه کرده بود، با نزدیک شدن به ایّام ولادت امام مهدی (علیه السلام) و غیبت آن حضرت روز به روز بیشتر می شد.

ما ناچاریم که این قضیه را در دو محور اساسی مورد بحث قرار دهیم: اول در خصوص خود امام مهدی (علیه السلام)، و دوم آنچه را که در رابطه با پیروان و شیعیان آن حضرت می باشد.

اما در رابطه با محور اول، امام هادی (علیه السلام) مسئول ترتیب مقدمات لازم برای ولادت امام مهدی (علیه السلام) بود، به گونه ای که دشمنان که با کمال دقتی که اعمال می کردند و همه فعالیت های امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری (علیهما السلام) را تحت نظر داشتند از آن مطلع نشوند.

روایات به کیفیت اقدام حضرت امام هادی (علیه السلام) برای پیدا کردن همسر شایسته ای برای حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اشاره دارند، به این نحو که آن حضرت به گونه ای عمل کرده است که بتواند نقش مطلوبی را در پنهان داشتن ولادت فرزند منتظر آن امام بزرگوار امام حسن عسکری (علیه السلام) ایفا نماید^(۱۹۶).

روایات بسیاری که از حضرت امام هادی (علیه السلام) درباره حضرت امام مهدی (علیه السلام) صادر شده است، بر این نکات تأکید دارد که مهدی منتظر نوه آن حضرت و فرزند حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) است، و آن حضرت به صورت مخفیانه به دنیا آمده و مردم درباره او خواهند گفت: هنوز متولد نشده است، و این که او دیده نخواهد شد و ذکر نام او با اسم مخصوص حلال نخواهد بود، و نکاتی از این دست. این روایات همچنین دربر دارنده راهنمایی هایی بود که مشتمل بر راهنمایی هایی برای شیعیان

برای ایجاد پوششی بود که با مأموریت خطیر غیبت و پنهان بودن حضرت امام مهدی(علیه السلام) مناسبت داشته باشد.

حضرت امام هادی(علیه السلام) برای این که مسأله ارتباط شیعیان با امام در مرحله اولیه غیبت که به «غیبت صغری» معروف است تحقق یابد، اقدام به ارتباط دادن شیعیان به بعضی از وکیلان خود به صورتی خاص نمود و این عمل را به عنوان حلقه اتصال و جلب اعتماد شیعیان نسبت به آن وکیلان قرار داد که مأموریت وکالت حضرت امام هادی(علیه السلام) و پس از آن حضرت وکالت امام حسن عسکری، و پس از آن حضرت وکالت حضرت مهدی(علیه السلام) را بر عهده داشتند، و بدین ترتیب امام هادی(علیه السلام) زمینه سفارت اولین سفیران حضرت امام مهدی(علیه السلام) را بدون هیچگونه جلب توجهی آماده ساخت. چرا که با این کار، شیعیان به ارتباط با امام معصوم از طریق وکلا عادت کرده بودند.

اکنون به بعضی از روایات صادرشده از حضرت امام هادی(علیه السلام) درباره قضیه امام مهدی(علیه السلام) توجه کنید:

۱. شیخ کلینی از علی بن محمد از یکی از اصحاب ما شیعیان از ایوب بن نوح از امام هادی(علیه السلام) حضرت ابوالحسن ثالث نقل می کند که فرمود:

«إذا رفع علمکم من بین أظهرکم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامکم»;

هنگامی که علم و دانش شما از میان شما برداشته شود، منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد.

۲. صدوق روایت می کند که: علی بن احمد موسی دقاق و علی بن عبد الله وراق - رضی الله عنهما - گفته اند: محمد بن هارون صوفی از ابوتراب، عبد الله بن موسی رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت می کنند که گفت: بر آقا و مولای خود علی بن محمد(علیهما السلام) داخل شدم. هنگامی که آن حضرت مرا دیدند به من فرمودند: ای ابوالقاسم، خوش آمدی. تو به درستی ولی و دوستدار ما هستی. عبد العظیم گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من می خواهم هم اکنون دین خود را بر شما عرضه نمایم، و اگر مورد پسند و رضایت شما بود، تا هنگام مرگ بر همین اعتقادات دینی ثابت و پابرجا باشم.

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: ای ابوالقاسم شروع کن.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتیم که: من این گونه معتقدم که: خداوند تبارک و تعالی واحد است. هیچ چیز مانند او نیست و خداوند از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است، معتقدم که خداوند متعال نه جسم است و نه صورت، نه عرض و نه جوهر. بلکه

او است به اجسام جسمیت بخشیده، و او است که همه صورت ها را به تصویر آورده و خالق همه اعراض و جواهر است. معتقدم که خداوند پروردگار، مالک، وضع کننده و از عدم به وجود آورنده همه اشیا است، همچنین معتقدم که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است، هیچ پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد و شریعت او پایان دهنده همه شریعت ها و تا روز قیامت پس از آن شریعتی نخواهد آمد.

همچنین معتقدم که امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. پس او حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، و پس از آن ای مولای من تو سرور و امام و خلیفه هستی.

امام هادی(علیه السلام) در اینجا فرمودند: و پس از من پسر من حسن امام و خلیفه است. و آیا می دانی که امام و خلیفه مردم پس از او چه کسی است؟

عبد العظیم گوید: به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: این امر چگونه است ای سرور و مولای من؟
آن حضرت فرمودند:

به خاطر این که امام پس از او را کسی به صورت ظاهر نمی بیند و برای کسی ذکر نام او حلال نیست تا روزی که از پس پرده غیبت ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

عبد العظیم گوید: من به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: به این مطلب اقرار کردم و ایمان آوردم، و من همچنین معتقدم که هر کس این امامان را دوست بدارد و ولایت آن ها را بپذیرد، ولی خدا خواهد بود، و هر کس با آن ها دشمنی بورزد دشمن خدا خواهد بود. اطاعت و پیروی از این افراد اطاعت و پیروی از خدا و معصیت و نافرمانی آن ها نافرمانی خداوند است.

همچنین معتقدم که معراج حقّ است، سؤال و جواب در قبر حقّ است، بهشت حقّ، جهنّم حقّ و میزان اعمال حقّ است، و (وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ)؛ و [هم] آن که رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست، و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد. همچنین معتقدم که: واجباتی که بعد از ولایت بر هر مسلمانی واجب می شود از این قرار است: نماز، زکات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

حضرت امام هادی(علیه السلام) به من فرمودند: «یا ابا القاسم هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه، تثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و [فی] الآخرة»؛

ای ابوالقاسم، به خدا سوگند که این همان دین خداست که برای بندگان خود پسندیده است. پس بر همین اعتقادات ثابت قدم باش که خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت به اعتقادات ثابت تثبیت نماید^(۱۹۷).

۳. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم روایت کرده است که: عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عمر کاتب از علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار روایت می کند که گفت: نامه ای به حضرت ابوالحسن صاحب عسکر(علیه السلام) مراد امام هادی(علیه السلام) است نوشتم و درباره فرج، از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ من این گونه نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شد، همواره در انتظار فرج باشید^(۱۹۸).

۴. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم بر ما روایت کرد که: سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی بن مهزیار، از علی بن محمد بن زیاد روایت می کند که گفت: نامه ای به ابوالحسن صاحب عسکر(علیه السلام) امام هادی(علیه السلام) نوشته و از آن حضرت درباره فرج سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ من این چنین نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شود، در انتظار فرج باشید^(۱۹۹).

۵. و باز از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم - رضی الله عنه - ما را روایت کرده است که سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله بن ابی غانم قزوینی از ابراهیم بن محمد بن فارس روایت کرده است که گفت: من [و نوح] و ایوب بن نوح در راه مگه بودیم. در بین راه در منزلی به نام «زباله» فرود آمدیم و در آنجا به صحبت نشستیم، صحبت ما به مسأله امامت و غیبت کشیده شد و این امر بر ما دور از ذهن جلوه کرد. در این هنگام ایوب بن نوح گفت: من امسال نامه ای [به امام هادی(علیه السلام)] نوشتم و در آن از این مطلب نیز پرسیدم.

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ من نوشتند: هنگامی که علم و دانش شما از میان شما رخت بریندد منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد^(۲۰۰).

۶. از ابوجعفر محمد بن احمد علوی از ابوهاشم جعفری روایت شده است که گفت: از حضرت ابوالحسن امام هادی(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

جانشین من پسر من حسن است، اما با جانشین جانشین من چگونه خواهی بود؟!

۱۹۷. کمال الدین / ۳۷۹.

۱۹۸. کمال الدین / ۳۸۰.

۱۹۹. کمال الدین / ۳۸۱.

۲۰۰. کمال الدین / ۳۸۱.

به آن حضرت عرضه داشتیم: خداوند مرا فدای شما کند. برای چه؟

آن حضرت فرمودند: شما شخص و بدن او را نخواهید دید و جایز نیست تا اسم او را ذکر نمائید.
عرض کردم: پس چگونه زکری از او به میان آوریم؟ آن حضرت فرمودند: «قولوا
الحجة من آل محمد(صلی الله علیه وآله)»؛ بگویند حجّت از آل محمد(صلی الله علیه وآله)^(۲۰۱).

۷. از صقر بن ابی دلف روایت شده است که گفت: از علی بن محمد بن علی
الرضا(علیهما السلام) شنیدم که می فرمود: «الإمام بعدي الحسن ابني وبعد الحسن ابنه القائم
الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً»؛

امام و پیشوای مردم پس از من پسر من حسن بوده و بعد از حسن پسر او، همان قائمی که زمین را پر از
عدل و قسط می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد^(۲۰۲).

۸. علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن صدقه از علی بن عبد الغفار روایت کند که
گفت: هنگامی که حضرت ابوجعفر ثانی امام جواد(علیه السلام) از دنیا رفت، شیعیان به
حضرت ابوالحسن صاحب عسکر امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشتند و از آن حضرت
در رابطه با امر امامت از آن حضرت سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشتند:

تا من زنده ام امر امامت با من است، و بعد از وفات من جانشینم به سوی شما خواهد آمد. اما چگونه
خواهد بود حال شما زمانی که جانشین پسر من بر شما آید؟!!

۹. اسحاق بن محمد بن ایوب روایت کند که: از حضرت ابوالحسن امام هادی(علیه
السلام) شنیدم که می فرمود: صاحب این امر کسی است که مردم درباره او می گویند: او هنوز به دنیا
نیامده است^(۲۰۳).

و اما محور دوم آماده کردن روحی شیعیان و به دست آوردن استعداد واقعی آنان
برای دوران غیبت حضرت امام مهدی(علیه السلام) می باشد.

حضرت امام هادی(علیه السلام) با برنامه ریزی خاصی شیعیان را به دور بودن از
پیشوایان و ائمه و ارتباط داشتن با آنان از طریق وکیلان و نمایان عادت داده و از طریق
آگاه کردن آنان از وضعیتی که در آینده برایشان پیش می آمد، از غافلگیر شدن آن ها در
مقابل شرایط جدیدی که تاکنون سابقه نداشته است جلوگیری نموده، بدین وسیله این
آمادگی را در آنان ایجاد کرد، و آن را از عالم قوه به فعلیت رساند.

امام هادی(علیه السلام) برای مطرح کردن امامت فرزندش حضرت امام حسن
عسکری(علیه السلام) روش خاصی مناسب با مأموریت آینده آن حضرت در حفاظت از
حجّت و ولی خدا که در شرایطی بسیار سخت به دنیا می آمد در پیش گرفت، تا این که

۲۰۱. اثبات الوصیّه / ۲۰۸.

۲۰۲. کمال الدین / ۳۸۳ ح ۱۰ و به نقل از آن در اعلام الوری / ۲ / ۲۴۷.

۲۰۳. اعلام الوری / ۲ / ۲۴۷ حدیث پایانی و حدیث ماقبل آن.

پیروان خود را به انقیاد از امام بعدی امام عسکری(علیه السلام) و پذیرش سخنان او در درباره ولادت، غیبت و تحقق ارتباط با آن حضرت از ناحیه سفیری که شیعیان او را می شناخته و به او اطمینان داشتند وا دارد.

به همین دلیل بود که امام هادی(علیه السلام) در چگونگی مطرح کردن امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) و زمان مطرح کردن و کیفیت شاهد گرفتن بزرگان بر این مسأله مهارت بسیار زیادی به خرج داد.

از همین مطلب برمی آید که رویه حضرت امام هادی(علیه السلام) حتی در رابطه با امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) مبنی بر مخفی کاری تبلیغاتی بوده است. چرا که گاه به صراحت، امامت غیر او را نفی می نموده و گاه با کنایه از امامت او سخن گفته و گاه او را با بعضی از صفات توصیف می کرده است که از آن در نظر اول چنین برمی آمده که آن حضرت اراده امامت کس دیگری را دارند. اما در نهایت این مسأله به امام حسن عسکری(علیه السلام) برگشت می نمود. کما این که از امام هادی(علیه السلام) وارد شده است که امر امامت و پیشوایی پس از من به بزرگترین پسر من می رسد. چرا که در اولین نظر می بینیم پسر بزرگ آن حضرت شخصی به نام محمد است که کنیه او ابوجعفر می باشد. اما بعد با دقت بیشتر معلوم می شود که ابوجعفر در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفته و بنابراین بزرگترین پسر همان امام حسن عسکری(علیه السلام) می باشد.

اینك تعدادی از این روایات که می توان آن ها را به حسب تاریخ آن ها دسته بندی کرد به نظر خوانندگان محترم می رسانیم. دسته ای از این روایات قبل از وفات ابوجعفر پسر بزرگ امام هادی(علیه السلام) از آن حضرت صادر شده است. دسته ای دیگر از این روایات در حین وفات ابوجعفر و دسته ای دیگر بعد از وفات ابوجعفر و دسته دیگر کمی قبل از شهادت امام هادی(علیه السلام) از آن حضرت صادر شده است، و اگر ما به زمان صدور این روایات توجه کنیم کافی است که بتوانیم برنامه ریزی امام هادی(علیه السلام) را کاملاً درك نمائیم. برنامه ای که با واضح و درخشان کردن حق برای اهل آن - که به این حقیقت دست یافته بودند که هیچگاه زمین از حجت خالی نمی شود، حال آن حجت یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و پوشیده - گروه شیعیان و پیروان صالح آن حضرت را از هر گونه ابهام، تشکیك، خلأ عقیدتی و یا فروپاشی در امان نگاه می داشت. حال به بعضی از این روایات توجه نمائید:

۱. از علی بن عمرو عطار روایت شده است که گفت: بر حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی(علیه السلام) داخل شدم و این در حالی بود که فرزند بزرگ آن حضرت

ابوجعفر هنوز در قید حیات بود، و من گمان می کردم که امام پس از آن حضرت این پسر است. به همین خاطر به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا قربانت کند. کدام يك از پسرانت را برای امامت مخصوص نمایم؟ آن حضرت فرمودند: تا دستور من به شما نرسیده است هیچ کس را برای این امر اختصاص ندهید.

عطار گوید: بعدها نامه ای به آن حضرت نوشته و در آن نامه پرسیدم: امر امامت پس از شما به چه کسی می رسد؟ آن حضرت پاسخ دادند: به بزرگترین پسر من^(۲۰۴).

و روشن است که اشاره امام(علیه السلام) در این نامه به فرزندش ابوجعفر نبوده است. چرا که آن حضرت می دانسته است که قبل از او این فرزند، دارفانی را وداع گفته و بدین ترتیب فرزند بزرگ آن حضرت حضرت ابامحمد عسکری(علیه السلام) خواهد بود که تنها اوست که از میان برادرانش برای این کار شایستگی لازم را دارد.

۲. از علی بن عمر نوفلی روایت شده است که گفت: در نزد حضرت امام هادی(علیه السلام) در حیات خانه اش بودم. ناگاه فرزندش محمد از کنار او گذشت. من به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. آیا این امام ما بعد از شماست؟ آن حضرت پاسخ دادند: نه. امام شما بعد از من حسن است^(۲۰۵).

۳. از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی رثاب روایت شده است که گفت: ابوبکر فهفکی مرا روایت کرده و گفته است که: نامه ای به حضرت امام هادی(علیه السلام) نوشتم و درباره چندین مسأله از آن حضرت سؤال کردم. هنگامی که نامه فرستاده شد، با خود گفتم: حال که پسر بزرگ آن حضرت محمد از دنیا رفته است، کاش در نامه ای که نوشتم، در رابطه با جانشین آن حضرت نیز می پرسیدم.

حضرت امام هادی(علیه السلام) در نامه ای که در جواب سؤالات من نوشتند این گونه آوردند:

می خواستی از من در رابطه با جانشین سؤال کنی. پسر من ابومحمد، در میان آل محمد(صلی الله علیه وآله) صحیح ترین گزینه را برای این کار داشته و پس از من از نظر عقیده مورد اطمینانترین افراد است. وی بزرگترین فرزندان من است که دستاویزهای امامت به او پایان می یابد و احکام امامت به او منتهی می گردد. پس هر سؤالی که از این پس داشتی از او سؤال کن. چرا که در نزد او علم آنچه را که به آن احتیاج پیدا کند موجود است. و الحمدلله^(۲۰۶).

۴. از علان کلایی از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری روایت شده است که گفت: شاهویه بن عبد الله جلاب گوید: من روایات زیادی که دلالت بر امامت و جانشینی محمد

۲۰۴. اصول کافی ۱ / ۳۲۶ ح ۷.

۲۰۵. اصول کافی ۱ / ۳۲۵ ح ۲.

۲۰۶. اثبات الوصیه / ۲۰۸.

فرزند حضرت امام هادی(علیه السلام) داشت از آن حضرت روایت کرده بودم. اما هنگامی که محمد از دنیا رفت متحیر ماندم و می ترسیدم که در این باره نامه ای به امام هادی(علیه السلام) بنویسم.

بنابراین نامه ای برای آن حضرت نوشته و از آن حضرت التماس دعا کردم. هنگامی که جواب آن حضرت به من رسید دیدم که در آن نامه حضرت به من دعا کرده بودند و در پایان نامه نوشته بودند:

می خواستی درباره جانشین از من سؤال کنی، و برای این مطلب نگران بودی. نگران نباش. چرا که خداوند عزّ و جلّ بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بیراه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برای آنان بیان کرده باشد. امام تو بعد از من پسر من ابومحمد می باشد که در نزد او دانش آنچه را که شما به آن محتاج می شوید موجود است، و خداوند آن کس را که بخواهد مقدم داشته و آن را که بخواهد مؤخر می دارد. من برای تو مطلبی را نوشتم که در آن برای هر کس که بیدار بوده و دارای عقل باشد روشنی و توضیح آشکار است»^(۲۰۷).

۵. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - روایت کرده که صقر بن ابی دلف گفت: از علی بن محمد بن علی الرضا(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«ان الإمام بعدي الحسن ابني ، وبعد الحسن ابنه القائم الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً

كما ملئت جوراً وظلماً»؛ امام پس از من فرزندی حسن می باشد، و پس از حسن فرزند او قائمی

است که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد^(۲۰۸).

۶. از علی بن محمد از محمد بن احمد نهدی از یحیی بن یسار قنبری روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام) چهار ماه قبل از رحلت و وفات خود حضرت امام حسن عسکری را به وصایت خود برگزیده، من و گروهی از موالی را بر این وصیت شاهد گرفت^(۲۰۹).

۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت

امام هادی(علیه السلام) در همه عرصه هایی که برای گروه شیعیان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) - که به زودی نعمت ارتباط مستقیم با امام معصوم(علیه السلام) را از دست می دادند - مهم و حیاتی بود به مقوله استوار ساختن و تکمیل ساختار شخصیتی آنان می پرداختند. چرا که لازم بود تا ساختار این گروه آن چنان تکامل یابد که بتوانند با روایات و میراث علمی که در اختیار دارند امور دین و دنیایشان را اداره نمایند، و

۲۰۷. اثبات الوصیه / ۲۰۹.

۲۰۸. کمال الدین / ۳۸۲ ح ۸ و به نقل از آن اعلام الوری / ۲ / ۲۴۷.

۲۰۹. اصول کافی / ۱ / ۳۲۵ ح ۱ ب النص علی امامة علی محمد(علیه السلام).

دانشمندانی که عالمان دینی هستند نیز بتوانند مأموریت رهبری اجتماعی، فکری و دینی آن‌ها را به دست گرفته و در مسیر تکاملی این گروه به سمت هدف‌های رسالی که برای آن در نظر گرفته شده است، از مصالح و شئون این گروه پاسداری نمایند.

ما این ایمن‌سازی را در عرصه‌های ذیل خلاصه کرده ایم:

الف - ایمن‌سازی عقیدتی.

ب - ایمن‌سازی علمی.

ج - ایمن‌سازی تربیتی.

د - ایمن‌سازی امنیتی.

ه - ایمن‌سازی اقتصادی.

ایمن‌سازی عقیدتی

ایمن‌سازی عقیدتی که حضرت امام هادی(علیه السلام) به انجام آن مبادرت فرمودند در توضیح، شرح و عمق بخشیدن به مفاهیم عقیدتی به شکل خاصّ و مفاهیم دینی به شکل عام نمود پیدا می‌کند. همچنان که این ایمن‌سازی در قالب دفع شبهات و تحریفات فکری که مکاتب فکری آن روزگار در جامعه برمی‌انگیختند نیز آشکار می‌گردد.

روایاتی هم که در رابطه با مسائلی همچون رؤیت [خداوند]، جبر و اختیار و تفویض، ردّ بر شبهاتی که درباره آیات قرآن کریم به وجود می‌آمده است و... از آن حضرت وارد شده است، نشان از این حقیقت دارد که حضرت امام هادی(علیه السلام) به شدّت در پی ایمن‌سازی عقیدتی در جامعه اسلامی به صورت کلی و جامعه شیعی به صورت خاصّ بوده است.

حضرت امام هادی(علیه السلام) تنها به ردّ کردن کلی شبهات در جامعه اکتفا نمی‌نمودند، بلکه حتّی به موارد خاصّی که سوالات و شبهات اعتقادی برای افرادی از شیعیان آن حضرت پیش می‌آمد و حتی شبهات کسانی که از پیروان آن حضرت نبوده، امّا آن حضرت قابلیت سر فرود آوردن در برابر حقّ را از سیمای آن‌ها مشاهده می‌نمود - مانند بعضی از واقفیان که به فضل راهنمایی‌های امام هادی(علیه السلام) هدایت شدند - نیز توجّه کرده و پاسخ‌های لازم را برای آنان بیان می‌فرمودند.

علی بن مهزیار گوید: من به منطقه عسکر همان منطقه‌ای که حضرت امام هادی(علیه السلام) در آن محصور بودند وارد شدم. در حالی که در مسأله امامت شك داشتیم و نمی‌دانستیم واقعاً امام من کیست. خلیفه را دیدم که در يك روز بهاری امّا صاف و آفتابی برای شکار خارج شده است و مردم لباس‌های تابستانه پوشیده‌اند. امّا حضرت

امام هادی(علیه السلام) را دیدم که لباسی زمستانی پوشیده و باران گیری بر روی اسب خود گذاشته و دم اسب را گره زده است این کاری بود که در هنگام باران انجام می دادند. مردم از کار او تعجب کرده و می گفتند: آیا نمی بینید که این شخص مدنی اهل مدینه با خود چه کرده است؟! من در دل گفتم: اگر او امام بود چنین کاری انجام نمی داد.

هنگامی که مردم به بیابان رسیدند، طولی نکشید که ابر بزرگی در آسمان ظاهر شد و شروع به باریدن کرد. هیچ کس باقی نماند مگر این که از آب باران خیس شد. من در دل گفتم شاید که امام همین شخص باشد، سپس در دل گفتم حال درباره مسأله جُئبی که در لباس خود عرق کند از او سؤال خواهم کرد. اگر او چون به نزدیک من رسید صورت خود را به من نمایاند، معلوم می شود که او امام است.

هنگامی که آن حضرت به نزدیکی من رسید چهره بر من گشود و گفت: اگر جنب در لباس خود عرق کند و جنابت او از حرام باشد، نماز خواندن در آن لباس جایز نیست. اما اگر جنابت او از حلال باشد به نماز خواندن در آن لباس اشکالی نیست. بعد از این مسأله، دیگر در دل من شك و شبهه ای در امامت او باقی نماند(۲۱۰).

هبة الله بن ابی منصور موصلی روایت می کند که در منطقه ربیعه کاتبی نصرانی از اهل کفرتوثا به نام یوسف بن یعقوب بوده و میان او و پدر من دوستی بود. هبة الله گوید روزی ابومنصور به نزد ما آمد و بر پدر من وارد شد. پدرم به او گفت: چه چیزی باعث شده که در این وقت به نزد من بیایی؟ نصرانی پاسخ داد: متوکل مرا به دربار خود احضار کرد، و من نمی دانم سبب احضار او چیست. فقط از ترس جان خود و برای سلامتی خودم صد دینار نذر کرده و جان خود را از خدا به صد دینار خریدم. حال این مبلغ را آورده ام تا آن را به علی بن محمد بن رضا(علیهما السلام) بدهم. پدرم به او گفت: خدا تو را در این کار توفیق دهد.

هبة الله گوید: آن مرد نصرانی از نزد ما خارج شد و به دربار متوکل رفت و چند روزی نگذشت که خوشحال و شادمان به نزد ما بازگشت. پدرم به او گفت: جریان را برای ما تعریف کن، نصرانی گفت: من به سامرا رفتم و تا آن روز به این شهر داخل نشده بودم. در کاروانسرای فرود آمدم و با خود گفتم: چقدر دوست می دارم که این صد دینار را قبل از رفتن به دربار متوکل و پیش از آن که کسی از آمدن من مطلع شود به ابن الرضا(علیه السلام) برسانم. نصرانی می گوید: مطلع شدم که متوکل آن حضرت را از سوار شدن و بیرون آمدن منع کرده و آن حضرت همواره در خانه است. با خود گفتم

چکار کنم؟ این چه صورتی دارد که مردی نصرانی بیاید و آدرس منزل ابن الرضا را بپرسد؟ من در امان نبودم که با این کار خطر بزرگتری مرا تهدید کند.

من بسیار فکر کردم، به قلبم افتاد که سوار درازگوش خود شوم و در شهر بی هدف بگردم و آن حیوان را از رفتن به هر جا که خواست منع نکنم. شاید بدون این که از کسی پرسیده باشم منزل او را پیدا کنم، نصرانی گوید آن دینارها را در کاغذی ریخته و آن را در آستین خود نهاده و سوار درازگوش شدم. حیوان شروع به طی نمودن خیابان ها و بازارها نموده و هر جا که می خواست می رفت تا این که در نزدیک درب خانه ای ایستاد. سعی کردم حیوان را به حرکت درآورم، اما آن حیوان قدم از قدم برداشت. به غلام خود گفتم برو از غلامی که بر در آن خانه ایستاده، بپرس این خانه از آن کیست؟ غلام به او گفت: این خانه ابن الرضا است! گفتم: الله اکبر. به خدا سوگند که این دلیلی قانع کننده و آشکار است.

نصرانی ادامه داد: ناگاه دیدم خادمی سیاه پوست از آن خانه خارج شد و به من گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. خادم به من گفت: فرود بیا، من فرود آمدم و آن خادم مرا در دهلیز خانه نشانده و خود داخل خانه شد، در دل گفتم این دلیل دیگری است بر حقانیت این مرد. چرا که این غلام اسم مرا از کجا می دانست، در حالی که در این شهر که تاکنون به آن داخل نشده ام کسی مرا نمی شناسد.

نصرانی گوید: خادم آمد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذ پیچیده و در آستین گذاشته ای بده! من پول را به او دادم و گفتم: این دلیل سوم. سپس به سمت من بازگشت و گفت: داخل شو. من داخل شدم و دیدم آن حضرت به تنهایی در اتاق نشسته است، و به من فرمود: ای یوسف، هنوز برای تو وقت آن نرسیده است؟ یعنی وقت آن نشده که اسلام بیاوری؟ گفتم: ای مولای من، به اندازه کافی دلیل و برهان برای من ظاهر شده است.

آن حضرت فرمودند: هیئات، تو مسلمان نمی شوی. اما به زودی فلان پسر تو مسلمان می شود و او از شیعیان ماست، ای یوسف گروهی هستند که گمان می دارند ولایت ما برای امثال تو نفعی ندارد. به خدا سوگند که آن ها دروغ می گویند. ولایت ما حتی برای امثال تو هم نافع و سودمند است. برو به سوی آن کاری که برای آن آمده ای، که آنچه را برایت خوشایند است خواهی دید. نصرانی گوید: به دربار متوکل رفتم و هر چه می خواستم گفتم و بازگشتم.

هبة الله گوید: پس از مرگ این مرد نصرانی فرزندش را دیدم و به خدا سوگند که او مسلمان و شیعه شده بود وی به من خبر داد که پدرش بر دین مسیحیت از دنیا رفته و

وی بعد از مرگ پدر اسلام آورده است، وی همواره می گفت: من بشارت مولای خود (علیه السلام) هستم (۲۱۱).

ابوالقاسم بغدادی از زراره روایت کند که گفت: متوکل می خواست در روز سلام، علی بن محمد بن رضا (علیهما السلام) را پیاده در رکاب خود بیاورد. وزیر او به وی گفت: این کار موجب سرشکستگی و بدنامی تو خواهد شد. این کار را انجام نده. متوکل گفت: حتماً باید این کار انجام شود. وزیر گفت: اگر حتماً می خواهی این کار را انجام دهی، این گونه کن که همه فرماندهان و اشراف هم به همراه او پیاده شوند، تا مردم گمان نکنند که منظور تو پیاده کردن او بوده است. متوکل همین کار را کرد و امام هادی (علیه السلام) در رکاب او پیاده راه می پیمود. در آن زمان این کار در فصل تابستان انجام گرفت. هنگامی که آن حضرت به دهلیز خانه اش رسید عرق از سر و روی آن حضرت می ریخت. زراره گوید: آن حضرت را ملاقات کردم و او را در دهلیز نشاندم و صورت او را با دستمالی خشک نمودم، و به آن حضرت عرضه داشتیم: پسر عموی تو می خواست با این کار تو را فقط آزار بدهد. در دل از او ناراحت نباش.

آن حضرت فرمودند: بس کن. سپس این آیه قرآن را تلاوت نمود: (تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ); سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است. زراره گوید: من معلمی داشتم که تظاهر به تشیع می کرد و من بسیار با او مزاح می کرده و به او رافضی خطاب می کردم. چون آن روز به منزل خود رفتم، در وقت عشا به او گفتم: رافضی، بیا تا چیزی را که امروز از امام شما شنیدم برای تو باز گویم، معلم به من گفت: چه شنیده ای؟ من او را از آنچه امام هادی (علیه السلام) گفته بود آگاه کردم، وی به من گفت: می خواهم چیزی به تو بگویم و از تو می خواهم که نصیحت مرا بپذیری. به او گفتم: بگو، گفت: اگر علی بن محمد چنین حرفی زده باشد جانب احتیاط را رعایت کن و هر آنچه [در دربار متوکل] داری جمع کن. چرا که متوکل سه روز دیگر یا می میرد و یا کشته می شود. من بر او خشم گرفتم، وی را دشنام داده و از نزد خود بیرون کردم و او نیز رفت.

هنگامی که با خود خلوت کردم فکری کردم و با خود گفتم: حال اگر من جانب احتیاط را رعایت کنم ضرری به من نمی رسد. اگر این مطلب پیش آمد که احتیاط به نفع من است و اگر هم پیش نیامد ضرری نخواهم کرد. پس سوار شده، به دربار متوکل رفتم و هر چه مال و اموال در آنجا داشتم از آنجا خارج نمودم. سایر اموالی هم که در خانه

داشتم، در خانه اقوام خود که به آن‌ها اطمینان داشتم تقسیم کردم و در خانه خود جز حصیری که بر آن بنشینم باقی نگذاشتم.

هنگامی که شب چهارم شد متوکل به قتل رسید و جان و مال من در امان ماند. این گونه بود که من شیعه شده، به نزد امام هادی (علیه السلام) رفته و در خدمت او در آمدم، و از آن حضرت خواستم تا برای من دعا کند و من نیز حق ولایتش را به جا آوردم^(۲۱۲). صاحب کتاب الثاقب، ابن حمزه طوسی، با سند خود از سعید بن سهل بصری ملقب به ملاح نقل می‌کند که گفت: در مجلس ولیمه یکی از اهالی سامرا جمع شدیم و امام هادی (علیه السلام) نیز در جمع ما بود. یکی از حاضران شروع کرد به بازی و شوخی و برای آن حضرت احترامی قائل نشد، امام هادی (علیه السلام) به جعفر [احتمال دارد که این جعفر پسر آن حضرت که معروف به کذاب شده است باشد] فرمود: این مرد از این غذا نخواهد خورد که خبر ناگواری از خانواده اش به وی می‌رسد و شادمانی او را بدل به ناراحتی می‌کند، سفره را آوردند. جعفر گفت: بعد از این دیگر خبری نخواهد شد و سخن او باطل می‌شود. اما به خدا سوگند که آن مرد دست خود را شسته و به سمت غذا دراز کرده بود که غلام او از در داخل شد و در حالی که گریه می‌کرد به او گفت: مادرت را دریاب که از بالای خانه به پایین افتاده و در حال مرگ است. جعفر گوید: من گفتم: به خدا سوگند که بعد از این دیگر در کار او شك نمی‌کنم و درباره او به یقین رسیدم^(۲۱۳).

موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف

موضع گیری قاطع حضرت امام هادی (علیه السلام) در برابر غالیان گامی از گام های آن حضرت در جهت ایمن سازی عقیدتی شیعیان و دور کردن آن‌ها از عوامل انحراف و گمراهی عقیدتی بود که سرانجام به کفر یا شرك به خداوند متعال منجر می‌شد. فعالیت مستمر آن حضرت همواره در کمین بود تا باطن و حقیقت این خط انحرافی را آشکار نماید. چنانکه آن حضرت در رسوا کردن عناصر این انحراف نیز فعالیت چشمگیر داشت.

۲۱۲. بحار الانوار ۵۰ / ۱۴۷.

۲۱۳. الثاقب / ۲۱۴.

روایاتی که در دست ما است، به این معنا اشاره دارد که کسانی که در زمان امام هادی(علیه السلام) به غلو معروف بودند اینها هستند: احمد بن هلال عبرطائی بغدادی، حسین بن عبیدالله قمی که مردم قم به اتهام غلو او را از شهر بیرون کردند، محمد بن ارومه، علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، فهری، حسن بن محمد بن بابای قمی و فارس بن حاتم قزوینی.

امام هادی(علیه السلام) کیفیت برخورد شیعیان خود را با این افراد این گونه بیان داشتند:

از احمد بن محمد بن عیسی روایت شده است که گفت: نامه ای به امام هادی(علیه السلام) نوشتم و در آن، درباره کسانی که سخنانی گفته، احادیثی را به امام هادی و پدران بزرگوارش نسبت می دادند که موجب اشمئزاز دل ها می گردید... و همچنین سؤالاتی درباره واجبات، سنن و گناهان که آن ها آن را تأویل می کردند سؤال کردم و در آن آوردم که امیدوارم این مطلب را برای ما بیان نموده و بر ما موالیان منت نهاده، آنچه را که باعث سلامت و نجات ما از چنین گفتارهایی که شیعیان را به سمت هلاکت و تباهی می برد می شود بیان فرمایید. همچنین نوشتم: کسانی که ادّعی این امور را دارند، این ادّعا را نیز دارند که از زمره اولیا بوده، مردم را به اطاعت خود فرا می خوانند. از جمله آنان شخصی به نام علی بن حسکه و قاسم یقطینی است. درباره قبول حرف های آن ها چه می فرمایید؟

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ نوشتند: دین ما این گونه نیست. از این مسائل کناره گیری کن^(۲۱۴).

پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی

پدیده اهتمام ویژه ائمه اطهار(علیهم السلام) به تعلیم زیارت همه اهل بیت به صورت جمعی یا زیارت های هر کدام از ائمه(علیهم السلام) به اصحاب خود مانند زیارتی که به زیارت جامعه کبیره معروف است، یا زیارت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، خود گام مهمی در عرصه عمق بخشیدن به بیداری شیعیان و رسوخ ولایت در دل و جان آنان و پیوستگی آنان با اهل بیت رسالت(علیهم السلام) بود. و در این بیداری عمیق و پیوستگی

عاطفی، آشکارا، ایمن سازی عقیدتی مهمی وجود داشت که ویژگی روش حضرت امام هادی(علیه السلام) می باشد.

هنگامی که به مفاهیمی که در این زیارت ها وارد شده است دقت می کنیم به وضوح خط ایمن سازی عقیدتی را در آن مشاهده می کنیم. برای این که بیشتر با این مفاهیم آشنا شویم به جاست که کمی در این دو زیارت که از حضرت امام هادی(علیه السلام) روایت شده است دقت بیشتری کنیم:

اول: زیارت جامعه کبیره

از موسی بن عمران نخعی روایت شده است که گفت: به حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا مرا کلامی بلیغ بیاموز که در آن حد از کمال باشد که هر کدام از شما ائمه را بخوایم با آن زیارت کنم بتوانم. امام هادی(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند:

«قل: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ، وموضع الرسالة ، ومختلف الملائكة ، ومهبط الوحي ، ومعدن الرسالة، وخزان العلم ، ومنتهی الحلم ، وأصول الكرم، وقادة الأمم، وأولیاء النعم ، وعناصر الأبرار ، ودعائم الأخیار ، وساسة العباد ، وأركان البلاد ، وأبواب الايمان ، وأمناء الرحمن ، وسلالة النبیین، وصفوة المرسلین ، وعتره خیرة رب العالمین ، ورحمة الله وبرکاته ;

بگو: سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان، محل فرود آمدن وحی، معدن رسالت، خزانه داران علم، نهایت بردباری، ریشه های کرامت، پیشوایان امت ها، ولی نعمتان نعمت های مادی و معنوی، ارکان بزرگواری و نیکوکاری، عماد نیکویان عالم، و بزرگ و قائد بندگان، ستون های محکم شهرهای علم، درهای ایمان و امینان اسرار خدای رحمان، فرزندان پیامبران و برگزیده از رسولان و عترت خاتم پیامبران که برگزیده خدای جهان است، و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

این زیارت یکی از منابع مهم فکری و اسناد اهل بیت(علیهم السلام) است که می توان از آن ویژگی های تفکر سالم را دریافت.

به همین دلیل ما به بعضی از مفاهیمی که در این فقره از این زیارت آمده است اشاره می کنیم:

۱. برگزیدگی اهل بیت(علیهم السلام)

در مقطع اوّل زیارت، امام(علیه السلام) این معانی بلند را آورده اند:

الف - خداوند متعال اهل بیت(علیهم السلام) را به کرامت خود مخصوص کرده و آنان را پایگاه رسالت و محلّ رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول وحی قرار داده است.

ب - این کار خداوند از صفات کمالیه ای ناشی شده است که اهل بیت(علیهم السلام) دارای آن بوده و به واسطه آن به قلّه ای رسیده بودند که در بلندای آن، میان علم و حلم و کرامت و رحمت جمع نموده بودند.

ج - اهل بیت(علیهم السلام) پایگاه رسالت خداوندی بوده اند. چرا که خداوند متعال آن ها را گذشته از رهبری مسلمانان، برای تصدّی منصب رهبری و الای بشریت انتخاب کرده بود.

۲. حرکت اهل بیت(علیهم السلام)

امام هادی(علیه السلام) در فرازی دیگر از این زیارت بلند می فرماید:

«السلام علی انمة الهدی ; ومصابیح الدجی ، وأعلام التقی ، وذوی النهی ، وأولی الحجی ، وكهف الوری ، وورثة الانبیاء ، والمثل الاعلی ، والدعوة الحسنی ، وحجج الله علی اهل دنیا والآخرة والاولی ورحمة الله وبرکاته»;

سلام بر امامان و راهنمایان طریق هدایت، چراغ راه تاریکی های امت، پرچمداران علم و تقوا، خردمندان بزرگ و صاحبان عقل کامل، پناه خلق عالم، وارثان پیغمبران حقّ، مثل اعلاى الهی، صاحب دعوت به بهترین کمال و نیکوترین اعمال و حجت های کامل الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

«السلام علی محال معرفة الله ، و مساكن بركة الله ، و معادن حکمة الله ، و حفظة سر الله ، و حمة کتاب الله ، و اوصیاء نبی الله ، و ذریة رسول الله(صلی الله علیه وآله) و رحمة الله وبرکاته»;

سلام بر شما که دل هایتان محلّ معرفت خدا، مسکن برکت حقّ و معدن حکمت الهی است حافظان صلح خدايید و حاملان علم کتاب خدا، اوصیای پیامبر خدايید و اولاد رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

«السلام على الدعاة إلى الله ، والأدلاء على مرضات الله ، والمستقرين في أمر الله،
والتامين في محبة الله والمخلصين في توحيد الله ، والمظهرين لأمر الله ونهيه وعباده
المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون ورحمة الله وبركاته»;

سلام بر شما که دعوت کنندگان به سوی خدا هستید، راهنمایان طریق رضایت و خشنودی حضرت
احدیت، ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا، کاملان در عشق و محبت خدا، صاحبان مقام اخلاص در
توحید حضرت حق، آشکار کنندگان امر و نهی ایزد متعال، و شما یید بندگان گرامی و مقرب الهی که
هرگز بر حکم او سبقت نگرفته و کاملاً مطابق فرمایش عمل می کنید، و درود و رحمت خدا و
برکات الهی بر شما باد.

این عبارت بر نکات ذیل دلالت دارد:

الف - همواره در طول تاریخ بشریت دو خط وجود داشته است. خط هدایت و خط
گمراهی، و هر کدام از این دو خط نیز پیشوایان و رهبرانی داشته است، پیشوایان
اهل بیت(علیهم السلام) پیشوایان هدایت اند و دیگر کسانی که از اهل بیت نیستند اما متصدی
امر امامت می شوند، مخالف خط هدایت بوده و جزو ائمه ضلال یا پیشوایان گمراهی
محسوب می گردند. به همین دلیل است که مطالب و معارف را جز از پیشوایان از اهل
پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نباید گرفت و مسیر حرکت جز مسیر حرکت آنان نباید باشد.
ب - ائمه(علیهم السلام) در واقع کسانی هستند که دارای عقل کامل بوده، پناهگاه مردم
جهان و وارثان پیامبران بوده و آنان مثل اعلای انسانیت اند که دیگران باید به آن ها
اقتدا کنند و صاحبان دعوت به بهترین کمال ها هستند که دیگران باید دنباله رو آنان
باشند.

ج - حرکت اهل بیت(علیهم السلام) حرکتی اسلامی و اصیل و ریشه دار بوده که به
اعماق جان انسان ها زده و استقرار حرکت پیامبران الهی می باشد، و هر حرکتی که
ادعا دارد در راه دین و یا اصلاح دنیا گام برمی دارد، اما پا جای پای ائمه اهل بیت(علیهم
السلام) نمی گذارد، منحرف است. اهل بیت(علیهم السلام) هستند که محل معرفت خدا و مسکن
برکت خدا می باشند. آنان معدن حکمت خداوند متعال، حافظان سر حضرت حق،
حاملان علم کتاب او و اوصیای پیامبر او می باشند.

د - این دعوت کنندگان به سوی حق دارای چند ویژگی هستند که اصالت آن ها را در
مسیر الهی شان روشن می کند:

۱. آنان دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان مردم به طریق رضایت و خشنودی

حضرت احدیت اند.

۲. ویژگی دیگر آنان ثابت قدم بودن در راه اطاعت از اوامر خداوند متعال است.
۳. دیگر ویژگی آن ها محبت تام و تمام به خداوند متعال است.
۴. ویژگی دیگر آنان اخلاص و رزیدن در توحید خداوند متعال است.
۵. دیگر ویژگی این داعیان آشکار کردن شعائر الهی از قبیل امر و نهی خداوند متعال توسط آنان است.
۶. و آخرین ویژگی این است که آنان هیچگاه در کلام و گفتار و همچنین در عمل از امر خداوند متعال پیشی نمی گیرند.

۳. بنیان های فکری تشیع

در ادامه زیارت و فقره دیگری از فرازهای این زیارت بزرگ می توان به نقاطی دست یافت که روشن کننده بنیان های فکری است که دعوت اهل البیت (علیهم السلام) بر آن استوار بوده و بر شیعیان واجب است که بر اساس آن حرکت کرده و به حدود آن ملتزم باشند. به این فراز از زیارت جامعه کبیره توجه کنید:

« السلام على الأئمة الدعاة ، والقادة الهداة ، والسادة الولاة ، والذادة الحماة ، واهل الذكر ، وأولي الأمر ، وبقية الله وخيرته، وحزبه وعيبة علمه، وحجته وصراطه، ونوره وبرهانه ورحمة الله وبركاته»؛

سلام بر شما پیشوایان خلق که دعوت کنندگان به سوی حق، رهبران و راهنمایان بزرگ و الویان و حامیان دین خدایید. اهل ذکر بوده، فرمانداران از جانب خدا، آیات باقی، برگزیدگان خاص ربوبی، سپاه و نیروی الهی، مخزن علم ربّانی، حجت های بالغه طریق روشن حضرت حق و نور و برهان او می باشید، و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد.

«اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته وأولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم وأشهد أن محمداً عبده المنتخب ورسوله المرتضى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»؛

گواهی می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و او از شرك و شريك منزّه است، چنانکه خدا به یکتایی خود شهادت داده و فرشتگان و دانشمندان عالم شهادت دادند که جز آن خدای یکتای مقتدر حکیم خدایی نیست، و نیز گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده خاص برگزیده و رسول پسندیده او است که خداوند او را برای هدایت خلق و بر اساس دین و آیین ثابت حق فرستاده، تا دین پاکش را مسلط و غالب بر تمام ادیان گرداند هر چند مشرکان ناپاک را آیین توحید ناگوار باشد.

«واشهد انكم الأنمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بكرامته.

اصطفاكم بعلمه وارتضاكم لغيبه واختاركم لسره واجتباكم بقدرته واعزكم بهداه وخصكم ببرهانه وانتجبكم لنوره وأيدكم بروحه ورضيكم خلفاء في ارضه وحججاً على بريته وانصاراً لدينه وحفظة لسره وخرزنة لعلمه ومستودعاً لحكمته وتراجمة لوحيه واركاناً لتوحيده وشهداء على خلقه واعلاماً لعباده ومناراً في بلاده وادلاء على صراطه.

عصمكم الله من الزلل وآمنكم من الفتن وطهركم من الدنس وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً»;

شهادت می دهم که شما، پیشوایان و امامان راهنما و راهدان و دارای عصمت بوده، در نزد خدا گرامی و مقرب هستید، اهل پرهیزگاری، راستی و حقیقت، برگزیدگان و فرمانبرداران مطیع خدا، نگهدارندگان فرمان او، کارکنان به اراده او و پیروزمند به کرامت و لطف او هستید. خداوند شما را به اعطای علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و برای حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانائی و قدرت کامل مخصوص گردانید، خداوند متعال به هدایت خود عزتتان بخشید، به برهان و اشراق نور خود اختصاصتان داد، به روح کلی الهی مؤیدتان فرمود و شما را به خلافت الهی در زمین پسندید.

خداوند شما را حجت ها و یاوران دین حق، حافظان سرّ، گنج علم لدنی، محلّ ودایع حکمت، مفسران وحی و ارکان توحید خود مقرر فرمود. او شما را گواهان خلق و نمایندگان خود برای بندگان و علامت روشن در شهرهای عالم و راهنمایان صراط مستقیم خود گردانید. خداوند متعال خاندان شما را معصوم از لغزش، ایمن از فتنه و پاک و منزّه از هر خلق ناشایسته گردانیده، رجس و ناپاکی را به کلی از شما زایل فرمود و شما را پاک و پاکیزه گردانید.

«فعظمت جلاله واكبرتم شأنه ومجدتم كرمه وادتمم ذكره ووكدتم ميثاقه وأحکمتم عقد طاعته ونصحتم له في السر والعلانية ودعوتم إلى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة وبذلتم انفسكم في مرضاته وصبرتم على الأذى في جنبه وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاة وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر وجاهدتم في الله حق جهاده حتى أعلنتم دعوته وبينتم فرائضه وأقمتم حدوده ونشرتكم شرايع احكامه وسننتم سنته وصرتم في ذلك منه إلى الرضا وسلمتم له القضاء وصدقتم من رسله من مضي»;

تا آن که شما شکوه و جلال خدا را به عظمت یاد کردید، شأن او را به کبریائی و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودید، ذکر خدا را بر دوام و عهد و میثاقش را برقرار داشتید، پیمان و طاعتش را محکم نمودید، در پنهان و آشکارا خلق را نصیحت کرده، آنان را با برهان، حکمت، پند و موعظه نیکو به راه حقّ دعوت کردید و در راه رضای او از جان خود گذشته، بر هر مصیبتی که از امتّ به شما رسید برای خدا صبر کردید. نماز را به پا داشته، زکات را ادا نموده، امر به معروف و نهی از منکر کرده، حقّ جهاد در راه دین خدا به جا آوردید، تا آن که دعوت دین را آشکار ساخته، فرایض و احکامش را بیان کرده، حدود را مقررّ و شرایع و احکام و سنن آسمانی را استوار گردانیدید، تا آنجا که در امر اقامه دین، خدا را از خود خشنود ساخته، تسلیم قضا شده و هر حکمی از رسولان الهی در گذشته آمده بود همه را تصدیق کردید.

اصلی ترین عناصر فکری تشیّع که از این متن استفاده می شود بدین قرار است:

۱. ایمان به این که جز خدای یکتا خدائی نیست و او از هر گونه شریک منزّه است.
۲. ایمان به این که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) بنده خاصّ و برگزیده و رسول پسندیده خداوند است.

۳. امامان شیعه نیز پیشوایان و امامان راهنما و راهدان و دارای عصمت و کرامت هستند که ارزش آن ها از بزرگداشت خدا نسبت به آنان ناشی شده است.
همچنین در این فراز از زیارت به جنبه های عملی حرکت ائمه اطهار نیز این چنین اشاره شده است:

۱. به بزرگی یاد کردن جلال خداوند متعال و به کبریائی یاد کردن شأن و مقام ذات اقدس حقّ و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودن.

۲. برقرار داشتن عهد و میثاق الهی و محکم نمودن پیمان طاعت آن ذات اقدس.
۳. نصیحت کردن مردم و خیرخواهی برای آنان در آشکار و پنهان برای رضای خدا.

۴. دعوت مردم به راه حقّ به وسیله برهان و حکمت و پند و موعظه نیکو.
۵. ایثار دائم در راه خداوند به واسطه گذشتن از جان و صبر کردن بر ناملایمات.
۶. برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و عمل کردن دائم به سایر عبادات و حدود دین مقدّس اسلام.

۷. حفظ شریعت اسلامی به جهت سالم ماندن از تحریف.

۸. تسلیم در برابر قضا و قدر الهی.

۹. تأکید بر وحدت راه پیامبران و تصدیق پیامبران گذشته.

۴. دوستان اهل بیت

امام(علیه السلام) در فراز دیگری از این زیارت بلند این گونه بیان داشته اند که: مردم در اینجا به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که موالی و دوستدار اهل بیت(علیهم السلام) بوده، در راه هدایت سیر می کنند، و گروه دیگری که موالی دشمنان اهل بیت بوده، در طریق گمراهی راه می پیمایند. آن حضرت فرموده اند:

« فالراغب عنکم مارق واللازم لکم لاحق والمقصر فی حقکم زاهق.

والحق معکم وفیکم ومنکم والیکم وانتم اهله ومعدنه ومیراث النبوة عندکم وإیاب الخلق الیکم وحسابهم علیکم وفصل الخطاب عندکم وآیات الله لدیکم وعزائمہ فیکم ونوره وبرهانه عندکم وأمره الیکم»;

پس هر کس از طریق شما برگشت از دین خدا خارج شده، و هر کس ملازم امر شما بود، به شما ملحق گشت و هر کس در انجام امر شما کوتاهی کرد محو و باطل گردید. حق با شما، در خاندان شما، مبدأش از شما و پایانش به سوی شما است، شما اهل حق و معدن حق و حقیقت می باشید. میراث نبوت در نزد شما و بازگشت خلق به سوی شما و حساب خلائق بر شما است. معیار جدایی حق از باطل در نزد شما، آیات عظمت الهی هم در نزد شما، و عزائم اسرار نبوت در خاندان شما و همچنین نور خدا و برهان او در نزد شما و امر خدای تعالی وابسته به امر شما می باشد.

«مَنْ وَالاکم فقد والی الله وَمَنْ عَاداکم فقد عادى الله وَمَنْ أَحَبَّکمْ فقد أحبَّ الله وَمَنْ ابغضکم فقد ابغض الله وَمَنْ اعتصم بکم. فقد اعتصم بالله»;

هر که شما را مولای خود شناخت خدا را مولای خویش دانسته، و هر که شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشت، و هر که شما را دوست داشت خدا را دوست داشته، و کسی که با شما کینه و خشم ورزید با خدا کینه و خشم ورزیده، و هر که چنگ به دامان شما زد به ذیل عنایت خدا چنگ زده است.

«انتم الصراط الأقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء والرحمة الموصولة والآية المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلى به الناس. مَنْ أتاکم نجى وَمَنْ لم یأتکم هلك»;

راه راست شماست و شما گواهان دار آخرت و شفیعان عالم قیامتید. رحمت سرمد و آیت و نشان مسطور در گنجینه و امانت و ودیعه لوح محفوظ الهی و درگاه امتحان خلق. هر کس رو به سوی شما آمد نجات یافت و آن که از این درگاه دور شد به هلاکت رسید.

«إلى الله تدعون وعليه تدلون وبه تؤمنون وله تسلمون وبأمره تعملون والى سبيله
ترشدون وبقوله تحكمون»;

خلق را به خدا می خوانید و به شناخت او راهنمایی می کنید. به خدا ایمان دارید و تسلیم او و مطیع
فرمان او هستید. شما مردم را به راه خدا هدایت کرده و به کلام او در میان آنان حکم می کنید.

«سَعَدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَخَابَ مَنْ جَدَدَكُمْ وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَفَازَ مَنْ تَمَسَّكَ
بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَقَكُمْ وَهَدَى مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ. مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ
مَأْوَاهُ وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَمَنْ جَدَدَكُمْ كَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ
فِي اسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ»;

هر که به ولایت شما گروید به سعادت رسید و آن که با شما دشمنی کرد هلاک شد. هر که منکر
شماست نومید است و هر که از شما جدا است گمراه. هر که به شما تمسک جست پیروز گردید و هر
که به شما پناه آورد در امان ماند. هر که مقام شما را تصدیق کرد سلامت یافت و هر که به دامان
اطاعت شما دست زد هدایت یافت. هر که شما را پیروی کرد در بهشت جاودان منزل یافت و هر که
به راه مخالفت با شما شتافت در آتش دوزخ مسکن گزید. هر که منکر شما گردد کافر است، هر که با
شما به جنگ برخاست مشرک شده و هر کس حکم شما را رد کرد در پایین ترین درکات جهنم
خواهد بود.

حقیقت دوم: کسی که موالی اهل بیت (علیهم السلام) باشد ارزش واقعی آن بزرگواران را
در نزد خدا می داند و به همین جهت است که می بینیم امام هادی (علیه السلام) در فراز
دیگری از این زیارت می فرماید:

«أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارَ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَإِنِ أَرْوَاكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ
وَاحِدَةً طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مَحْدَقِينَ حَتَّى
مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْوتِ أَذْنِ اللَّهِ إِنْ تَرَفَعَ وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ. وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا
عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَيِّباً لَخَلَقْنَا وَطَهَّرْنَا لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَّةٍ لَنَا وَكَفَّارَةً لذنُوبِنَا
فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ»;

گواهی می دهم که این مقام برای شما در زمان سابق و لاحق همواره بوده و خواهد بود، و نیز
گواهی می دهم بر این که ارواح عالی شما ائمه اطهار و نورانیت و طینت پاکتان یکی است، و آن
ذوات طیب و طاهر عین یکدیگرند. شما را خدا آفرید و به عرش خود محیط گردانید، تا این زمان که
به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت و شما را در خاندان هائی قرار داد که امر به رفعتش فرمود و
به ذکر نام خدا در آن خاندان ها فرمان داد، و درود و صلوات ما را بر شما واجب گردانید و هرآنچه
از نعمت ولایت شما که ما را به آن اختصاص داد، برای نیکوئی فطرت و خلقت ما، پاکى نفوس ما،

تزکیه و پاکیزگی ما و کفاره گناهان مان بود. پس ما نزد خدا به فضیلت و برتری شما بر خلق معترف و تسلیم بوده و به تصدیق مقام شما معروف بوده ایم.

سوّمین حقیقت: سوّمین حقیقتی که این زیارت بلند به آن اشاره دارد تشویق و ترغیب همگان به تبلیغ و انتشار امر ائمه (علیهم السلام) و پرتو افشانی فضیلت آن بزرگواران است تا آنجا که هیچ خیری باقی نماند مگر این که نور باشرافت آن حضرات آن را روشن و منور گرداند.

در ادامه زیارت می خوانیم:

« فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه سابق ولا يطعمه في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دنيّ ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مرید ولا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله امرکم وعظم خطرکم وکبر شأنکم وتام نورکم وصدق مقاعدکم وثبات مقامکم وشرف محلکم ومنزلتکم عنده وکرامتکم علیه وخاصتکم لديه وقرب منزلتکم منه»;

چنین بود که خدای متعال شما را به شریفترین مقام اهل کرامت و عالیترین منزلت مقربان و رفیعترین درجات پیامبران خود نایل گرداند. همان مقام بلندی که از گذشتگان و آیندگان کسی بدان نخواهد رسید و فوق آن مرتبه احدی راه نخواهد یافت، و تا ابد هیچ پیشی گیرنده ای بدان پیشی نخواهد گرفت و هیچگاه کسی درک آن مقام را نیز طمع نشاید کرد، تا آنجا که هیچ ملک مقرب، نبی مرسل، صديق، شهيد، عالم، جاهل، پست، بلند، مؤمن، صالح، فاجر، طالح، جبار سرکش، شيطان گمراه و هیچ خلقی میان آن ها نیست جز آن که خدا همه آن ها را به جلالت قدر و عظمت شأن و بزرگواری و مقام رفیع شما شناسا گردانید، و نور تامّ تمام و منزلت های نیکو و ثابت بودن مقام و شرافت رتبه و منزلت نزد خدا و کرامت مجد شما نزد حقّ و اختصاص و تقرّب شما به حضرت احدیت و عزّت و کرامت شما نزد حقّ را کاملاً بر همه آنان روشن ساخت.

چهارمین حقیقت: چهارمین حقیقتی که این زیارت به آن اشاره کرده است، اقرار دائم

به معتقدات اهل بیت (علیهم السلام) و عمل به مقتضای آن است:

« بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي أشهد الله وأشهدكم اني مؤمن بكم وبما آمنتم به ، كافر بعدوكم وبما كفرتم به، مستبصر بشأنكم وبضلالة من خالفكم موال لكم ولأوليائكم مبغض لاعدائكم ومعاد لهم سلّم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مطيع لكم عارف بحقكم مقر بفضلكم محتمل لعلمكم»;

پدر و مادر و اهل و مال و خویشاوندانم به فدای شما باد. خدای متعال را گواه می‌گیرم و شما را نیز که من به ولایت الهی شما و به هر چه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، درباره دشمنان شما و نیز هر آنچه شما به آن کافر و منکر شدید من نیز کافر و منکر هستم. من به جلالت شأن شما و به گمراهی مخالفان شما آگاه و معتقدم. شما و دوستداران شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن داشته و با آن‌ها عداوت می‌ورزم. هر که تسلیم امر شماست با او تسلیم و در صلح و سازش هستم. اما با هر کس که با شما بجنگد جنگ خواهم کرد. هر چه را شما حق بدانید حق می‌دانم و آنچه را که شما باطل گردانید ابطال می‌کنم. من فرمانبردار شمایم و عارف به حق شما و اقرار به فضیلت و برتری شما داشته، حمل‌کننده دانش شما می‌باشم.

و از مصادیق ایمان به ولایت و رجعت اهل بیت(علیهم السلام) این کلام حضرت امام هادی(علیه السلام) در این زیارت است که می‌فرماید:

« محتجب بذمتکم و معترف بکم مؤمن بإیابکم مُصدّق برجعتمک منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائد بقبورکم مستشفع الی الله عزوجل بکم و متقرب بکم إلیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و أموری مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلك کله الیکم و مسلم فیہ معکم و قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم مُعدّة حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یُمكنکم فی ارضه فمعکم معکم لا مع غیرکم آمنت بکم و تولیت آخرکم بما تولیت به أولکم و برئت إلی الله عزوجل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین لحکم و المارقین من ولایتکم الغاصبین لإرتکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل ولیجة دونکم و کل مطاع سواکم و من الأئمة الذین یدعون إلی النار»؛

من متلبس به عهد و ولایت شما و معترف به حقانیت شما هستم. من به رجعت و بازگشت شما ایمان دارم و منتظر امر و فرمان شما و چشم به راه دولت حق شما هستم.

سخن شما را گرفته، امر شما را به کار بسته، به درگاه شما پناه آورده، به زیارت شما شتافته، به قبور و مرقد شما پناه آورده و با این کار به خدا توسل می‌جویم. شما را شفیع خود به درگاه خدا می‌گردانم و به واسطه شما به خدا تقرب جسته، در تمام احوال و جمیع امور، و همه حوائج و درخواست‌هایی که از خدا دارم شما را جلو انداخته و به واسطه شما حاجت و مرادم را از خدای خود می‌طلبم.

من به ظاهر و باطن، به حاضر و غایب و اول و آخر شما ایمان دارم و در تمام امور فوق‌کارها را به شما واگذارده، تسلیم فرمان شمایم، قلبم تسلیم شما و رأیم تابع به رأی شما و یاریم با تمام قوا

مهیای یاری شماسست. و این امر همواره برقرار است تا روزی که خدای تعالی دین خود را به واسطه ولایت و حکومت شما زنده گرداند و در آن ایام ربوبی شما را به عالم بازگرداند و به شما برای اجرای عدل الهی در تمام روی زمین اقتدار بخشد، پس من همواره با شما بوده و خواهم بود، نه با دشمنان شما. به شما ایمان دارم و به آن دلیل که اولین شما را دوست می دارم به همان دلیل آخرین شما را نیز دوست می دارم، و به سوی خدای عزّ و جلّ از دشمنان شما بیزاری می جویم و از بت «جبت» و طاغوت و شیاطین و حزب آن ها که به شما ظلم کرده و حقّ شما را انکار کردند همچنین کسانی که از عهد ولایت شما سرکشی کرده، ارث شما را غصب نموده، در مقام شما شكّ و ریب داشته و از طریقه شما منحرف شدند بیزارم و از هر وسیله و پیشوایی غیر شما و پیشوایانی که خلق را به آتش دوزخ فرا می خوانند نیز بیزاری می جویم.

«فثبني الله ابدأ ما حييت على موالاتكم ومحبتكم ودينكم ووفقتي لطاعتكم ورزقني شفاعتكم وجعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتم إليه وجعلني ممن يقتصُّ آثاركم ويسلك سبيلكم ويهدي بهديكم ويحشر في زمركم ويكرّ في رجعتكم ويملك في دولتكم ويشرف في عافيتكم ويؤمن في ايامكم وتقر عينه غداً برويتكم»;

پس تا مادامی که زنده ام خداوند مرا در ولایت، دوستی، دین و آیین شما ثابت بدارد و مرا موفق به طاعت شما و بهره مند از شفاعت شما گرداند، و مرا از خوبان دوستداران شما قرار دهد، از آنان که به هر چه دعوت کردید از آن پیروی کرده، در پی آثار شما رفته، سالک طریق شما بودند و به رهبری شما هدایت یافتند همانان که به گاه قیامت در زمره شما محشور شده، در رجعت شما به جهان بازگشته، در دولت و سلطنت شما به حکومت و ملک رسیدند و به واسطه شما به شرف عافیت نایل گشته، در ایام پادشاهی شما تمکن و اقتدار یافته، و در فردای قیامت چشمشان به جمال شما روشن گردد.

«بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي من اراد الله بدأ بكم ومن وحدّه قبل عنكم ومن قصده توجه بكم. موالي لا أحصي ثناءكم ولا ابلغ من المدح كنهكم ومن الوصف قدركم وانتم نور الأخيار وهداة الأبرار وحجج الجبار. بكم فتح الله وبكم يختم وبكم ينزل الغيث وبكم يمسك السماء ان تقع على الارض إلا باذنه وبكم يُنفس الهم ويكشف الضر. وعندكم ما نزلت به رسله وهبطت به ملائكته والى جدكم بعث الروح الامين، آتاكم الله ما لم يؤت احداً من العالمين»;

پدر و مادرم و جان و اهل و مالم به فدای شما باد. هر کس اراده خداشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت، به پیروی از شما یافت و هر کس خدا را به یگانگی پذیرفت، به تعلیم شما پذیرفت، و هر که خدا را جست به شما توجه کرد.

ای پیشوایان من، صفات کمالی شما آنقدر است که ثنای شما را شمار نتوانم کرد و به کنه مدح و توصیف قدر و منزلت شما نتوانم رسید، چرا که شما نور قلب خوبان، هدایت کنندگان نیکوکاران و حجّت های خدای مقتدر جبار هستید. خداوند به واسطه شما خلق عالم را افتتاح کرد و به واسطه شما نیز کتاب آفرینش را ختم خواهد نمود. به واسطه شما است که خدا باران رحمت را بر ما نازل کرد و به واسطه شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرو نیاید و به واسطه شما غم و اندوه و رنج ها از دل ها برطرف می گردد.

باسرار نازل بر پیامبران و اسرار پایین آمدن فرشتگان نزد شما بوده و روح الامین تنها بر جدّ بزرگوار شما نازل گردید. خدا به شما مقامی عطا کرد که به احدی از اهل عالم عطا نکرده است.

«طأطأ كل شريف لشرفكم وبخع كل متكبر لطاعتكم وخضع كل جبار لفضلكم ونزل كل شيء لكم واشترقت الارض بنوركم وفاز الفانزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرضوان وعلى من جحد ولايتكم غضب الرحمن»;

هر شخص باشرافتی پیش شرف مقام شما سر فرود آورد و هر سرکش متکبری به اطاعت شما سر نهد و هر جبار گردن فرازی در مقابل فضل و کمال شما خاضع شود و همه چیز پیش شما فروتن گردد، و زمین به نور شما روشن گشته، رستگاران عالم به ولایت و محبت شما رستگار شدند. پیروی شما سلوک راه بهشت و رضوان و انکار ولایت شما خشم و غضب خدای رحمان است.

«بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي نكركم في الذاكرين واسماؤكم في الأسماء وأجسادكم في الاجساد وأرواحكم في الأرواح وأنفسكم في النفوس وآثاركم في الآثار وقبوركم في القبور فما أحلى اسماءكم وأكرم أنفسكم وأعظم شأنكم وأجلّ خطرکم وأوفى عهدكم وأصدق وعدكم.

كلامكم نور وأمرکم رشد ووصيتكم التقوى وفعلكم الخير وعادتكم الإحسان وسجيتكم الكرم وشأنكم الحق والصدق والرفق وقولكم حكم وحتم ورأيكم علم وحلم وحزم ، إن نكير الخير كنتم أوله وأصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه»;

پدر و مادر و جان و اهل و مالم همه فدای شما باد. در حلقه ذاکران عالم از زمین و آسمان همه جا ذکر خیر شماست. نام های شما در میان نام ها، جسد پاک شما در میان اجساد، روح بزرگ شما در میان ارواح، نفوس قدسی شما در میان نفوس، آثار وجودی شما در میان آثار، و قبور مطهر شما در میان قبرها. پس چقدر نام های شما شیرین، جان های شما با کرامت، مقامتان بزرگ، قدر و منزلت شما با جلال، عهد شما باوفاترین عهد، وعد و پیمان شما راست و با حقیقت می باشد.

سخن شما نوربخش دل ها، امر و فرمان شما سبب رشد و تعالی خلق، تنها سفارستان پرهیزگاری، کار شما نیکو و عادت شما نیکویی، احسان جزو فطرت شما و کرم و بخشش از سجایای اخلاقی شما

می باشد، شأن ذاتی شما حقّ و صدق و همراهی و دلسوزی، قول و دستور شما حکم حتمی لازم الاجرا و رأی و اندیشه شما علم و دانش و بردباری و مآل اندیشی است. اگر از خیر و نیکویی یاد شود شما مقام اول آن را داشته، اصل و فرع و معدن و محلّ و مبدأ و منتهای هر خیر و نیکویی شماست.

«بأبي انتم وأمي ونفسي كيف أصف حسن ثنائكم واحصي جميل بلانكم وبكم أخرجنا الله من الذل وفرج عنا غمرات الكروب وأنقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار»;

پدر و مادر و جانم نثار شما باد. چگونه مدح و ثنای شما را توانم وصف کرد و شئون رفیع و زیباییات را به شمار توانم آورد، در صورتی که خداوند به واسطه شما ما را از ذلت نجات داد. غم و اندوه شدید ما را برطرف ساخته، از وادی های هلاکت عالم و آتش دوزخ رهانید.

«بأبي أنتم وأمي ونفسي بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا وأصلح ما كان فسد من دنيانا وبموالاتكم تمّت الكلمة وعظمت النعمة وانتلفت الفرقة وبموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة والدرجات الرفيعة والمقام المحمود والمكان المعلوم عند الله عزوجلّ والجاه العظيم والشأن الكبير والشفاعة المقبولة»;

پدر و مادر و جانم فدای شما. به واسطه ولایت و پیشوایی شما بود که خدا معلم و حقایق دین را به ما آموخت و هر آنچه از امور دنیای ما فاسد و پریشان بود اصلاح فرمود و به واسطه ولایت و پیشوایی شما کلمه به حدّ کمال رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گشته، پراکندگی امت به الفت و اتحاد مبدّل گشت و به ولایت و دوستی شما اطاعات واجب از خلق پذیرفته می شود. خدا دوستی شما را بر خلق واجب کرد، و به شما درجات رفیع و مقام محمود و منزلت عالی معلوم در نزد خود و جاه و عزت بزرگ و شأن عظیم و مقام شفاعت مقبول اعطا گردانید.

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»;

پروردگارا، به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس

(رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) ;

پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولًا ; منزّه است پروردگار ما، که وعده پروردگار ما قطعاً انجام شدنی است.

«يا أولياء الله ان بيني وبين الله عزوجلّ ذنوباً لا يأتي عليها إلا رضاكم فبحق من انتمكم على سره واسترعاكم امر خلفه وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي

وكنتم شفعاى فإني لكم مطيع. من أطاعكم فقد أطاع الله ومن عصاكم فقد عصى الله
ومن أحبكم فقد أحب الله ومن أبغضكم فقد أبغض الله»;

ای اولیای خدا، همانا میان من و خداوند عزّ و جلّ گناهایى است که جز رضایت و شفاعت شما آن گناهان را محو نخواهد ساخت. پس قسم به حقّ آن کس که شما را امین سرّ خود گردانید و سرپرست امور بندگان خود قرار داده، اطاعت شما را به طاعت خود مقرون ساخت، از خدا برای من بخشش و آمرزش طلبیده، شفیع من باشید. چرا که من مطیع فرمان شما هستم، هر کس شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که شما را نافرمانی کند، معصیت خدا کرده است. کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که با شما خشم و دشمنی روا دارد با خدا دشمنی روا داشته است.

«اللهم اني لو وجدت شفعاء اقرب اليك من محمد وأهل بيته الأخيار الأئمة الإبرار
لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك اسألك ان تدخلني في جملة العارفين
بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم إنك ارحم الراحمين وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين وسلم تسليماً كثيراً وحسبنا الله ونعم الوكيل»;

پروردگارا، اگر من شفیعانی نزدیکتر از محمد و آل محمد به تو که همه جزء اخیار و پیشوایان نیکوکار هستند می یافتم، آنان را به درگاه تو شفیع قرار می دادم. پس تو را به حقّ آنان قسم، همان حقّی که تو خود آن را بر خود لازم گردانیدی. از تو درخواست می کنم که مرا در جمله عارفان به مقام و حقّ آن ها داخل نمائی و در زمره رحمت شدگان به سبب شفاعتشان قرارم دهی، که تویی مهربانترین مهربانان عالم، و درود خدا بر محمد(صلی الله علیه وآله) و خاندان پاکش و سلام و تحیّت بسیار باد و خدا ما را کفایت است و نیکو وکیل و نگاهبانی است.

از این فقرات نیز این نکات را می توانیم بگیریم:

۱. ضرورت ایمان به رجعت ائمه(علیهم السلام) و بر پا شدن دولت آنان.
۲. اهمیت زیارت قبور ائمه(علیهم السلام).
۳. اهمیت ایمان به رجعت.
۴. اهمیت ایمان به امور پنهان و آشکار آن ها.
۵. ضرورت آمادگی دائم برای کمک رسانی به دولت آنان تا این که آن دولت در سرتاسر زمین حکم فرما شود.
۶. ضرورت بیزارى جستن از دشمنان آنان.
۷. خوشحالی مؤمنین به آنچه خداوند متعال به دست اهل بیت(علیهم السلام) روزی آنان گردانیده است.

- ۸ . دانستن این مطلب که وحدت مسلمانان به صورت صحیح، جز تحت لوای اهل بیت(علیهم السلام) تحقق نخواهد یافت.
- ۹ . ایمان به اهل بیت(علیهم السلام) امری عاطفی نبوده بلکه باید از سر بیداری، ادراک، تحقیق و پژوهش باشد(۲۱۵).

دوم: زیارت غدیر

از مهمترین زیارات ائمه اطهار در نزد شیعه امامیه که اهتمام و اهمیت ویژه ای به آن می دهند زیارت روز غدیر است، چرا که این امر خود به عنوان سمبلی برای این روز جاویدان در دنیای اسلام است، روز غدیر روزی است که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) راه سرنوشت ساز امت را مقرر کرده، حضرت امام امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود برای مسلمانان منصوب نمود.

حضرت امام هادی(علیه السلام) در سالی که معتصم آن حضرت را از مدینه به سامرا احضار نموده بود جدّ خود حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را در چنین روزی زیارت کرده است.

آن حضرت جدّ بزرگوار خود را با این زیارت که از برترین و باشکوهترین زیارات است زیارت نموده است. آن حضرت در متن این روایت از فضایل حضرت امام امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) سخن به میان آورده و مصیبت ها و مشکلات سیاسی و اجتماعی که آن حضرت در طول حیات شریف خود با آن روبرو بوده را ذکر نموده است.

اکنون بعضی از قسمت های این زیارت را که از اخبار غیبی اهل بیت(علیهم السلام) به حساب می آید به حضور شما عرضه می داریم:

۱ . حضرت امام هادی(علیه السلام) در زیارت غدیریه خود فرموده اند که جدّ آن حضرت، حضرت امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) اولین کسی است که به دین اسلام گرایش پیدا کرده، به خداوند متعال ایمان آورده و دعوت پیامبر خدا را لبیک گفته است. آن حضرت خطاب به جدّ بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

«وَأنتَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَصَلَّى لَهُ، وَجَاهَدَ، وَأَبْدَى صَفْحَتَهُ فِي دَارِ الشَّرْكِ، وَالْأَرْضِ
مَشْحُونَةَ ضَلَالَةِ وَالشَّيْطَانِ يَعْبُدُ جَهْرَةً...»;

و تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده و برای خداوند نماز آوردی، و در زمانه ای که زمین پر از گمراهی شده و شیطان با آواز بلند عبادت می‌شد، رو در روی شرک و کفر نهاده با آن‌ها جهاد نمودی... .

البته اخباری که دلالت بر این نکته دارد که حضرت امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) اولین کسی است که به رسالت حضرت خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده، اذعان و اعتراف نموده، ندای خداوند و دعوت به سوی دین خدا را استجابت نموده و پس از رسول خدا اولین کسی بوده است که مردم را به دین خدا فرا خوانده، بسیار فراوان است. ابن اسحاق روایت می‌کند:

اولین کسی که تاریخ نامش را ذکر کرده که به رسول خدا ایمان آورده، به همراه او نماز گذارده و آنچه را که از جانب خدا آورده بود تصدیق نموده است، علی بن ابی طالب(علیه السلام) می‌باشد که در آن روزگار ده ساله بوده است(۲۱۶).

طبرانی به سند خود از اباندر روایت می‌کند که گفت: حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) دست علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: این اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد... (۲۱۷).

همچنین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به عایشه فرموده است: این علی بن ابی طالب اولین کس از مردم است که ایمان آورده است(۲۱۸).

و مانند این روایات بسیار فراوان است که این مطلب را به وضوح بیان می‌دارد.

۲. حضرت امام هادی(علیه السلام) در زیارت غدیریه خود از جهاد حضرت امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) و بیباکی، شجاعت و استقامت آن حضرت در جنگ‌ها سخن به میان آورده فرموده است:

در موقعیت‌های سختی که خلائق مشاهده کردند و مقامات مشکلی که در نزد امت مشهور شده و ایام صعب ناگواری مانند روز جنگ بدر و روز جنگ احزاب، فتح و پیروزی منحصراً به دست یداللهی تو واقع گردید.

... (وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا * وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا عُرُورًا * وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ

۲۱۶. سیره نبویه، ابن اسحاق / ۱ / ۲۶۲ و به نقل از آن طبری / ۲ / ۳۱۲.

۲۱۷. فیض القدير / ۴ / ۳۵۸.

۲۱۸. استيعاب / ۲ / ۷۵۹.

فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ
يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا);

هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند، و آنگاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به
گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار
گرفتند و سخت‌تکان خوردند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است
می‌گفتند: «خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.» و چون گروهی از آنان گفتند: «ای
مردم مدینه، دیگر شما را جای درنگ نیست، برگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه
می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است» و [لی‌خانه‌هایشان] بی‌حفاظ نبود، [انان]
جز گریز [از جهاد] چیزی نمی‌خواستند.

و همچنین خداوند متعال فرموده است: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا
وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا); و چون
مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و
خدا و فرستاده‌اش راست گفتند»، و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود.

اما در آن هنگام این تو بودی که عمرو آن‌ها را کشتی [منظور عمرو بن عبدود می‌باشد] و جمعیت
لشکریانشان را منهزم و مغلوب ساختی و خدا آن کافران را با دل‌های پر از خشم و بی‌آن‌که به هیچ‌خبری
ناپل شوند برگردانید، و خدا زحمت جنگ را از مؤمنان برداشت که خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است.
و در روز جنگ احد در آن حالت سخت که مسلمانان در حال فرار از کوه بالا می‌رفتند و در حالی که
پیامبر ایشان را از پشت سر فرا می‌خواند به بانگ و فریاد هیچ‌کس توجهی نداشتند، تنها تو بودی که با برق
شمشیرت مشرکان را از چپ و راست از آزار رساندن به پیامبر دور می‌داشتی و آسیب دشمنان را از آن
سرور دفع می‌کردی، تا آن‌که خداوند به نصرت و عنایت خود کافران را با ترس و هراس از تعرض تو و
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برگردانید، و لشکر شکست‌خورده را به واسطه تو نصرت و پیروزی بخشید.

و باز در روز جنگ حنین چنان که قرآن فرموده است: و در روز «حنین» آن هنگام که شمار زیادتان
شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ‌وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ
گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر
مؤمنان فرود آورد، و در این آیه مقصود از کلمه مؤمنین تو و یاران و محبانت بودید، و در آن حال عمومی تو
عباس به صدای بلند در حالی که لشکر رو به فرار می‌گذاشت ندا می‌کرد که ای اصحاب سوره بقره و ای
اهل بیعت شجره!!، تا آن‌که قومی ندای عباس را اجابت کردند.

یا علی، در آن هنگام تو تنها کسی بودی که زحمت و بار جنگ را از سپاه اسلام برداشتی و با آن‌که
لشکر مأیوس از ثواب جنگ شدند، بدون یاری و مساعدت آن‌ها متکفل یاری دین شدی، چون آنان به جنگ

پشت کرده و به توبه و انابه و عفو خدا امیدوار بودند، و این است کلام خدا در این واقعه که فرمود: سپس خدا بعد از این [واقعه] توبه هر کس را بخواهد می پذیرد، و تو در آن روز دارای درجه و مقام صبر و نایل به اجر عظیم خدا بودی.

و یا در روز جنگ خیبر که خدا ضعف و سستی منافقان را بر مؤمنان آشکار کرد و کافران را ناامیدی و شکستی سخت نصیب گشت، و حمد خدا را که ربّ تمام دنیاهاست، در حالی که آنان قبلاً خداوند متعال پیمان بسته بودند که به دشمن پشت نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد.

امام هادی(علیه السلام) در ادامه این زیارت شریف می فرماید:

تو آن کسی هستی که در تمام جنگ ها با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حاضر بودی و به اتفاق او در راه خدا جهاد می کردی و پرچم اسلام را پیش پیش پیغمبر می بردی و در جلوی او شمشیر به فرق دشمنان می زدی، و چون عزم و تدبیر و بصیرتت در امور مشهور بود پیغمبر تو را در بسیاری از موارد فرمانروا کرد و هیچ کس بر تو امیر و فرمانفرما نبود...^(۲۱۹).

۳. امام هادی(علیه السلام) در ادامه زیارت خود به مسأله خوابیدن حضرت امام علی(علیه السلام) در رختخواب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و محافظت کردن از جان پیامبر اکرم با به خطر انداختن جان خود اشاره می نماید. چرا که قریش همگی بر کشتن پیامبر اکرم اجتماع کرده و امام علی(علیه السلام) اولین فدایی در راه اسلام است. امام هادی(علیه السلام) در این قسمت از زیارت خود می فرماید:

«وَأَشْبَهتَ فِي الْبِيَاتِ عَلِيَّ الْفَرَّاشَ الذَّبِيحَ(علیه السلام) إِذْ أُجِبَتْ كَمَا أَجَابَ ، وَأَطَعْتَ كَمَا أَطَاعَ إِسْمَاعِيلُ مُحْتَسِباً صَابِراً إِذْ قَالَ : (يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ).

وَكذَلِكَ أَنْتَ لَمَّا أَبَاتَكَ النَّبِيَّ(صلی الله علیه وآله) وَأَمَرَكَ أَنْ تَضْطَجَعَ فِي مَرَقَدِهِ وَاقِياً لَهُ بِنَفْسِكَ اسْرَعْتَ إِلَى اجَابَتِهِ مَطِيعاً ، وَلِنَفْسِكَ عَلَى الْقَتْلِ مَوْطِئاً فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَكَ وَأَبَانَ مِنْ جَمِيلِ فَعْلِكَ بِقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ»;

و نیز حال تو در شبی که به جای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به بستر او خفتی شبیه به حال اسماعیل ذبیح الله است که چون پدرش به او گفت: ای پسر عزیزم، من در خواب مأمور به ذبح تو گردیده ام، رأی تو در این کار چیست؟ در پاسخ گفت: هر چه از جانب خدا بدان مأموری انجام ده که مرا ان شاء الله از صابران خواهی یافت.

به همین صورت چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تو را مأمور کرد که در بستر او بخوابی، به سرعت فرمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را اجابت کردی و خود را به جای او برای کشته شدن آماده ساختی. خدا هم طاعتت را پاداش داد و کار نیکوی تو را بر امت آشکار نموده، این گونه در کتاب شریف قرآنش از تو سخن به میان آورد که: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است(۲۲۰).

ایمن سازی علمی

تربیت دانشمندان و استعدادهای علمی که در فروع مختلف علمی اسلامی تخصص داشته باشند اساسی ترین نقطه برای به وجود آمدن سطح علمی مناسب و بالا بردن آن بود که جماعت شیعه بدان احتیاج وافری داشت.

سپس این که به این عالمان دینی نقش ویژه ای در جامعه اسلامی داده شود. و این همان کاری بود که همه پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) بدون استثنا آن را انجام می دادند. اما دوره حضرت امام هادی(علیه السلام) ویژگی خاصی داشت. چرا که زمان آن حضرت عصری بود که می بایست تمام شرایط را برای عصر غیبت آماده کند، عصر غیبت نیز عصر جدا شدن مردم از امام و پیشوای خود بوده، دیگر به جز عالمان الهی که امین بر حلال و حرام او هستند هیچ ملجأ و پناهگاه فکری و دینی برای مردم دیگری نمی بود.

از همین جا است که می بینیم این دو امام بزرگوار یعنی حضرت امام هادی(علیه السلام) و حضرت امام عسکری(علیه السلام) اهمیت ویژه ای به عالمان و دانشمندان می دادند، تا آنجا که از آنان با عنوان سرپرستان یتیمان آل محمد تعبیر نمودند. احترام و بزرگداشت حضرت امام هادی(علیه السلام) برای این گونه دانشمندان بسیار جالب توجه است(۲۲۱).

کسانی که میراث فرهنگی امام هادی(علیه السلام) را مطالعه می کنند درمی یابند، آموزه های علمی ارائه شده از سوی امام هادی(علیه السلام) به جامعه، در کنار اهمیت ویژه ای که به روشن کردن راه و روش علمی مورد پذیرش اهل بیت(علیهم السلام) می داده اند همواره استمرار داشته و آن حضرت در جهت تعمیق آن کوشیده است.

۲۲۰. ربك حياة الامام علي الهادي(عليه السلام) // ۱۴۰ - ۱۴۷.

۲۲۱. ربك بخش سوّم از قسمت اوّل همین کتاب.

برای این که میزان اهمیت آن حضرت به ترویج ژرف اندیشی و تربیت مردم برای پیمودن شیوه های علمی صحیح را دریابیم، کافی است نگاهی گذرا به نامه امام هادی(علیه السلام) به مردم اهواز ببیندازیم.

ایمن سازی تربیتی

امام هادی(علیه السلام) علیرغم همه شرایطی که برای جدا کردن آن حضرت از شیعیان و دوستان آن، بر ایشان تحمیل شده بود، همواره مسئولیت های تربیتی خود را با هر وسیله ای که تأثیرگذاری بیشتری در میان شیعیان داشت و به بهترین نحو به انجام می رسانده اند. آن حضرت گاه برای بعضی از شیعیان خود دعا کرده و برای روا شدن حاجات آن ها به درگاه خداوند متعال می رفته است. گاه نیز نیازهای مادی شیعیان خود را برطرف کرده و به آن ها پول می داده اند، یا این که با بیانی صریح در رابطه با لغزشگاه هایی که در پیش رویشان بود به آنان هشدار می دادند.

می بینیم در توطئه ای که متوکل برای به دام انداختن برادر حضرت امام هادی(علیه السلام)، «موسی مبرقع»، به کار گرفت تا وی را در کاری وارد نماید که در شأن او نبوده، موجب آبروریزی او و برادرش حضرت امام هادی(علیه السلام) می گردید، حضرت امام هادی(علیه السلام) در برابر برادر خود قرار گرفته و قبل از این که موسی به ملاقات متوکل برود حقیقت قضیه و آنچه در انتظار او بوده و خطرات معنوی که این مسأله به دنبال داشت را به او گوشزد نمودند(۲۲۲).

حضرت امام هادی(علیه السلام) مفهوم توجه به درگاه خداوند متعال و پناه بردن به آن ذات مقدس را در موارد متعدد و به شکل هایی ملموس به پیروان خود نشان می دادند تا آن ها اهمیت این اصل اساسی را در زندگی درك کنند.

در همین رابطه از ابومحمد فهام با سند از ابوالحسن محمد بن احمد نقل شده است که گفت: عموی پدرم برای من نقل کرد که روزی به نزد حضرت امام هادی(علیه السلام) رفته و به آن حضرت عرضه داشتم: متوکل تنها به خاطر این که می داند من با شما ارتباط دارم حقوق مرا قطع نموده است و جز این، اتهام دیگری ندارم، حال سزاوار است که بر من لطف و کرم کنی و در نزد او وساطت کنی تا حقوق مرا وصل کند. امام هادی(علیه السلام) فرمودند: ان شاءالله حاجتت برآورده است.

چون شب فرا رسید، فرستادگان متوکل یکی پس از دیگری به در خانه من آمده احضار نمودند. من در همان شب به نزد متوکل رفته، او را در رختخوابش دراز کشیده یافتم. متوکل در همان حال به من گفت: ای ابوموسی به ما سر نمی زنی و خود را از خاطر ما میبری. چه مقدار از بابت حقوق از ما طلب داری؟

گفتم: فلان صله و فلان پول و چون قدری از طلب خود را یادآوری نمودم دستور داد تا آن مبلغ و به اندازه همان مبلغ اضافه به من دادند، پس از این که از نزد او خارج شدم به وزیرش فتح گفتم: آیا حضرت امام هادی(علیه السلام) اینجا آمده یا نامه ای برای متوکل نوشته است؟ فتح پاسخ داد: خیر.

ابوموسی گوید: بر حضرت امام هادی(علیه السلام) داخل شدم. آن حضرت تا مرا دیدند فرمودند: ای ابوموسی، این چهره، این چهره رضایتمندی است، عرض کردم: ای سید و آقای من، به من گفته شده که شما اصلاً به نزد متوکل نرفته و از او چیزی نخواستید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند متعال می داند که ما هیچگاه در کارهای مهم جز به او پناه نبرده و در ناملایمات جز بر او توکل نمی کنیم. ما نیز عادت کرده ایم که همواره دست حاجت به سوی آن درگاه مقدس دراز کرده و اجابت را تنها از او بخواهیم، و می ترسیم که اگر ما از این کار رو برگردانیم، اجابت نیز از دعای ما برداشته شود.

و از علی بن جعفر روایت شده است که گفت: در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل مرا دستگیر و حبس نمود. پس از مدتی جریان کار خود را بر متوکل عرضه نمودم اما متوکل به واسطه من که عبیدالله بن یحیی نام داشت گفت: بی جهت برای واسطه شدن امثال این شخص خود را به زحمت نیانداز چرا که «عمر بن ابی الفرج» به من خبر داده که او از رافضیان بوده وکیل علی بن محمد می باشد وی عبیدالله را به نزد من فرستاد تا مرا آگاه کند که متوکل سوگند یاد کرده که مگر سه روز پس از مردن مرا از زندان آزاد نخواهد کرد. راوی گوید: در این وقت بود که علی بن جعفر نامه ای برای امام هادی(علیه السلام) نوشت که در آن آمده بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که: «هر گاه موقعیت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت» پس آن هفته به پایان نرسیده بود که از زندان آزاد شدم^(۲۲۳).

روش کلی حضرت امام هادی (علیه السلام) در تربیت و ساخت شخصیت افراد را می توان در این چند مورد خلاصه نمود:

۱. راهنمایی های تربیتی از طریق بیان احادیثی که مهمترین مفاهیم تربیتی را به انسان عرضه می نماید^(۲۲۴).

۲. تأکید بر اطاعت از خداوند متعال.

۳. تأکید بر اهمّیت توجّه به خداوند متعال در برآوردن حاجات و نخواستن حاجت از غیر او^(۲۲۵).

۴. اهمّیت دعا و مداومت بر آن در متبلور ساختن روح توحید و توکل بر خدا در انسان.

۵. دعا کردن برای مؤمنان

۶. کوشش در رفع حاجات مؤمنان.

۷. رابطه عاطفی با پیشوایان صالح - که در اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) جلوه می کند - از طریق زیارت کردن آن بزرگواران و مطالعه در روش زندگی آنان.

در رابطه با دعای امام هادی (علیه السلام) برای مؤمنین و کوشش آن حضرت در برآوردن حاجات آنان می توان به روایات زیر استشهاد نمود:

۱. روایت گذشته که آن حضرت در پاسخ نامه علی بن جعفر که نوشته بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدّت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که: «هر گاه موقعیّت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت» پس چند روزی نگذشته بود که از زندان آزاد شد^(۲۲۶).

۲. علامه مجلسی از کتاب الخرائج نقل کرده است: از محمد بن فرج روایت شده که گفت: حضرت امام هادی (علیه السلام) در نامه ای به من این گونه نوشتند: «به امور خود سر و سامان ده و آماده امر مهمّی باش»، محمد بن فرج گوید: من مشغول رتق و فتق امور خود شدم و نمی دانستم که منظور آن حضرت از نامه ای که نوشته است چیست، تا این که فرستاده ای از طرف حکومت بر من وارد شده و مرا از مصر دستگیر کرده و با غل و زنجیر حرکت داده و تمام اموال و دارایی های مرا مصادره کردند.

۲۲۴. ر.ک میراث تربیتی و اخلاقی امام هادی (علیه السلام)، بخش آخر از قسمت چهارم.

۲۲۵. ر.ک تحف العقول/ ۳۶۱، و کشف الغمّة / ۳ / ۱۷۶.

۲۲۶. مسند الامام الهادی (علیه السلام) / ۱۲۱.

من هشت سال در زندان بودم تا این که نامه دیگری از حضرت امام هادی(علیه السلام) در زندان به دست من رسید. در آن نامه نوشته شده بود: «در ناحیه کرانه غربی فرود نیا». هنگامی که این نامه را خواندم در دل گفتم: چگونه است که امام هادی(علیه السلام) چنین مطلبی را برای من می نویسد در حالی که من در زندان به سر می برم و این مسأله عجیب است! اما چند روزی نگذشت که از زندان آزاد شده، مشکلم برطرف شد، دست و پای مرا باز کرده و از زندان آزادم کردند.

هنگامی که محمد بن فرج به عراق بازگشت به خاطر دستوری که حضرت امام هادی(علیه السلام) به وی داده بود در بغداد توقف نکرده به سمت سامرا به راه افتاد.

محمد بن فرج گوید: به امام هادی(علیه السلام) پس از خروج از زندان نامه ای نوشتم و از آن حضرت خواستم تا از خداوند متعال بخواهد که اموال و دارایی و باغ و بستان مرا به من باز گردانند. آن حضرت در پاسخ من نامه ای نوشته در آن آوردند: «آنچه را که از تو گرفته شده به زودی به تو باز گردانده خواهد شد، و اگر آن اموال هم به تو باز نگردد ضرری متوجه تو نخواهد شد».

علی بن محمد نوفلی گوید: هنگامی که محمد بن فرج به منطقه عسکر رفت، برای او نامه ای نوشتند تا اموالش را به وی باز گردانند. اما قبل از این که آن نامه به دست وی برسد از دنیا رفته بود^(۲۲۷).

برآوردن حاجت های مؤمنان علاوه بر نقش تربیتی که داشت یکی از گام های امام هادی(علیه السلام) در ایمن سازی اقتصادی آنان نیز به شمار می رفت. چرا که این امر خود یکی از عوامل استقلال اقتصادی آن ها و موجب عدم اضطرار ایشان به سر فرود آوردن در برابر بسیاری از امور است که حاکمان برای به خواری و ذلت کشاندن رعیت از آن استفاده می کنند.

ایمن سازی امنیتی

حضرت امام هادی(علیه السلام) علیرغم شرایط سختی که بر آن حضرت و شیعیانشان از جهت تحت تعقیب بودن از طرف هیئت حاکم، همچنین دور کردن شیعیان از امام و مجبور کردن آن حضرت به اقامت در شهر سامرا برای تحت نظر داشتن آن حضرت حاکم بود وظیفه امامت و رهبری خود را به عنوان رهبری که باید حافظ مصالح پیروان

خود باشد به نحو احسن به انجام می‌رسانند. اقداماتی که حضرت امام هادی(علیه السلام) در رابطه با این مسأله به انجام رسانده اند در این موارد ظهور و بروز می‌یابد: حفاظت کامل از شیعیان و رعایت مصلحت های خاص و عام آنان، برآوردن حاجات شیعیان، بر حذر داشتن شیعیان از توطئه های حکومت بر ضد آنان و آگاه کردن شیعیان از راه های احتیاطی و وجوب مخفی کاری در فعالیت ها و ارتباطات، تا بدین وسیله از افتادن در دام های حکومت ستمگر که در کمین امام(علیه السلام) و شیعیان آن حضرت بود، برحذر باشند.

توصیه هایی که حضرت امام هادی(علیه السلام) به پیروان خود می‌نمودند میزان اهتمام آن حضرت را به این مسأله و میزان نزدیکی آن حضرت را به حوادث عام و خاص جامعه نشان می‌دهد. دستوراتی که آن حضرت به گروه صالح شیعیان خود صادر می‌فرمودند به صورتی دقیق و سریع به آنان می‌رسید، بلکه در بسیاری از مواقع این دستورات قبل از رویدادهای مربوطه به دست شیعیان می‌رسید تا آنان بتوانند از توطئه ای که بر ضدشان تدارك دیده شده به سلامت بیرون آیند. چنین است که می‌بینیم فعالیت ها و روش های امام هادی(علیه السلام) نمونه يك کار سازمان یافته و حزبی در عالیترین حدّ دقت و برنامه ریزی بوده است، این مطلب را می‌توانیم از نامه های آن حضرت به شیعیانش نیز دریابیم. نامه هایی که در دل خود حامل روش ها و وسایل مختلف و متعددی برای روبرو شدن با شرایط مختلف زمان می‌باشد.

اینک به گوشه ای از این روش ها، وسایل و راهنمایی هایی که آن حضرت برای این دست یافتن به این هدف به کار گرفته اند توجه نمائید:

الف - بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها

امام هادی(علیه السلام) اصحاب خود را از نوشتن و تدوین بعضی از چیزها به خصوص مطالبی که مربوط به روابط و اوضاع گروه شیعه و موضع گیری های آن ها می‌شود برحذر می‌داشتند، از «داود صرمی» روایت شده است که گفت: مولایم امام هادی(علیه السلام) دستورات زیادی به من داد، و چیزهای بسیاری به من گفت. سپس به من فرمود: «چگونه می‌گویی؟» من آنچه را که آن حضرت به من گفته بود کاملاً از حفظ نبودم، آن حضرت دوات پیش آورد و نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اذْكَرَهُ ان شاء الله والأمر بيد الله»؛ به نام خداوند بخشنده مهربان،

اگر خدا بخواهد آن را به یاد می‌آورم و کار به دست خداست»، من تبسم کردم. امام هادی(علیه

السلام) فرمودند: تو را چه می شود؟ گفتیم: خیر است، امام هادی(علیه السلام) به من فرمودند: مرا [از حقیقت حال خود] خبر بده، عرضه داشتم خداوند مرا فدای شما گرداند. به یاد حدیثی افتادم که مردی از اصحاب ما آن را از جدّ شما حضرت امام رضا(علیه السلام) نقل کرده است، که چون دستور انجام کاری را صادر می نمودند این گونه می نوشتند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَالْاَمْرُ لِلّٰهِ ; به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر خدا بخواهد آن را به یاد می آورم. به خاطر همین مطلب بود که من تبسم کردم، امام هادی(علیه السلام) به من فرمودند: «یا داود ولو قلت : اِنَّ تَارَكَ التَّقِيَّةَ كَتَرَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتَ صَادِقًا ; ای داود، اگر بگویی: ترك کننده تقیّه مانند ترك کننده نماز است راست گفته ای»^(۲۲۸).

امام هادی(علیه السلام) در این روایت پنهان کاری و احتیاط را با یکی از مفاهیم اسلامی یعنی «تقیّه» ارتباط می دهد که در رابطه با آن احادیث و آیات کریمه ای از قرآن نیز آمده است. مانند: (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً); مگر این که از آنان به نوعی تقیّه کند، و همچنین قول خداوند تعالی: (إِلَّا مَنْ أٰكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ); مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد، و این آیه ای است که در قضیه عمّار بن یاسر(رضی الله عنه) نازل شده است. آنجا که مشرکان مگه عمّار را به سختی شکنجه می کردند تا وی حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را دشنام داده و او را ترك نماید، تا دست از شکنجه او بردارند. عمّار بن یاسر پس از این قضیه به نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده، جریان را برای آن حضرت نقل کرد. پیامبر اکرم به او فرمودند: اگر آنان دوباره از تو چنین کاری خواستند تو نیز دوباره همان کار را انجام بده. امام هادی(علیه السلام) این دستورات را تنها از ترس کشف شدن فعالیت های شیعه توسط حکومت صادر نمی فرمودند، بلکه مراد آن حضرت تأکید بر این مفهوم اسلامی بود که شیعه از بدو پیدایش، آن را می شناخته و به جهت امتثال سفارشات ائمه(علیهم السلام) و قرآن کریم با آن آشنا بوده است.

ب - تغییر نام ها

امام هادی(علیه السلام) در نامه هایی که به یکی از اصحاب خود [سلیمان بن حسن بن جهم] می نوشتند وی را با عنوان زراری مورد خطاب قرار می دادند، در حالی که طایفه این شخص - که از بزرگترین خاندان های شیعه و اصحاب ائمه(علیهم السلام) به

شمار می آمدند - به بنی جهم معروف بودند. لازم به ذکر است که آن حضرت از این جهت سلیمان بن حسن بن جهم را زراری می نامیدند که مادر حسن بن جهم دختر «عبید بن زراره»، نوه «زراره بن أعین» صحابی معروف می باشد ابو غالب زراری که خود نیز یکی از این خاندان است در رساله اش - که در میان علما به «رساله ابو غالب» معروف است - می نویسد: امام هادی (علیه السلام) بدین جهت این لقب را برای سلیمان بن حسن بن جهم که از اصحاب آن حضرت بود به کار می بردند که با این کار توریه کرده، او را از دشمنان پوشیده بدارند. بعداً به کار بردن این لقب گسترش یافته و همه خاندان ما بدان نامیده شد. امام هادی (علیه السلام) در رابطه با کارهایی که در کوفه و بغداد داشتند با سلیمان بن حسن بن جهم مکاتبه داشتند^(۲۲۹).

ج - برحذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی

حضرت امام هادی (علیه السلام) بعضی از اصحاب خود را از سخن گفتن و پرسیدن مسأله در طول راه ها یا اماکن دیگری که امکان وجود جاسوسان حکومت در آن بود منع می نمودند.

از «محمد بن شرف» روایت شده است که گفت: من در مدینه به همراه حضرت امام هادی (علیه السلام) راه می رفتم. آن حضرت به من فرمودند: «آیا تو ابن شرف نیستی؟» عرضه داشتم: آری، آنگاه خواستم که از آن حضرت سؤالی کنم. اما آن حضرت قبل از این که من از او سؤالی کنم به من فرمود: «اکنون ما در يك خیابان عمومی هستیم و اینجا جای سؤال کردن نیست».

د - نفوذ در دستگاه دولتی

پس از سقوط دولت اموی در سال ۲۳۲ هـ. ق بنی عباس با زور و قهر و غلبه بر حکومت اسلامی مسلط گشتند. آنان به اندازه ای در زمین فساد کردند که کارشان به وخامت کشید. در دوران حکومت این طایفه کشتار و تبعید و گرفتن اموال مردم امری پیش پا افتاده بود، و از آنجا که حکومت آنان فاقد مشروعیت اسلامی بود، کار کردن با آن ها و در دستگاه حکومتی آنان نیز مشروعیت نداشت. به همین دلیل بود که محمد بن علی بن عیسی - یکی از اصحاب امام هادی (علیه السلام) - به آن حضرت نامه ای نوشت و

از آن حضرت در رابطه با کار کردن در دستگاه بنی عباس و گرفتن حقوق از آنان و جواز این کار سؤال کرد. آن حضرت در پاسخ او نوشتند: کارهایی که داخل شدن در آن اجباری بوده و به اختیار نباشد خداوند عذر بندگان را در آن کارها خواهد پذیرفت و کارهایی که بدین گونه نباشد مکروه است، و در هر صورت هر چه از این کارها کمتر باشد بهتر است و هنگامی این عمل به کفر آن شخص منجر می شود که روزی دهنده اش او را به کارهایی مجبور نماید که به دست او اعمالی در باره ما و دوستان ما صورت پذیرد که به شرکش منجر شود.

هنگامی که نامه حضرت امام هادی(علیه السلام) به محمد بن علی بن عیسی رسید، وی فوراً برای آن حضرت نامه دیگری ارسال کرده، در آن نوشت:

عقیده من در رابطه با داخل شدن در دولت بنی عباس این بوده است تا راهی برای ضربه زدن به دشمنان پیدا کرده، با نزدیک کردن خودم به ایشان دستم در انتقام گیری از آنان باز باشد. امام(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند:

هر کس با چنین هدفی این کار را انجام بدهد داخل شدن او در کار بنی عباس نه تنها حرام نیست، بلکه برای او دارای اجر و پاداش است(۲۳۰).

امام هادی(علیه السلام) در دو عبارت فوق ضوابط همکاری کردن با حاکم جائز و ستمگر را بیان فرموده اند. این ضوابط در به دست آوردن وسیله ای برای تضعیف ستمگران یا خدمت رساندن به شیعیان مظلوم خلاصه می شود.

سازمان وکلا

پس از این که ائمه اهل بیت(علیهم السلام) نقش رهبری دینی خود را در اقشار مختلف شیعیان تثبیت نموده، اهمیت ولایت خود را برای آنان آشکار ساختند، دامنه جغرافیائی پیروان اهل بیت(علیهم السلام) گسترش یافت، در نتیجه آنان به کسانی نیاز پیدا کردند که احتیاجات دینی آن ها را برآورده ساخته، همچون حلقه اتصالی میان شیعیان و ائمه(علیهم السلام) باشد. اینجا بود که ائمه(علیهم السلام) به تعیین وکیلان و معتمدانی در مناطق مختلف مبادرت کرده و پیروان خود را به آنان ارجاع می دادند.

مأموریت هایی که این وکیلان به عهده داشتند در کارهایی مانند بیان احکام شرعی، موضع گیری های سیاسی و اجتماعی، راهنمایی و ارائه نصایح اخلاقی و تربیتی،

۲۳۰. مستطرفات السرائر/ ۶۸ ح ۱۴، به نقل از آن وسائل الشیعة ۱۷/ ۱۹ ح ۹ ب ۴۵، ووسائل الشیعة ۱۲/ ۱۳۷.

دریافت حقوق شرعی و پخش کردن آن‌ها در مواضع از پیش تعیین شده، حلّ و فصل نزاع‌ها و درگیری‌ها و تولی موقوفات و امور افرادی که قاصر بوده و کسی را به عنوان ولی نداشتند خلاصه می‌گردید.

افرادی که مسئولیت مهم وکالت ائمه(علیهم السلام) را به عهده می‌گرفتند، جدای از ایمان، معرفت به احکام و شئون شریعت اسلام، هوشیاری سیاسی و قدرت بر حفظ اسرار امام و پیروانش از دید حکام و جاسوسان، می‌بایست راستگویی و عدالت را نیز به عنوان دو شرط اساسی دارا می‌بودند.

بعضی از این وکیلان به صورت مستقیم با امام(علیه السلام) ارتباط داشته و بعضی دیگر به واسطه وکیلی دیگر که به عنوان محوری برای مجموعه ای از وکلا در تعدادی از مناطق نزدیک به یکدیگر به حساب می‌آمد با امام ارتباط پیدا می‌کردند.

تأسیس این نظام ارتباطی به عصر حضرت امام صادق(علیه السلام) و حتی امامان قبل از آن حضرت(علیهم السلام) باز می‌گردد. اما گستردگی و تکامل این نظام پس از عصر امام صادق(علیه السلام) صورت گرفته است. چرا که تحولات سیاسی جدید و مشکلات امنیتی که شیعیان را در بر گرفته و کیان و وجود آن‌ها را تهدید می‌نمود، ضرورت این کار را بیش از پیش ساخته بود.

از زمان حضرت امام جواد(علیه السلام) تا ابتدای غیبت صغری، این سیستم نقش فعال و بزرگی در حفظ کیان گروه شیعه و نگاه داشتن آن از اضمحلال و فروپاشی داشت.

به برکت همین سیستم ارتباطی دقیق و عناصر فعال در آن بود که انتقال به عصر غیبت امام مهدی(علیه السلام) میسر گشته، خطراتی که ممکن بود از پدیده غیبت امام معصوم، نظام شیعه را تهدید کند بسیار کم شد. تا جایی که می‌بینیم همین سازمان وکلا با همه خصوصیاتش به نظام نیابت خاصّه در زمان غیبت صغری متحوّل گشته، سفیر امام غائب(علیه السلام)نایب خاصی بود که نقش امام را نسبت به مجموعه وکیلان ایفا می‌نمود... و هم او بود که از طریق وساطت بین امام معصوم و دیگر وکیلان، در واقع رابطی میان امام معصوم و همه پیروان او به حساب می‌آمد.

مناطق نفوذ و وجود وکیلان در حجاز: مدینه، مکه و یمن، در عراق: کوفه، بغداد، سامرا، واسط و بصره، در ایران: خراسان بزرگ - که شامل نیشابور، بیهق، سبزوار، بخارا، سمرقند، هرات، قم، آوه، ری، قزوین، همدان، آذربایجان، قرمیسین، اهواز، سیستان، بسط، و در شمال آفریقا: مصر بود. این مناطقی بود که پیروان اهل بیت در آن یافت شده، وکیلان و نمایندگان اهل بیت نیز در آن استقرار یافته، به عنوان حلقه اتصال

میان شیعیان و امام عمل نموده و بدین وسیله بسیاری از اهداف ائمه(علیهم السلام) را محقق می نمودند.

وکیلان امام هادی(علیه السلام)

اینک نام تعدادی از وکیلان امام هادی(علیه السلام) در مناطق مختلف را در دست داریم که اسامی آن ها بدین قرار است:

۱. ابراهیم بن محمد همدانی
۲. ابوعلی بن راشد
۳. احمد بن اسحاق رازی
۴. علی بن جعفر وکیل
۵. محمد بن ابراهیم بن مهزیار
۶. حسین بن عبد ربّه
۷. ابوعلی بن بلال
۸. ایوب بن نوح
۹. جعفر بن سهیل صیقل
۱۰. علی بن مهزیار اهوازی
۱۱. فارس بن حاتم
۱۲. علی بن حسین بن عبد ربّه
۱۳. عثمان بن سعید عمری

البته بعضی از وکیلان ائمه از رویه و راه و رسمی که ائمه(علیهم السلام) برای آن ها ترسیم نموده بودند منحرف می شدند، و در چنین مواقعی، مثلا وقتی اموالی که به دست یکی از وکیلان ائمه(علیهم السلام) می رسید، باعث وسوسه او شده، به فکر می افتاد تا از منصب وکالت برای اغراض دنیوی و مادی خود استفاده و سودجویی کند، ائمه(علیهم السلام) حقیقت امر را بر مردم روشن کرده و به آن ها اجازه گمراه کردن مردم و سودجویی از آن ها را نمی دادند.

سیستم وکیلان که تا حدی مأموریت های آن را دانستیم، یکی از عوامل ایمن سازی امنیتی شیعه در عصر امام هادی(علیه السلام) بود که برای امام و پیروان آن حضرت نقش ایمنی بخشی داشت.

گذشته از مأموریت مهم امنیتی این نظام، آنان در ایمنی بخشی اقتصادی، قضائی و سیاسی گروه شیعه نیز نقش مهمی داشتند. این يك دستگاه بسیار حساس و مهم بود و به همین سبب ائمه(علیهم السلام) اهمیت زیادی به آن داده و پیوسته برای متحوّل ساختن و پاسداری کردن از این نظام در برابر عوامل ضعف و انهدام کوشش می کردند. به زودی خواهیم دید که سازماندهی چنین دستگاهی به عنوان بهترین وسیله برای آماده کردن گروه شیعه برای داخل شدن در عصر غیبت تا چه اندازه ضروری بوده، و تا چه اندازه می توانسته است از صدمه غیبت و جدا شدن شیعیان از امام معصوم جلوگیری نماید. خصوصاً در رابطه با پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که در طول دو قرن و نیم به دیدن امامان و ملاقات مستقیم با آن حضرات انس و الفت پیدا کرده بودند.

ایمن سازی اقتصادی

از آنچه گذشت دانستیم که ایمنی اقتصادی نیز یکی از اهداف اهل بیت(علیهم السلام) در رابطه با گروه شیعه به شمار می رفت. گروهی که ائمه(علیهم السلام) می خواستند در کیان خود مستقل بوده و از همه عوامل ضعف و فروپاشی که شرایط سیاسی و اقتصادی کلی جامعه بر آن تحمیل می کرد به دور باشد.

سیستم وکلا نقش مهمی در این ایمنی ایفا می نمود. همچنان که گاه خود امام(علیه السلام) نیز مستقیماً نیازهای مادی آنان را برطرف می نمود.

آورده اند که ابوعمر و عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی بر حضرت امام هادی(علیه السلام) داخل شدند. احمد بن اسحاق به نزد آن حضرت شکایت برد که بدهکاری سنگینی بر گردن او می باشد، امام(علیه السلام) به ابوعمر و که وکیل آن حضرت بود فرمودند: «ای اباعمر، سی هزار دینار به احمد بن اسحاق و سی هزار دینار به علی بن جعفر بده و خود نیز سی هزار دینار برای خویش بردار» (۲۳۱).

از ابوهاشم روایت شده است که گفت: در نزد امام هادی(علیه السلام) از تنگدستی خود شکایت کردم. آن حضرت همین طور که روی خاک نشسته بود، مشتی از خاک برداشته، کفی از آن به من داد و فرمود: «به وسیله این در زندگی خود گشایشی ایجاد کن». من آن مشتی را به نزد ریخته گری بردم و به او گفتم این را نوب کن. وی آن را نوب کرد و گفت: طلایی سرختر از آن ندیده است (۲۳۲).

۲۳۱. مناقب ۲ / ۴۸۸.

۲۳۲. مناقب ۲ / ۴۸۸.

از عبد الله بن عبد الرحمن صالحی روایت شده است که: ابوهاشم پس از این که به بغداد منتقل شده بود در رابطه با سختی آمد و شد به نزد آن حضرت در سامرا به نزد امام هادی(علیه السلام) شکایت برده و عرض کرد: مولای من، خداوند متعال را بخوان و برای من دعا کن. چرا که من جز این اسب ضعیف غیر اصیل و سیله سواری دیگری ندارم.

امام هادی(علیه السلام) فرمودند: «ای ابوهاشم، خداوند متعال تو و اسبت را قوی و نیرومند گرداند».

عبد الرحمن گوید: از آن پس ابوهاشم نماز صبح را در بغداد، و نماز ظهر را در سامرا می خواند و اگر می خواست نماز مغرب را در بغداد به جای می آورد(۲۳۳). اینک به پایان مبحث خطوط کلی نقش امام هادی(علیه السلام) در تکمیل بنای گروه شیعه و ایمن سازی و آماده سازی آنان برای ورود به عصر غیبت که به سرعت نزدیک می شد رسیدیم.

بخش سوم

حضرت امام هادی (علیه السلام) در مسیر جاودانگی

شهادت حضرت امام هادی (علیه السلام)

حضرت امام هادی (علیه السلام) همواره با ظلم و جور حکام دست به گریبان بود تا این که مانند پدران بزرگوارش سمی برای آن حضرت فرستاده، به آن حضرت خورانده. حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرموده است: «ما منّا إلا مقتول أو مسموم»؛ کسی از ما ائمه نیست مگر این که یا کشته می شود و یا مسموم می گردد (۲۳۴).

«طبرسی» و «ابن صباغ مالکی» گویند: ولی خدا حضرت علی بن محمد (علیهما السلام) در آخر خلافت «معتز» به شهادت رسیده است (۲۳۵).

ابن بابویه گوید: خلیفه عباسی «معتد» آن حضرت را مسموم کرد (۲۳۶).

«مسعودی» گوید: گفته اند که آن حضرت در اثر سم به شهادت رسیده است (۲۳۷)؛ مؤید این مطلب عبارت دعایی است که در ماه رمضان وارد شده است: «وَضَاعِفُ الْعَذَابِ عَلٰی مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ»؛ و عذاب خود را بر هر کس که در خون او شریک بوده است دو چندان گردان (۲۳۸).

«سراج الدین رفاعی» در صحاح الاخبار می نویسد: آن حضرت در دوران خلافت معتز عباسی به واسطه سم به شهادت رسیده است.

«محمد بن عبد الغفار حنفی» در کتاب خود «ائمه الهدی» می نویسد: «چون شهرت حضرت امام هادی (علیه السلام) بالا گرفت، متوکل آن حضرت را از مدینه منوره طلبید. چرا که بیم آن داشت حکومت و دولتش از دست برود... و در پایان کار سمی به آن حضرت خوراند...» (۲۳۹).

۲۳۴. بحار الانوار ۲۷ / ۲۱۶، ح ۱۸.

۲۳۵. اعلام الوری / ۳۳۹، الفصول المهمه / ۲۸۳.

۲۳۶. بحار الانوار ۵۰ / ۲۰۶، ح ۱۸، مناقب ۴ / ۴۰۱.

۲۳۷. مروج الذهب / ۴ / ۱۹۵.

۲۳۸. بحار الانوار ۵۰ / ۲۰۶، ح ۱۹.

۲۳۹. ربك الامام الهادي من المهد الى اللحد / ۵۰۹ - ۵۱۰.

اما صحیح تر آن است که این «معتز» بود که آن حضرت را مسموم نموده و به شهادت رسانید.

ظاهراً آن حضرت در اثر سمی که به وی داده شد بیمار شده و پس از چندی دار فانی را وداع گفتند. چنانکه روایت «محمد بن فرج» از «ابودعامه» این مطلب را تأیید می کند. وی گوید: در بیماری ای که موجب وفات حضرت امام هادی (علیه السلام) شد برای عیادت به نزد آن حضرت شرفیاب شدم، هنگامی که خواستم از نزد آن حضرت خارج شوم، آن حضرت به من فرمودند:

ای ابودعامه، اکنون حق تو بر من واجب شده است، آیا حدیثی برای تو نگویم که تو را خوشحال کند؟ ابودعامه گوید: به آن حضرت عرض کردم: یابن رسول الله من به چنین حدیثی بسیار نیازمندم.

امام هادی (علیه السلام) فرمودند:

پدرم محمد بن علی بر من حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن موسی به من گفت: پدرم موسی بن جعفر بر من روایت کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمد بر من روایت کرد و گفت: پدرم محمد بن علی گفته است: پدرم علی بن الحسین مرا روایت کرد و گفت: پدرم حسین بن علی بر من روایت کرد و گفت: پدرم علی بن ابی طالب (علیهم السلام) بر من روایت کرد و گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به من فرمودند: ای علی، بنویس. گفتیم: چه بنویسیم؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند: بنویس **بسم الله الرحمن الرحيم. الايمان ما وقته القلوب وصدقته**; به نام خداوند بخشنده مهربان، ایمان آن چیزی است که دل کاملاً آن را بپذیرد و کردار آدمی آن را تصدیق و تأیید نماید، اما اسلام آن چیزی است که بر زبان جاری می شود و ازدواج به وسیله آن حلال می گردد.

ابودعامه گوید: خدمت آن حضرت عرض کردم: یابن رسول الله به خدا سوگند نمی دانم کدام يك از این دو نیکوتر است. حدیث یا سند حدیث؟! امام هادی (علیه السلام) فرمودند: «**إنها لصحيفة بخط علي بن أبي طالب (عليه السلام) وإملاء رسول الله (صلی الله علیه وآله) ننوارتها صاغراً عن كابر**»؛

این نامه ای به خط علی بن ابی طالب (علیه السلام) و املائی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است که ما آن را نسل به نسل به ارث می بریم^(۲۴۰).

مسعودی گوید: هنگامی که ابوالحسن (علیه السلام) به آن بیماری که در اثر آن دار فانی را وداع گفت مبتلا گردید، فرزندش ابامحمد (علیه السلام) را طلب کرده، نور، حکمت، میراث های پیامبران و سلاح [مخصوص امام] را به او تسلیم نمود (۲۴۱).

آن حضرت بر جانشینی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) تأکید کرده و به آن حضرت در حضور اصحاب مورد اعتماد ثقه خود وصیت نموده، در سنّ چهل سالگی دار فانی را وداع گفت (۲۴۲).

تجهیز جنازه حضرت امام هادی (علیه السلام) و حضور عوام و خواصّ در تشییع جنازه آن حضرت

چون حضرت امام هادی (علیه السلام) جان به جان آفرین تسلیم نمود، فرزند بزرگوارش حضرت امام، ابومحمد، حسن عسکری (علیه السلام) غسل و تکفین و گزاردن نماز بر جنازه او را به عهده گرفت. چرا که کسی غیر از امام نمی تواند متولی چنین کاری برای امام دیگر باشد.

چون خبر وفات حضرت امام هادی (علیه السلام) و رحلت آن حضرت به سوی خداوند متعال در شهر سامرا پخش شد، توده مردم از عوام و خواصّ به خانه امام هادی (علیه السلام) هجوم آورده، جوّی از حزن و ماتم و اندوه بر سامرا حاکم گشت.

مسعودی گوید: گروهی که هر يك از آن ها آن روز داخل خانه امام هادی (علیه السلام) شده بودند بر ما روایت کردند که در آن خانه گروهی از بنی هاشم از طالبیان و عباسیان، فرماندهان و دیگران، همچنین گروهی از شیعیان، گرد آمده، و هیچ کدام از آن ها از امر جانشینی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اطلاعی نداشتند. چرا که این مطلب فقط به اطلاع اصحاب مورد اعتماد - که امام هادی (علیه السلام) در نزد آن ها تصریح بر جانشینی امام حسن عسکری (علیه السلام) نموده بود - رسیده، کس دیگری از این قضیه اطلاع نداشت.

حاضران حکایت می کنند که همه آنان در حال حیرت و مصیبت بودند، که ناگاه از داخل خانه خادمی خارج شد و به خادم دیگر ندا در داد که: ای «ریاش»، این نامه را بگیر و آن را به خانه امیرالمؤمنین ببر و به فلان شخص بده و به او بگو که: این نامه

حسن بن علی امام حسن عسکری است. این مطلب کنجکاوی مردم را برانگیخت. سپس یکی از درهای بالای رواق باز شده و خادمی سیاه پوست از آن خارج شد، سپس به دنبال او حضرت ابامحمد امام حسن عسکری (علیه السلام) سر برهنه و گریبان دریده در حالی که لباس زیرین او سفید بود از در خارج شد.

چهره آن حضرت کاملاً شبیه چهره پدر بزرگوارش بود. آن روز در خانه امام، پسران «متوکل» نیز حضور داشتند که بعضی از آن‌ها دارای مقام ولایت عهدی نیز بودند. اما هیچ کس باقی نماند مگر این که به احترام آن حضرت بر پا ایستاد. در این هنگام «ابو احمد [محمد] موق» به سمت آن حضرت رفت. امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز به سمت او آمد و باهم معانقه نمودند. سپس به او گفت: پسر عمو خوش آمدی و در بین دو در رواق نشست، مردم نیز همه در برابر او بودند. قبل از این که آن حضرت از اندرونی خارج شود، خانه از شدت شلوغی و سر و صدا همچون بازار بود. اما هنگامی که امام حسن عسکری بیرون آمد و نشست مردم دست از صحبت برداشته، جز صدای سرفه و عطسه صدای دیگری نمی شنیدیم، در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد و برای حضرت امام هادی (علیه السلام) شروع به مرثیه سرایی کرد. در اینجا بود که امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: آیا اینجا کسی نیست که ما را از دست این زن نادان خلاص کند، شیعیان به سمت آن زن رفته و او را به داخل خانه هدایت کردند.

سپس خادم دیگری از خانه خارج شد و در مقابل حضرت امام حسن عسکری ایستاد. امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز برخاست و در این هنگام جنازه حضرت امام هادی (علیه السلام) از خانه خارج گردید. امام عسکری (علیه السلام) نیز به همراه جنازه به حرکت پرداخت تا این که جنازه وارد خیابانی شد که در مقابل خانه «موسی بن بقاع» قرار داشت. حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) قبل از این که جنازه برای مردم بیرون آورده شود، بر آن نماز خوانده بود، و پس از این که جنازه خارج شد، «معمد» نیز بر آن نماز گذارد.

مسعودی گوید: شنیدم در تشییع جنازه آن حضرت کنیز سیاهی می گفت: ما در گذشته و حال چه مصیبت هایی که از روز دوشنبه متحمل شدیم (۲۴۳).
امام هادی (علیه السلام) در خانه خود در سامرا مدفون گردید. مدت اقامت آن حضرت در شهر سامرا بیست سال و چند ماه بوده است (۲۴۴).

۲۴۳. بحار الانوار ۵۰ / ۲۰۷ ح ۲۲، مروج الذهب ۴ / ۱۹۳.

۲۴۴. اعلام الوری / ۳۳۹.

مسعودی گوید: پس از برگزاری مراسم نماز بر حضرت امام هادی(علیه السلام) فشار جمعیت و شدت گرما حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) را آزرده بود. آن حضرت در راه به مغازه بقالی که جلوی آن آب پاشی شده بود رفتند. آن حضرت به بقال سلام کرده و از او اجازه خواستند تا قدری در مغازه او بنشینند. وی اجازه داد و حضرت نشست، مردم در اطراف او ایستاده بودند.

در همین حال بود که جوانی نیکو صورت و خوش لباس سوار بر قاطری خاکستری رنگ و زین کرده، اسب سپیدی برای آن حضرت آورد و از او خواست تا سوار بر آن اسب شود. حضرت امام حسن عسکری سوار بر آن اسب شده، به خانه رفته و از آن اسب پیاده شدند. شب آن روز از خانه امام عسکری(علیه السلام) همان چیزهایی که در زمان حیات امام هادی(علیه السلام) خارج شده، به مردم داده می شد بدون استثنا خارج شده و در میان مردم نیازمند تقسیم گردید^(۲۴۵).

چرا حضرت امام هادی(علیه السلام) در خانه اش دفن شد؟

همواره در نزد عامّه و خاصّه این گونه مرسوم و متداول بوده است که چون شخصی از دنیا می رود، او را در مکانی که برای مردگان آماده شده و مقبره یا گورستان نامیده می شود دفن می کنند. چنان که در زمان ما نیز این مسأله متداول است. و این امر نسبت به هیچ کس - با هر مقام و منزلتی که داشته باشد - تغییر نمی کند. همواره مکانی که در شهر مدینه برای دفن مردگان مهیا شده بوده قبرستان بقیع بوده است. چرا که این قبرستان محلّ دفن ائمه اهل بیت(علیهم السلام)، همسران پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، فرزندان آن حضرت و بزرگان صحابه و تابعان و غیر آنان بوده است. همچنان که محلّ دفن دو امام بزرگوار حضرت کاظم(علیه السلام) و حضرت جواد(علیه السلام) در [بغداد] مقابر قریش می باشد.

اما دلیل این که حضرت امام هادی(علیه السلام) در خانه اش دفن گردید به عکس العمل های شیعه در روز شهادت آن حضرت بازگشت می کند. چرا که چون شیعیان برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند صدا به گریه بلند کرده و خشم خود

را بر دستگاه حاکم ابراز داشتند، و این به منزله بر آوردن انگشت اتهام شهادت امام هادی(علیه السلام) به سوی خلیفه بوده است.

خیابانی که جنازه حضرت امام هادی(علیه السلام) در آن تشییع می شد هم در این امر اثر بزرگی داشت. چرا که بسیاری از موالیان آل البیت(علیهم السلام) در آن خیابان زندگی می کردند. در توصیف آن خیابان آمده است:

خیابان دوم معروف به «ابو احمد» می باشد. اول این خیابان از مشرق خانه «بختیشوع» طبیب است که متوکل آن را بنا نهاد، سپس زمین های واگذار شده به فرماندهان خراسان و کارگزارانشان، از اهل قم، اصفهان، قزوین، جبل و آذربایجان از سمت راست در جنوب به سمت قبله می باشد^(۲۴۶).

مظفری در تاریخ خود به یافت شدن اتباع مکتب اهل بیت(علیهم السلام) در سامرا اشاره کرده می نویسد: چه بسیار بودند افرادی از میان سپاه و فرماندهان و امیران و کاتبان که در دل، ولایت اهل بیت(علیهم السلام) داشتند^(۲۴۷).

همه این مسائل باعث شد تا دستگاه حکومتی بنا به دفن آن حضرت در خانه اش بگذارد. اگر چه این مسأله به صورت روشن در تاریخ ذکر نشده است. اما می توان از آنچه یعقوبی در تاریخش ذکر کرده در حوادث سال ۲۵۴ هـ. ق و وفات حضرت امام هادی(علیه السلام) آورده است، این را فهمید. آنجا که می گوید:

معتز برادر خود احمد بن متوکل را فرستاد، و او در خیابان معروف به خیابان ابو احمد بر او نماز خواند. هنگامی که مردم بسیار اجتماع کردند و گریه و ضجه آن ها بالا گرفت جنازه را به خانه باز گردانده و در همان خانه دفن نمودند...^(۲۴۸).

آنان به این وسیله توانستند زبانه های آتش قیام و نهضت را خاموش کرده و بر توده خشمگین مردم غلبه کنند، این مطلب دلیل واضحی بر وجود تحرکات شیعی در آن زمان و علیرغم همه شرایط سختی که ائمه اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان آنان از ناحیه حکومت ستمگر با آن مواجه بوده اند دارد.

انتشار خبر شهادت امام هادی(علیه السلام) در شهرها

«حسین بن حمدان حضینی» در کتاب «الهدایه فی الفضائل» می نویسد: از احمد بن داود قمی و محمد بن عبد الله طلحی روایت شده است که گفته اند: مال بسیاری که از

۲۴۶. موسوعة العتبات المقدسه / ۱۲ / ۸۲.

۲۴۷. تاریخ الشیعه / ۱۰۱.

۲۴۸. تاریخ یعقوبی / ۲ / ۵۰۳.

بابت خمس و نذورات به صورت پول نقد و جواهر و زیورآلات و لباس از شهرهای قم و اطراف آن جمع شده بود را حمل نموده و به قصد تشرّف به محضر سیّد و مولای خود حضرت امام هادی(علیه السلام) خارج شدیم. هنگامی که به منطقه «دسکرة الملك»^(۲۴۹) رسیدیم، مردی سوار بر شتر با ما برخورد کرد. ما در قافله بزرگی بودیم. وی آهنگ ما کرد و در حالی که ما در میان سایر مردم حرکت می کردیم. وی با شتر خود روبروی ما می آمد تا این که به ما رسید، و گفت: ای احمد بن داود و محمّد بن عبد الله طلّحی، من پیامی برای شما دارم. ما به سمت او رفته و به او گفتیم: خداوند تو را رحمت کند. پیام از چه کسی است؟ وی به ما گفت: از سیّد و مولای شما حضرت ابوالحسن علی بن محمّد(علیهما السلام). او به شما می گوید: من امشب به سمت خداوند متعال خواهم رفت. پس در جای خود بمانید تا این که فرمان فرزندم ابومحمّد، حسن عسکری به شما برسد، ما از شنیدن این خبر دلگیر شده و اشک در چشمانمان حلقه زد. اما این خبر را از دیگران مخفی کرده و اظهار نکردیم، تا این که در دسکرة الملك فرود آمده و خانه ای اجاره کرده و آنچه را که حمل می کردیم در آن خانه محفوظ گذاشتیم. اما ناگهان دیدیم که خبر وفات مولای ما حضرت امام هادی(علیه السلام) در آن روستا شایع شده و همه از آن اطلاع دارند، ما در دل گفتیم: لا إله إلا الله، آیا پیام آوری که برای ما خبر وفات آن حضرت را آورده خبر را در میان مردم پخش کرده است؟

اما هنگامی که روز بالا آمد گروهی از شیعیان را دیدم که بسیار نگرانتر و ناراحت تر از ما بودند. اما ما جریان آن پیام را مخفی داشته و برای کسی آن را اظهار نکردیم^(۲۵۰).

تاریخ شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام)

تاریخ نویسان در ذکر روز شهادت آن حضرت اختلاف کرده اند. چنانکه در این مطلب که چه کسی سم به آن حضرت خوراند نیز اختلاف دارند.

اما تحقیق این است که آن حضرت در اواخر خلافت «معتزّ عباسی» به شهادت رسیده اند. چنان که بسیاری از تاریخ نویسان بر این مطلب تصریح نموده اند. دلیل دیگر این امر این است که کار امام هادی(علیه السلام) بر حاکم زمان او گران می آمده، و وی همان کسی است که طبیعتاً باید چنین کارهایی را به انجام برساند. بنابراین «معتزّ»

۲۴۹. قریه ای در راه خراسان نزدیک به شهرابان که روستائی بزرگ، دارای نخل و بستان بوده، از نواحی خالصه شرقی بغداد می باشد، معجم البلدان / ۲ / ۴۵۵ و ۳ / ۳۷۵.
 ۲۵۰. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۳.

دستور این کار را صادر کرده و ممکن است که در این کار و دادن سم به آن حضرت از «معمد» نیز کمک گرفته باشد.

اما روز شهادت آن حضرت به گفته «ابن طلحه» در «مطالب السؤل»: در بیست و پنجم ماه جمادی الآخر بوده است، و ابن خثّاب نیز در این مطلب با او موافق است^(۲۵۱)، «کلینی» در «کافی» می نویسد: آن حضرت - صلوات الله علیه - در بیست و ششم جمادی الآخر دار فانی را وداع گفته است^(۲۵۲)، و «مسعودی» نیز موافق همین قول می باشد^(۲۵۳).

اما «شیخ مفید» در «ارشاد»، «اربلی» در «کشف الغمّه»، و «طبرسی» در «اعلام الوری» گفته اند: آن حضرت در ماه رجب از دنیا رفته و روز این مسأله را معلوم نکرده اند^(۲۵۴).

«ابوجعفر طوسی» در «مصابیح»، «ابن عیّاش» و صاحب «دروس» گفته اند: امام هادی(علیه السلام) در روز دوشنبه سوّم رجب در سامرا دار فانی را وداع گفته است^(۲۵۵)؛ و «فتال» نیشابوری در «روضه الواعظین» نیز با این قول موافق است. آنجا که گوید: امام هادی(علیه السلام) در سامرا در سوّم ماه رجب از دنیا رفته است^(۲۵۶)؛ «زرندی» در تاریخ وفات آن حضرت قول دیگری دارد وی می نویسد: آن حضرت در روز دوشنبه سیزدهم رجب از دنیا رفته است^(۲۵۷).

اما همه این تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که آن حضرت در سال ۲۵۴ هـ. ق از دنیا رفته است^(۲۵۸).

از حنینی روایت شده است که گفت: ابوالحسن علی بن بلال و گروهی از برادران ما روایت کرده اند که: چون روز چهارم از وفات سرور و مولای ما حضرت امام هادی(علیه السلام) گذشت، «معتز» دستور داد کسی را به نزد حضرت ابومحمّد امام عسکری(علیه السلام) فرستادند تا آن حضرت را سوار کرده به نزد او برده، وی آن حضرت را بر مرگ پدر تعزیت گوید و از او چیزی بپرسد، امام عسکری سوار شده به

۲۵۱. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۵ و ۲۲۷.

۲۵۲. کافی ۱ / ۴۹۷.

۲۵۳. مروج الذهب ۴ / ۱۹۳.

۲۵۴. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۶ - ۲۲۷، اعلام الوری / ۳۳۹، کشف الغمّة ۲ / ۳۷۶.

۲۵۵. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۵، بحار الانوار ۵۰ / ۲۰۶، ح ۱۷.

۲۵۶. روضة الواعظین / ۱ / ۲۴۶.

۲۵۷. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۶.

۲۵۸. ربك/ لمحات من حياة الامام الهادي(عليه السلام) / ۱۱۲ - ۱۲۰ محمدرضا سبويه.

نزد معتز رفتند. هنگامی که بر وی داخل شدند معتز به آن حضرت خوش آمد گفته، وی را نزدیک خود نشانده، او را تسلیت گفت، و دستور داد تا وی را در مکان و مرتبه پدر بزرگوارش برقرار کرده، حقوق حضرت امام هادی(علیه السلام) را برای امام حسن عسکری(علیه السلام) تثبیت نموده، به او بپردازند. هر کس امام حسن عسکری را می دید شك نمی کرد که از نظر صورت و شکل ظاهری بسیار شبیه پدر بزرگوار خود می باشد.

همه شیعیانی که به امامت حضرت امام هادی(علیه السلام) اعتقاد داشتند به جز اصحاب «فارس بن حاتم بن ماهویه» که به امامت ابوجعفر محمد بن ابوالحسن صاحب عسکر معتقد شدند، همگی بر امامت حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) اجتماع نمودند^(۲۵۹). البته رفتاری که معتز با امام عسکری انجام داد، از باب ظاهرسازی و نیرنگ بود، تا بر جنایتی که در رابطه با حضرت امام هادی(علیه السلام) مرتکب شده بود سرپوش بگذارد، و این شیوه و رویه همه طاغوت های گذشته در برابر پیشوایان اهل بیت(علیهم السلام) بوده است^(۲۶۰).

۲۵۹. الدمعة الساکبه ۸ / ۲۲۵.

۲۶۰. لمحة من حياة الامام الهادی(علیه السلام) / ۱۲۱ - ۱۲۲.

بخش چهارم

مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی (علیه السلام)

تمایز زمانه حضرت امام هادی(علیه السلام) از زمانه پدر بزرگوارش حضرت امام جواد(علیه السلام)، فزونی فشار و سرکوب از جانب حکومت بوده است، تا آنجا که مراقبت دائم از آن حضرت وجه فارق و تمایز آشکار در زندگی این امام بزرگوار، همچنین زندگی فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) می باشد.

به اضافه این که حضرت امام هادی(علیه السلام) با پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد(علیه السلام) در به دوش کشیدن مأموریت امامت الهی در سن پائین و قبل از تمام شدن اولین دهه از زندگی، همسانی و مشابهت داشته است، امامت زود هنگام این دو امام بزرگوار، هراس دستگاه حاکم از رهبری خط مبارزان که دو قرن به طول انجامید و سی سال از آن در زمان امامت امام هادی(علیه السلام) بوده و نزدیک شدن ظهور مهدی آل محمد(صلی الله علیه وآله) که از فرزندان همین امام بزرگوار می باشد سه ویژگی آشکار دوران امامت حضرت امام هادی(علیه السلام) می باشد. از همین جا است که مراقبت و احاطه دستگاه حکومتی نسبت به آن حضرت به بالاترین حدّ ممکن تشدید گردید، تا این که پس از چیره شدن بیم و ترس بر طغیانگران زمان به ترور آن حضرت منجر گردید.

از همین جا است که از بسیاری تعداد اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) که با آن حضرت در ارتباط بوده و از آن حضرت حدیث نقل کرده اند - و یکی از کسانی که درباره تاریخ زندگی این امام بزرگوار تحقیق کرده تعداد آن ها را به سیصد و چهل و شش نفر رسانده است - باید دریافت که علیرغم چنین شرایط سخت و دشواری، وسعت فعالیت های حضرت امام هادی(علیه السلام)، و عظمت کار این امام بزرگوار تا چه اندازه بوده است که با فعالیت های سرّی و منظم خود همه این گردنه ها را پشت سر گذاشته، توانست با زمینه سازی فکری، عقیدتی و نفسی برای عصر غیبت که به زودی در راه بود اهداف خود را به تحقق برساند.

آن حضرت به صورتی مستمر مراقب همه رویدادها بوده، برای هر شرایط جدیدی گام‌ها و فعالیت‌های جدید و مطابق با آن شرایط، ارائه می‌نمود. آن حضرت دائماً پیشرفت‌های مدنی را که امت اسلام بر قله‌های آن قرار داشتند مد نظر داشته، همواره می‌کوشید تا گروه شیعیان صالح همیشه در جایگاه رهبری و اوج آن پیشرفت‌ها قرار داشته باشند و چنین نیز بود. از همین دیدگاه سزاوار است که آنچه از میراث علمی و آموزه‌های مکتب آن حضرت به دست ما رسیده را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

احادیث آن حضرت در این بخش به دو بخش تقسیم می‌شود.

اول: مکتب یا دانشگاه امام هادی(علیه السلام) که در اصحاب و روایت‌کنندگان حدیث آن حضرت نمود پیدا می‌کند.

دوم: میراث فکری و علمی آن حضرت که به صورت مکتوب یا روایت شده می‌باشد.

مبحث اول: اصحاب امام هادی(علیه السلام) و روایت‌کنندگان حدیث آن حضرت

امام هادی(علیه السلام) به دلیل تنوع فرهنگ و معارف فراگیرش همواره مقصد و مراد جویندگان دانش بوده است. چرا که آن حضرت در همه دانش‌ها تخصص داشته، در تفسیر قرآن کریم خبره و کار آزموده و در فقه اسلامی با همه بخش‌ها و سطوح آن ماهر و چیره دست بوده است.

اصحاب آن حضرت به اعتبار ارتباط با اهل بیت(علیهم السلام)، در میان امت اسلام نمونه خط رسالت بوده‌اند، آنان احادیث آن حضرت را روایت کرده، در کتاب‌های اصول^(۲۶۱)، آن احادیث را به رشته تحریر و تدوین درآوردند. آنان به واسطه تدوین میراث علمی ائمه اطهار(علیهم السلام) حق بزرگی بر جهان اسلام دارند. چرا که اگر آنان این کار را انجام نمی‌دادند، ثروت بسیار عظیم و اصیلی که مشتمل بر ابداعات بوده از مسلمانان ضایع می‌گردید. ثروتی که همگام با پیشرفتهای فکر بشری و بلکه مقدم بر آن بوده است.

۲۶۱. منظور از کتاب‌های اصول کتاب‌هایی است که توسط اصحاب ائمه نوشته شده و در آن روایات اهل بیت(علیهم السلام) جمع آوری شده بود دانشمندان شیعه خیر از تدوین چهارصد کتاب با عنوان اصول اربعه داده‌اند که همه آن‌ها در اثر حوادث ناگوار روزگار نابود شده‌اند و آنچه اکنون از کتاب‌های روایی به دست ما است باقی‌مانده آن اصول می‌باشد.

لازم به ذکر است که بسیاری از ویژگی های عملی حضرت امام هادی(علیه السلام) را می توان در خلال فعالیت های پیروان مورد اعتماد آن حضرت مشاهده نمود، و هر چه شرایط بر امام هادی(علیه السلام) سخت تر می شده، آن حضرت بیشتر وادار به پنهان کاری در عمل می گردید، این حقیقت عمق بیشتری می یافت.

اکنون خلاصه ای از زندگی نامه بعضی از اصحاب امام هادی(علیه السلام) را که بر اساس حروف الفبا مرتب شده است در ذیل می آوریم:

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) و از اصحاب امام حسن عسکری(علیه السلام) برشمرده است. کتبی ذکر کرده: که امام حسن عسکری نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نوشت و در آن برای ابراهیم بن عبده سلام فرستاده و برای گرفتن حقوق شرعی به وی وکالت داد. آن حضرت او را با نامه ای به سوی عبد الله بن حمدویه بیهقی فرستاد که در آن آمده است:

اما بعد، ابراهیم بن عبده را به نزد تو فرستادم تا همه مناطق از جمله منطقه تو حقوق واجبی که از آن من، بر گردن شماست به او بدهید، من او را ثقه و امین خودم در نزد پیروانم در آن منطقه قرار دادم. پس باید که از خدا بترسند و مراقب اعمال خود باشند، و حقوق را بپردازند. آنان در ترك این کار و یا تأخیر در آن هیچ عذری نخواهند داشت. خداوند آن ها را به واسطه نافرمانی از اولیانش تیره روز نگرداند و به واسطه مهربانی که من بر آنان دارم، بر آنان رحمت آورد - و تو را نیز با آنان - همانا که خداوند وسعت دهنده و بخشنده است(۲۶۲).

۲. ابراهیم بن محمد همدانی

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام رضا(علیه السلام)، امام جواد(علیه السلام)، و امام هادی(علیه السلام) برشمرده است. کتبی گوید: او وکیل آن حضرت بود و به عمر خود چهل بار حجّ به جای آورد. امام هادی(علیه السلام) در نامه ای به او نوشته است:

حساب به دست من رسید. خداوند از تو قبول کند و از آن ها راضی باشد، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد، من فلان مقدار دینار و فلان مقدار لباس برای تو فرستادم. خداوند آن ها را با سایر نعمت هایی که به تو داده است بر تو مبارک گرداند، من به «نضر» نامه ای نوشته و او را فرمان دادم تا دست

از تو بدارد و متعرض تو نگشته، با تو مخالفت نکند و به او فهماندم که تو در نزد من چه جایگاهی داری، و همچنین نامه ای به «ایوب» نوشتم و او را نیز به همین مطلب فرمان دادم، و نامه ای نیز به پیروانم در همدان نوشتم و آنان را نیز به فرمانبرداری از تو و آمدن به سمت تو دستور دادم، و به آنان گفتم که وکیلی به جز تو ندارم^(۲۶۳).

این روایت به روشنی دلالت بر وثاقت و جلالت قدر این مرد داشته، بلندی مقام او را در نزد امام(علیه السلام) بیان می دارد.

۳. ابراهیم بن مهزیار

شیخ، وی را از اصحاب حضرت امام جواد و امام هادی(علیهما السلام) برشمرده است. نجاشی گوید: وی کتابی به نام «کتاب بشارات» دارد. کثتی به سند خود از محمد بن ابراهیم مهزیار نقل می کند که گفت: هنگامی که زمان مرگ پدرم فرارسید مالی را به من داده و علامتی به من داد و کسی را از آن علامت جز خدا آگاه نکرد، و گفت: هر کس این علامت را به تو اعلام کرد مال را به او بده، وی گوید: من به سمت بغداد رفتم و در کاروانسرای فرود آمدم. در روز دوم اقامتم در بغداد پیرمردی به آنجا آمده و در زد. من به غلام گفتم ببین چه کسی بر در ایستاده است. غلام خارج شد و آمد و گفت: پیرمردی بر در اتاق ایستاده است. من اجازه داخل شدن دادم. وی به من گفت: من «عمری» هستم. مالی که به همراه داری به من بده و او چنین و چنان است، و آن علامت را گفت. وی گوید: آن اموال را به او تسلیم کردم^(۲۶۴).

این روایت دلالت بر این مطلب دارد که ابراهیم وکیل امام(علیه السلام) در گرفتن حقوق شرعی بوده است و طبیعی است که وی به جهت صداقت و عدالتی که داشته مورد اعتماد آن حضرت قرار گرفته باشد.

۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی

وی فرستاده مردم قم بوده، از حضرت امام جواد و امام هادی(علیهما السلام) روایت کرده، از اصحاب خاص حضرت امام عسکری(علیه السلام) بوده است، کتاب های او عبارتند از:

۱. مسائل الرجال للامام الهادی(علیه السلام).

۲۶۳. اختیار معرفة الرجال / ۲ / ۸۶۹.

۲۶۴. خلاصة الاقوال / ۵۱.

۲. علل الصلّاة.

۳. علل الصّوم.

وی از کسانی بوده که حضرت امام مهدی - عجل الله فرجه - را دیده و روایات بسیاری در مدح و ثنای او وارد شده است^(۲۶۵).

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) و امام هادی(علیه السلام) برشمرده است. کنیه او ابو جعفر بوده، وی بزرگ و سرکرده اهل قم بوده که از جانب اهل شهر با حاکمان وقت دیدار می نموده است، وی کتاب های متعددی نوشته که از آن جمله اند: «کتاب التّوْحید»، «کتاب فضل النّبی(صلی الله علیه وآله)»، «کتاب المتعه»، «کتاب التّوادر»، «کتاب النّاسخ و المنسوخ» و «کتاب فضایل العرب» و...^(۲۶۶).

۶. ایوب بن نوح بن درّاج

وی راستگوی امین است، نجاشی گفته است: وی وکیل حضرت امام هادی(علیه السلام) و حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) بوده و در نزد این دو امام بزرگوار دارای منزلتی بزرگ و مورد اعتماد بوده است. وی بسیار با ورع و عبادتش نیز زیاد بوده است. وی در روایات خود راستگو بوده است، پدر او نوح بن درّاج در کوفه دارای سمت قضاوت و صحیح الاعتقاد بوده است، برادرش جمیل بن درّاج می باشد^(۲۶۷).

شیخ گفته است: ایوب بن نوح بن درّاج ثقه است. وی کتابی دارد و روایات و مسائلی از حضرت امام هادی(علیه السلام) نقل کرده است^(۲۶۸). «کشتی» گفته است: وی از صالحان بوده و هنگامی که از دنیا رفته است به جز صد و پنجاه دینار پول از خود چیز دیگری به جا نگذاشته است، وی از امام ابو الحسن ثالث، امام هادی(علیه السلام) روایت کرده و گروهی از روات نیز از وی روایت نموده اند^(۲۶۹).

۲۶۵. رجال نجاشی/ ۹۱، خلاصة الاقوال/ ۶۳.

۲۶۶. معجم رجال الحديث/ ۳ / ۸۶.

۲۶۷. رجال نجاشی/ ۱۰۲.

۲۶۸. فهرست/ ۵۶.

۲۶۹. رجال نجاشی/ ۱۰۲.

۷. حسن بن راشد

کنیه وی ابو علی و وابسته به طایفه آل المهلب بغدادی و راستگو بوده است. شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) برشمرده و شیخ مفید او را از فقهای اعلام و رؤسای که دانش حلال و حرام از آن ها گرفته می شود برشمرده است. از آنان که هیچ طعن و ظنی بر آن ها وارد نمی شود، حضرت امام هادی(علیه السلام) وی را به وکالت خود منصوب نموده و نامه های چندی برای وی فرستاده است^(۲۷۰). از جمله این نامه ها می باشد:

۱. نامه ای که کثتی با سند خود از محمد بن عیسی یقطینی نقل کرده است. وی گوید: حضرت امام هادی(علیه السلام) به ابو علی بن بلال در سال ۲۳۲ هـ. ق نامه ای نوشت که در آن آمده بود:

شکر خدای را به جای می آورم و بر محمد پیامبر خدا و آل او که درود و رحمت خداوند بر آنان باد درود می فرستم، سپس، آگاه باش که من ابو علی حسن بن راشد را به جهت آشنایی با لیاقت هایی که وی از آن برخوردار بوده، کسی در آن بر وی مقدم نمی باشد، به جای حسین بن عبدالربّه برگزیده و منصوب نموده، او را امین بر این کار دانستم، و می دانم که تو بزرگ منطقه خود هستی. بنابراین خوش داشتم که فقط به تو نامه نوشته، با این کار تو را گرمی دارم، پس بر تو باد که از او [ابو علی حسن بن راشد] اطاعت کنی، و تمام حقوق مالی که بر گردن داری به وی تسلیم نمایی. همچنین پیروان ما را بر این کار تشویق و ترغیب نمایی و آنان را به این کار آشنا کنی تا بدین وسیله وی را کمک و یاری نمایی، که این بسیار کار خوبی است که موجب رعایت حقّ ما شده و در نزد ما محبوب و دوست داشتنی است، و خداوند به واسطه این کار تو را جزا و اجر خواهد داد. همانا که خداوند به هر کس که بخواهد می بخشد، چرا که خداوند دارای عطا و جزا بوده، از رحمت خود هر کس را بخواهد مشمول عطایایش می نماید. و تو با این مسئولیت که بر دوش نهادم امانتدار خدا گردیده ای. این نامه را به خط خود نوشته، بسیار خدا را شکر می گویم^(۲۷۱).

این نامه دلالت دارد که ابن راشد از نظر وثاقت، امانت و فضیلت در سطح بسیار بالایی بوده که حضرت امام هادی(علیه السلام) شیعیان را به او ارجاع داده و آنان را به اطاعت کردن از او و تسلیم نمودن حقوق شرعی به او سفارش نموده است.

۲. کثتی به سند خود که به احمد بن محمد بن عیسی می رسد، روایت کرده و گفته است: به همراه ابن راشد نامه ای را در چند نسخه تکثیر کرده، به سوی گروهی از

۲۷۰. رجال طوسی/ ۳۷۵.

۲۷۱. معجم رجال الحديث/ ۵ / ۳۱۳ - ۳۱۴.

موالیان اهل بیت(علیهم السلام) که مقیم بغداد، مدائن، سواد و اطراف آن مناطق بودند فرستادیم. متن آن نامه چنین است:

خدای متعال را شکر گزارم، من ابو علی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه و همه وکلای سابق خود، منصوب کردم، وی در نزد من به منزله تمام آن وکیلان است، من همه مسئولیت هایی که دیگر وکلای من دارند به او اعطا نمودم تا حقوق مرا از شما بگیرد، من وی را برای [سرپرستی] شما پسندیده، در این کار بر دیگران مقدمش داشتم. چرا که او اهل و محلّ این کار می باشد، پس شما که خدایتان رحمت کند، حقوق را به او بپردازید که در واقع آن را به من پرداخته اید. و بر شما باد که برای خود بهانه تراشی نکرده، از این کار دست برداشته، به سرعت به بندگی خدا و پاک کردن اموال و حفظ خون های خود رو آورده، بر نیکویی و پرهیزگاری یکدیگر را کمک و یاری کرده، از خداوند پروا کنید. باشد که مورد رحمت قرار بگیرید، همه به ریسمان محکم خداوند چنگ زنید و جز در حالت اسلام و مسلمانی نمیرید.

من پیروی و اطاعت از خود را در طاعت از او [ابن راشد] قرار دادم، و خروج به سوی نافرمانی از او را نافرمانی از خود قرار دادم، پس همواره در راه راست حرکت کنید که خداوند به شما اجر و ثواب داده و از فضل خود بیش از پیش به شما عنایت نماید، همانا که خدا در آنچه که در نزد اوست وسعت دهنده و کریم است، خداوند بر بندگان خود بخشش و مهربانی دارد. ما و شما به مسئولیت حفظ امانت الهی نایل گشته ایم، این نامه را به خط خود نوشته ام و بسیار خدا را شکر می گویم^(۲۷۲).

این نامه نشانگر بلندی مقام ابن راشد در نزد امام هادی(علیه السلام) می باشد تا آنجا که اطاعت و فرمانبرداری از او را با اطاعت از خود، و نافرمانی او را با نافرمانی از خود همراه نموده است.

۳. حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای برای ابن راشد و ایوب بن نوح نوشته است که در آن بعد از بسم الله و مقدمه آمده است:

ای ایوب پسر نوح، من تو را امر می کنم که از جرّ و بحث زیاد با ابو علی کناره گیری و هر کدام از شما به آنچه به آن مأمور شده اید قیام نموده، به امور مربوط به ناحیه خود بپردازید. چرا که اگر شما به مأموریتی که به شما واگذار شده بپردازید به واسطه این کار از مراجعه به من بی نیاز می شوید، و ای ابو علی همچنان که به ایوب دستور دادم که هیچ گونه مالی از اهل بغداد و مدائن [که منطقه مأموریت تو است] نپذیرد و از کسی از آنان برای ملاقات با من اجازه ملاقات نخواهد و هر که را که از منطقه ای غیر از

منطقه او به نزد وی آمده به سمت وکیل همان ناحیه ارجاع نماید، تو را نیز به مثل همین دستور می‌دهم که به این ترتیب هر کدام از شما در منطقه خود به آنچه به آن مأمور شده اید بپردازید^(۲۷۳).
ابو راشد مقام بسیار بالایی در نزد امام هادی(علیه السلام) داشته و طبیعی است که جز با تقوا و ورع و دین داری شدید به این مرحله و منزلت نرسیده است. هنگامی که ابن راشد از دنیا رفت، امام هادی(علیه السلام) بر وی ترحم کرده و برای وی طلب مغفرت و رضوان نمودند.

۸. حسن بن علی

فرزند عمر، فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الناصر للحق از اصحاب امام هادی(علیه السلام) می‌باشد. وی پدر جدّ مادری «سید مرتضی»(قدس سره) می‌باشد. سید در اول کتاب خود با نام «شرح المسائل الناصریات» می‌گوید: و اما ابو محمد ناصر کبیر، وی حسن بن علی می‌باشد. فضیلت او در دانش و زهد و فقه از آفتاب تابان روشن تر و ظاهرتر است، وی کسی است که اسلام را در منطقه دیلم انتشار داد. تا آنجا که با کوشش او و رویه زیبایش، تعداد بی شماری از مردم آن سرزمین از گمراهی و جهالت نجات یافته، به راه خداوند و دین مبین اسلام گرویده اند^(۲۷۴).

۹. حسن بن علی وشاح

شیخ وی را از اصحاب امام هادی(علیه السلام) بر شمرده است.
نجاشی گوید: وی نوه دختری «الیاس صیرفی خزاز» می‌باشد، حسن از جدّ خود الیاس در حالی که در بستر مرگ افتاده بود روایت کرده است که گفت: بر من شاهد باشید و بدانید که این ساعت، ساعت دروغگوئی نیست. من از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود: «والله لا يموت عبد يحب الله ورسوله ويتولى الأئمة فتمسه النار»؛
به خدا سوگند هیچ بنده ای در حالتی نمی‌میرد که خدا و رسولش را دوست بدارد و ولایت ائمه(علیهم السلام) را در دل داشته باشد و در عین حال آتش جهنم او را لمس نماید.

۲۷۳. معجم رجال الحديث/ ۵ / ۳۱۵.

۲۷۴. الناصریات/ ۶۳.

احمد بن محمد بن عیسی روایت کند که: در طلب حدیث به کوفه رفتم. در آنجا «حسن بن علی و شام» را دیدم، از او خواستم تا کتاب «علاء بن رزین قلا» و «ابان بن عثمان احمر» را به من نشان بدهد. وی آن دو کتاب را برای من بیرون آورد. به او گفتم: دوست می دارم که اجازه روایت این دو کتاب را به من بدهی، او به من پاسخ داد: فلانی خداوند رحمتت کند. چه عجله ای داری، برو و از روی این کتاب ها بنویس آنگاه بیا و استماع حدیث کن [تا به موقع به تو اجازه روایت حدیث بدهم].

در پاسخ او گفتم از حوادث روزگار در امان نیستم، وی به من گفت: اگر می دانستم که این حدیث (حدیث اهل بیت(علیهم السلام)) این قدر طالب دارد، نسخه هائی از آن تکثیر می کردم، من زمانی این مسجد - یعنی مسجد کوفه - را دیدم که نهصد شیخ در آن بودند و هر کدام می گفتند: جعفر بن محمد مرا حدیث کرد.

وی یکی از بزرگان طایفه امامیه بوده، کتاب های بسیاری دارد که از جمله آن ها می توان به: «ثواب الحج»، «المناسک» و «النوادیر» اشاره نمود^(۲۷۵).

۱۰. داوود بن قاسم جعفری

کنیه اش ابو هاشم و از اهل بغداد بود، وی بسیار جلیل القدر و در نزد ائمه از منزلت والایی برخوردار بود. وی حضرت امام رضا، حضرت امام جواد، حضرت امام هادی، حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) را دیده و از همه آن ها روایت کرده است، وی اخبار و مسائلی دارد، و هم چنین درباره اهل بیت شعرهای نیکویی سروده است. وی در دستگاه حکومت نیز دارای مقام بوده، کتابی نیز دارد.

برقی وی را از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری(علیهم السلام) برشمرده است. کشتی گوید: ابو عمرو گفت: داوود در نزد حضرت امام جواد، حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری(علیهم السلام) دارای منزلتی بلند و جایگاهی رفیع بوده است^(۲۷۶).

۱۱. ریّان بن صلت

۲۷۵. معجم رجال الحدیث ۶ / ۳۸.
۲۷۶. اختیار معرفة الرجال / ۲ / ۸۴۱.

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا و اصحاب حضرت امام هادی(علیهما السلام) برشمرده، اضافه کرده است که وی ثقه، یعنی راستگو می باشد. کشتی به سند خود از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: ریّان بن صلت به من گفته است: هنگامی که فضل بن سهل ریّان را به یکی از روستاهای خراسان فرستاده بود، ریّان به من گفت: دوست می دارم برای من از حضرت امام هادی(علیه السلام) اجازه ملاقات بگیری و آن حضرت از لباس خود به من پوشانیده و از درهم هایی که به نام او ضرب شده است به من بدهد. معمر گوید: من بر امام هادی(علیه السلام) داخل شدم، آن حضرت ابتدا به من فرمودند: ای معمر ریّان کجاست؟ آیا دوست می دارد که به نزد من آمده، من از لباس های خود به وی پوشانده و از درهم های خود به او بدهم؟

معمر گوید: به خدمتش عرضه داشتم: سبحان الله!!! به خدا سوگند وی چیزی جز این از من نخواست است.

آن حضرت فرمودند: ای معمر، مؤمن همیشه موقّق است، به او بگو تا به نزد من بیاید. معمر گوید: من به ریّان گفتم تا بر آن حضرت داخل شد و سلام کرد. امام هادی(علیه السلام) فرمودند تا یکی از لباس هایشان را آوردند. هنگامی که ریّان از نزد آن حضرت خارج شد به او گفتم: آن حضرت چه چیزی به تو دادند؟ ناگهان دیدم که در دست او سی درهم پول موجود است^(۲۷۷).

این واقعه به وضوح بر حسن ایمان و عقیده مستقیم این شخص دلالت دارد.

۱۲. عبد العظیم حسنی

وی سیدی شریف و دارای حسب و نسب بود، از نظر دانش، پرهیزکاری و دینداری از مفاخر خاندان نبوی بوده که ما به پاره ای از حالات او اشاره می کنیم:

الف - نسب درخشان: نسب درخشان این سید جلیل به امام پاک حضرت امام ابو محمد حسن بن ریحانه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و سرور جوانان اهل بهشت می رسد، چرا که وی فرزند عبد الله بن علی بن حسن بن زید حسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) می باشد.

ب - جایگاه علمی: وی در عین حال که از نظر نقل روایت راستگو و عادل بوده، در حد اعلاى دینداری قرار داشت از نظر دانش و فضل و فقاہت نیز در درجه بالای قرار داشته است.

ابو تراب رویانی روایت کرده و گفته است: از ابو حماد رازی شنیدم که می گفت: در شهر سامرا بر حضرت امام علی بن محمد داخل شدم و در باره چیزهای مختلفی از حلال و حرام از آن حضرت پرسش نموده، آن حضرت نیز پاسخ آن مسائل را به من دادند، وقتی خواستم آن حضرت را وداع نمایم به من فرمودند: ای حماد هر گاه در منطقه مورد سکونت خویش در باره مسئله ای از مسائل دینی به مشکلی برخوردی آن را از عبد العظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا نیز به او برسان^(۲۷۸).

عرضه داشتن اعتقادات بر امام هادی(علیه السلام): سید جلیل القدر عبد العظیم حسنی به زیارت حضرت امام هادی(علیه السلام) مشرف شده، اصول عقیده خود و آنچه را که در امر دین، به آن اعتقاد داشت این گونه به آن حضرت عرضه داشت: «ای فرزند رسول خدا، من می خواهم تا دین خود را بر تو عرضه کنم تا اگر مورد پسند تو واقع شد بر آن ثابت بمانم...».

حضرت امام هادی(علیه السلام) با چهره ای آکنده از تبسم به او فرمودند: «بگو ای ابو القاسم».

عبد العظیم شروع به عرضه داشتن اصول مورد اعتقاد خود نمود و گفت: «من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی به هیچ چیز نماند و هیچ چیز مانند او نیست، خداوند متعال از دو حد: «ابطال» و «تشبیه» خارج است، آن وجود مقدس نه جسم است نه صورت، نه عرض است نه جوهر، بلکه خداوند متعال است که به اجسام جسمیت بخشیده و صورت ها را تصویر کرده است. وی خالق اعراض و جواهر، پروردگار، مالک، قرار دهنده و به وجود آورنده همه اشیا است.

نیز معتقدم که محمد بنده و فرستاده خداوند و پایان بخش پیامبران است و تا روز قیامت پیامبر دیگری نخواهد آمد، همچنین معتقدم که شریعت او پایان بخش شریعت هاست و تا روز قیامت بعد از آن، شریعتی نخواهد آمد، من معتقدم که بعد از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) امام، خلیفه و ولی امر، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) است، آنگاه پس از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن

علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی و پس او تو، ای مولای من امامان و پیشوایان خلائق می باشید».

چون کلام عبد العظیم به اینجا رسید، امام هادی(علیه السلام) رو به وی کرده و فرمودند: و پس از من پسر من حسن. پس مردم با جانشین او چه خواهند کرد؟

عبد العظیم در رابطه با امامی که بعد از امام حسن عسکری(علیه السلام) خواهد آمد و دلیل تحیر مردم درباره او پرسید: سرورم، کیفیت این امر چگونه خواهد بود؟ امام هادی(علیه السلام) فرمودند:

به این خاطر که او به چشم دیده نمی شود و یاد کردن او با [تصریح بر] اسمش جایز نمی باشد، تا روزی که قیام کند و زمین را از عدل و قسط پر نماید، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

اینجا بود که عبد العظیم ایمان خود را به آنچه امام هادی(علیه السلام) بیان فرموده بود این گونه بیان داشت که: «من اقرار کردم و معتقدم می شوم که هر کس به ولایت آن ها ائمه درآمده و آنان را دوست بدارد به ولایت خدا درآمده، دوست خدا شده، دشمن آنان دشمن خداست. پیروی از آنان پیروی از خدا و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست... من همچنین معتقدم که معراج حق است، سؤال و جواب قبر حق است، بهشت حق است، جهنم حق است، صراط حق است، میزان اعمال حق است، روز قیامت هر آینه خواهد آمد و شکی در آن نیست، و خداوند هر کس که در قبر باشد در آن روز بر خواهد انگیخت.

همچنین معتقدم که بعد از ولایت، یعنی ولایت ائمه اهل بیت(علیهم السلام) واجبات شرعی عبارت از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر می باشد».

امام هادی(علیه السلام) عقیده وی را این گونه تأیید فرمودند که: «یا أبا القاسم هذا والله دین الله الذي ارتضاه لعباده ، فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا والآخرة»؛

ای ابو القاسم، به خدا سوگند این [اعتقادات تو همان] دین خداست که برای بندگان خود برگزیده است. پس بر همین اعتقاد ثابت بمان که خداوند تو را با کلامی ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت نماید^(۲۷۹).

۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان

کنیه او ابو عمرو، راستگو و پاک بود، وی در سنّ یازده سالگی خدمتگزار حضرت امام هادی(علیه السلام) بوده و از جایگاهی بلند در نزد آن حضرت برخوردار گردید، احمد بن اسحاق قمی گوید: در یکی از روزها بر حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد - صلوات الله علیه - شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای سرور و مولای من، من همواره در این شهر حضور ندارم بلکه به آن رفت و آمد می کنم و در بسیاری از مواقع که می آیم برای من وصول به شما و شرفیابی به محضر شما میسر نمی گردد. در چنین مواردی قول چه کسی را پذیرفته و امر چه کسی را اطاعت کنیم؟

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ او فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين ، ما قاله لكم فعني يقوله ، وما آذاه اليكم فعني يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگوی امین است. آنچه را که به شما گفت از جانب من گفته و آنچه را که به شما رساند از جانب من رسانده است.»

هنگامی که حضرت امام هادی(علیه السلام) به ملکوت اعلی پیوست، من روزی به فرزندش حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) رجوع کرده و همین حرف را که به پدرش عرض کرده بودم به آن حضرت عرضه داشتم، آن حضرت نیز به من فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين ، ثقة الماضين ، وثقتي في المحيا والممات ، فما قاله لكم فعني يقوله ، وما آذى اليكم فعني يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگو و مورد اعتماد است. مورد اعتماد گذشتگان و مورد اعتماد من در زندگی و مرگ. هر چه را که گفت از من گفته و هر چه را که به شما رساند از جانب من رسانده است(۲۸۰).

این روایت دلالت بر راستگویی عثمان بن سعید دارد و این که او به مقام و مرتبه والائی در نزد ائمه اطهار(علیهم السلام) دست یافته بوده است، چنانکه بر فضیلت و دانش او و این که وی مرجع فتوی و اخذ احکام در زمان خود بوده است به روشنی دلالت می کند.

۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی

وی از مفاخر دانشمندان و از شاگردان مشهور حضرت امام هادی(علیه السلام) بوده است. حال به بیان مختصری از حالات او می پردازیم:

الف - عبادت: وی از پرهیزکاران و صالحان به نام بوده، تاریخ نویسان آورده اند: هنگامی که آفتاب طلوع می کرد به سجده می رفت و سر از سجده بر نمی داشت تا این که برای هزار نفر از برادرانش به مانند آنچه برای خود خواسته است بخواهد و دعا کند، وی از بسیاری سجود بر پیشانی خود پینه ای مانند زانوی شتر داشته است^(۲۸۱).

ب - تعریف و تمجید حضرت امام جواد(علیه السلام) از او: حضرت امام جواد(علیه السلام) علی بن مهزیار را بسیار ستوده است. از جمله این ستایش ها این است که آن حضرت نامه ای به او نوشتند که در آن آمده است:

ای علی، من تو را از نظر خیرخواهی، فرمانبرداری، خدمت و احترام و قیام به آنچه بر تو واجب شده است، آزموده، مورد امتحان قرار داده ام، پس اگر بگویم که من کسی را در این زمینه به مانند تو ندیده ام امیدوارم که در این گفته خود صادق باشم. پس از خدا می خواهم که به پاداش این عمل، منزلگاه تو را جئات فردوس قرار دهد. مقام و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز بر من پوشیده نیست. پس از خداوند می خواهم هنگامی که همه خلایق را در روز قیامت جمع نمود، چنان رحمتی بر تو ارزانی دارد که همگان به مقام تو غبطه خورند و او شنونده دعاهای بندگان است^(۲۸۲).

این نامه حاکی از میزان اعتبار این شخص در نزد حضرت امام هادی(علیه السلام)، بزرگداشت و تقدیر آن حضرت نسبت به او و دعای آن حضرت در حق او می باشد، و این که حضرت امام جواد(علیه السلام) از نظر تقوا و ورع و دانش در میان اصحاب خود هیچ کس را به پایه و مرتبه این فرد درستکار، نمی دانسته است.

ج - تألیفات: علی بن مهزیار مجموعه ای از کتاب ها را به رشته تحریر در آورده که از سی کتاب متجاوز است. بیشتر این کتاب ها در رشته فقه به نگارش درآمده، نام تعدادی از کتاب های او بدین شرح است: «کتاب الوضوء»، «کتاب الصلّاة»، «کتاب الزکّاة»، «کتاب الصّوم»، «کتاب الحجّ»، «کتاب الطّلاق»، «کتاب الحدود»، «کتاب الدّیات»، «کتاب التّفسیر»، «کتاب الفضائل»، «کتاب العتق و التّدبیر»، «کتاب التّجارات

۲۸۱. اختیار معرفة الرجال / ۲ / ۸۲۵.

۲۸۲. معجم رجال الحديث / ۱۳ / ۲۱۱.

و الاجارات»، «كتاب المكاسب»، «كتاب المثالب»، «كتاب الدعاء»، «كتاب التجمّل و المروّة»، «كتاب المزار»، و... (۲۸۳).

د - طبقه حدیثی: علی بن مهزیار در سند بسیاری از روایات که تعداد آن ها به چهارصد و سی و هفت روایت می رسد، واقع شده است، وی از حضرت امام ابو جعفر ثانی و ابو الحسن ثالث (علیهما السلام) و سایر ائمّه روایت کرده است. علی بن مهزیار از ارکان فکر شیعی بوده و یگانه دوران و دانشمند عصر خود به شمار می آمده است.

۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری

شیخ، وی را از اصحاب امام ابو الحسن هادی (علیه السلام) برشمرده. وی از علمای بزرگ و رجال مشهور فکر اسلامی در زمان خود بوده است. وی در رشته های مختلف دانش و فنون تخصص داشته و در آن ها به تألیف پرداخته است. اکنون به صورت مختصر بعضی از شئون زندگی او را عرضه می داریم:

الف - تمجید حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) از او

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فضل بن شاذان را همواره تأیید نموده و وی را بسیار می ستوده است، در هنگامی که یکی از کتاب های فضل بن شاذان را به آن حضرت عرضه نمودند، امام (علیه السلام) به آن کتاب نگاهی انداخته سپس بر فضل بن شاذان رحمت فرستاده، فرمود:

من به اهل خراسان غبطه می خورم. چرا که فضل بن شاذان در میان آنان است (۲۸۴).

همچنین بار دیگر به کتابی دیگر از فضل بن شاذان نظر انداخته و این بار سه بار بر وی رحمت فرستاده و در تأیید آن کتاب فرمود: این کتاب صحیح است و سزاوار است که به آن عمل شود (۲۸۵).

ب - ردّ مخالفان: فضل بن شاذان همواره آماده دفاع از اصول اعتقادی خود و باطل

کردن شبهاتی بوده است که در رابطه با عقاید او بروز می نمود، خود وی گفته است:

۲۸۳. رجال نجاشی/ ۲۵۳.
۲۸۴. جامع الرواة/ ۲ / ۵.
۲۸۵. طرائف المقال/ ۲ / ۶۳۲.

من جانشین پیشینیان خود هستم. چرا که من «محمد بن ابی عمیر» و «صفوان بن یحیی» و دیگرانی غیر از این دو نفر را دیده ام و در طول پنجاه سال دانش بسیاری از آنان آموخته ام، هنگامی که «هشام بن حکم» (رحمه الله) از دنیا رفت، «یونس بن عبد الرحمان» (رحمه الله) جانشین او گشت و شبهات مخالفان را ردّ می نمود، سپس هنگامی که «یونس بن عبد الرحمان» از دنیا رفت جانشینی به جز «سگاک» باقی نگذاشت که وی به ردّ شبهات مخالفان می پرداخت تا این که او هم از دار دنیا رفت، و من بعد از این بزرگواران جانشین آن ها هستم. خداوند رحمتشان کند (۲۸۶). و به حقّ فضل بن شاذان چنین نیز بود وی جانشین شایسته ای برای این بزرگواران بود که در راه اصول اعتقادی رفیع خود - که مورد قبول ائمه اطهار از اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز بوده است - با دشمنان و مخالفان به بحث و مجادله پرداخته و شبهات آنان را ردّ می نمودند.

ج - تألیفات: این عالم بزرگ، در علوم مختلف همچون علم فقه، علم تفسیر، علم کلام و فلسفه، علم لغت، علم منطق و غیره، تألیفات فراوانی دارد. مؤلفات این عالم بزرگ از صد و هشتاد کتاب متجاوز است که بعضی از آن ها را شیخ، نجاشی، ابن ندیم و دیگران در کتاب هایشان آورده اند.

۱۶. محمد بن احمد محمودی

کنیه وی ابو علی، شیخ او را از اصحاب امام هادی (علیه السلام) ذکر نموده است، کتبی گوید: در کتاب ابو عبد الله شاذانی که به خطّ خود او نوشته شده بود، دیده ام: از فضل بن هاشم هروی شنیدم که می گفت: در رابطه با بسیار حج بجا آوردن محمودی در نزد من سخنی به میان آمد، من از وی تعداد حج هایی که به جا آورده بود پرسیدم. وی تعداد آن ها را به من نگفت، بلکه گفت: «الحمد لله خداوند خیر بسیاری روزی من کرده است»، به او گفتم: آیا همه این اعمال حج را برای خود به جا می آوری یا برای دیگران؟ در پاسخ من گفت: پس از حجّه الاسلام که برای خود به جا آورده ام، دیگر حج ها را برای غیر خودم به جا می آورم. من از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حج به جا می آورم و آنچه خداوند متعال ثواب به من بدهد به اولیا خدا می بخشم، و ثواب این کار را به مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم، به او گفتم: در هنگام انجام مناسک حجّ چه

چیزی می‌گویی؟ پاسخ داد: می‌گویم: «خداوندا من از جانب رسول تو حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) برای تو تهلیل گفتم و جزایی را که به من می‌خواهی عطا کنی به اولیا اطهارت(علیهم السلام) بخشیدم و ثواب این عمل خود را نیز برای بندگان مؤمن و مؤمنه تو قرار دادم که به کتاب تو و سنت پیامبرت ایمان دارند...» تا آخر دعا^(۲۸۷).

۱۷. محمد بن حسن بن ابی الخطاب زیات

کوفی و راستگو، شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) برشمرده است، نجاشی گوید: وی بسیار جلیل القدر و از اصحاب ما بوده است. روایتش بسیار و در روایت کردن راستگو، بسیار مورد اعتماد و روایتش [از حیث صحت] آرامش بخش می‌باشد. وی دارای کتاب «توحید»، کتاب «المعرفة و البدار»، کتاب «الردّ علی اهل القدر»، کتاب «امامه»، کتاب «اللؤلؤة»، کتاب «وصایا الانمّه»، کتاب «نوادر».

۱۸. محمد بن فرج رنجی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) برشمرده است. وی دارای ارتباطات تنگاتنگ و محکمی با حضرت امام هادی(علیه السلام) بوده و میان آن‌ها نامه‌های چندی ردّ و بدل گشته است، از آن جمله است نامه‌ای که کتبی به سند خود از محمد بن فرج آن را روایت کرده است: محمد بن فرج گوید: به حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه‌ای نوشتم و از آن حضرت در رابطه با «ابو علی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نامه‌ای به من نوشتند و در آن آمده بود: از ابن راشد: ذکر می‌باشد که میان آوردی، او سعادتمند زیست و با شهادت از دنیا رفت»، آن حضرت همچنین برای «ابن بند» و «عاصمی» نیز دعا کردند^(۲۸۸).

یکی دیگر از نامه‌های محمد بن فرج به امام و پاسخ آن حضرت به او در بخش‌های گذشته همین کتاب آمده است که بیانگر اعتماد تامّ و تمام حضرت امام هادی(علیه السلام) به این شخص و تأیید آن حضرت درباره او می‌باشد، هنگامی که وی بیمار شد، حضرت امام هادی(علیه السلام) پیراهنی برای او فرستادند. وی پیراهن را گرفته

۲۸۷. اختیار معرفة الرجال/ ۲ / ۷۹۸.

۲۸۸. اختیار معرفة الرجال/ ۲ / ۸۶۳.

و زیر سر خود قرار داد، و هنگامی که از دنیا رفت در همان پیراهن وی را کفن نمودند.

۱۹. معاویة بن حکیم بن معاویة بن عمّار کوفی

شیخ وی را از اصحاب امام هادی(علیه السلام) برشمرده است، نجاشی درباره او گوید: وی راستگو و جلیل بوده، از اصحاب حضرت رضا(علیه السلام) است. ابو عبد الله حسین گوید: از مشایخ خود شنیدم که می گفتند: معاویة بن حکیم بیست و چهار اصل را روایت کرده است. وی دارای چندین کتاب می باشد که از جمله آن ها می توان به «کتاب الطلاق»، «کتاب الحيض»، «کتاب الفرائض»، «کتاب النکاح»، «کتاب الحدود»، «کتاب الديات» و «نوادیر» اشاره نمود^(۲۸۹).

۲۰. یعقوب بن اسحاق

ابویوسف دورقی اهوازی مشهور به ابن سگیت، شیخ او را از اصحاب امام هادی(علیه السلام) برشمرده، در نزد حضرت امام جواد و حضرت امام هادی(علیهما السلام) دارای منزلت والائی بوده و این دو امام بزرگوار وی را از خواصّ به حساب می آوردند، وی از حضرت امام جواد(علیه السلام) نیز روایات و مسائلی نقل نموده است. ابن سگیت پرچمدار علم ادبیات عرب، شعر، لغت و نحو بوده و دارای کتاب های زیادی است که از میان آن ها می توان به کتاب های تهذیب الالفاظ و کتاب اصلاح المنطق اشاره نمود... متوکل به خاطر ولایت اهل بیت(علیهم السلام) وی را به قتل رساند.

زنان

شیخ طوسی از میان زنانی که از حضرت امام هادی(علیه السلام) روایت کرده اند به جز بانوی کریمه، «کلثوم کرخیه» شخص دیگری را ذکر ننموده است، شیخ ابن زن را از اصحاب امام هادی(علیه السلام) دانسته و اضافه می کند که: راوی که از این بانو روایت را نقل نموده است «عبد الرحمان شعیری» می باشد که نام کامل وی ابو عبد الرحمان بن داوود بغدادی است^(۲۹۰).

۲۸۹. رجال نجاشی/ ۴۱۲.

۲۹۰. آنچه در این بخش در رابطه با اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) آورده ایم از کتاب حیاة الامام علی الهادی/ ۱۷۰ - ۲۳۰ نوشته شیخ باقر شریف قرشی اقتباس شده است.

مبحث دوم: نمونه هائی از میراث علمی امام هادی(علیه السلام)

۱. از میراث تفسیری آن حضرت

۱. عیّاشی با سند خود از حمدویه، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: شنیدم محمد بن عیسی می گفت: «ابراهیم بن عنبسه» به حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشت که در آن آمده بود: اگر سرور و مولای من صلاح بدانند، مرا از معنای این کلام خداوند متعال که می فرماید: **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ**; از تو در باره شراب و میسر سؤال می کنند آگاه فرمایند که منظور از کلمه «میسر» چیست؟ خداوند مرا فدای شما گرداند.

امام هادی(علیه السلام) در پاسخ او این گونه مرقوم فرمودند که: هر آنچه به وسیله آن قمار انجام شود تحت عنوان میسر داخل می شود، و هم چنین هر گونه چیزی که انسان را مست کند حرام است^(۲۹۱).

۲. همچنین با سند خود از ایوب بن نوح بن درّاج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام هادی(علیه السلام) در رابطه با گاومیش سؤال کردم و به آن حضرت عرضه داشتم که اهل عراق معتقدند این حیوان جزء حیوانات مسخ شده می باشد. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ : (وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ)» آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده ای که می فرماید: و از شتر دو، و از گاو دو^(۲۹۲).

۳. عیّاشی با سند خود از موسی بن محمد بن علی از برادرش حضرت امام هادی(علیه السلام) روایت می کند که فرمود: آن درختی که خداوند متعال آدم و همسرش را از خوردن آن نهی فرمود، درخت حسد بود، خداوند متعال با آن دو پیمان بست که به هیچ یک از خلائق خداوند که خدا به او نعمتی عطا فرموده است به چشم حسد نگاه نکنند. ولی آنان بر سر پیمان خود با خداوند ثابت و استوار نماندند^(۲۹۳).

۲. میراث کلامی

۲۹۱. تفسیر عیّاشی/ ۱ / ۱۰۶.

۲۹۲. تفسیر عیّاشی/ ۱ / ۳۸۰.

۲۹۳. تفسیر عیّاشی/ ۱ / ۹.

۱. از احمد بن اسحاق روایت شده است که گفت: به امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره امکان رؤیت خداوند متعال و اختلاف مردم درباره این مسأله سؤال کردم. امام هادی(علیه السلام) در پاسخ من این گونه مرقوم داشتند که:

مادام که بین بیننده و دیده شده هوایی وجود نداشته باشد که چشم اشعه خود را به وسیله آن هوا به دیده شده برساند رؤیت محقق نخواهد شد. پس هنگامی که رابطه هوا میان بیننده و دیده شده قطع شود [مانند وقتی که حایلی بین بیننده و دیده شده قرار بگیرد] رؤیت محقق نخواهد شد. و این مطلب که هم بیننده و هم دیده شده هر دو محتاج به این هوا برای تحقق امر دیدن می باشند باعث مشابهت این دو با یکدیگر می گردد. چرا که آنچه را که سبب دیدن در بیننده و دیده شده می باشد واحد است، و بیننده و دیده شده در وجود آن سبب و نیاز به آن مساوی می باشد. در این صورت واجب است که هر دو در نیازمندی مانند یکدیگر باشند، و از آنجا که همه اسباب به مسببات خود متصل می باشند، اگر این مطلب در رابطه با بشر و خداوند متعال صورت پذیرد تشبیه انسان مخلوق به خداوند خالق لازم می آید [بنا بر این رؤیت خداوند محال است] (۲۹۴).

۲. از بشر بن بشار نیشابوری روایت است که گفت: به سوی آن مرد(علیه السلام) نامه ای نوشتم [منظور وی از آن مرد حضرت امام هادی(علیه السلام) می باشد که از باب تقیه از وی به «رجل» تعبیر می کرده اند] در آن نامه آوردم که: افراد منطقه ما در رابطه با توحید اختلاف نظر پیدا کرده اند، بعضی از آنان می گویند: خداوند متعال جسم است، و برخی دیگر می گویند: خداوند متعال صورت است. آن حضرت در پاسخ چنین نوشتند:

منزه است آن خدایی که به حرف و وصف در نمی آید، هیچ چیز به او نماند و وی نیز مانده به چیزی نیست و او شنوا و بیناست (۲۹۵).

۳. علی بن ابراهیم از مختار بن محمد بن مختار همدانی، و محمد بن حسن از عبد الله بن حسن علوی، همگی از فتح بن یزید جرجانی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام هادی(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«وهو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصمد ، لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد ، لو كان كما يقول المشبهة لم يعرف الخالق من المخلوق ولا المنشئ من المنشأ ، لكنّه المنشئ . فرّق بين من جسمه وصوره وأنشأه إذ كان لا يشبهه شيء ولا يشبهه هو شيئاً»;

۲۹۴. کافی ۱/ ۹۷، توحید/ ۱۰۹.

۲۹۵. کافی ۱/ ۱۰۲.

خداوند متعال لطیف، خبیر، شنوا، بینا، واحد، احد و صمد است. نزاده و زاییده نشده و هیچگاه برای او شریک و همتایی قابل تصور نیست، اگر آن چنان که گروه مشبّهه می گویند قائل شویم نمی توانیم خالق را از مخلوق و ایجاد کننده را از ایجاد شده تمیز دهیم. در حالی که چرا که اگر بنا به قول مشبّهه که قائل به تشبیه ممکن به واجب می باشند، اگر واجب الوجود در حدّ ممکن داخل شود و به او شبیه شود احتیاج به خالق پیدا می کند، و اگر ممکن داخل در حدّ واجب الوجود شود، لازم است که خود نیز خالق و واجب باشد. در این صورت نمی توان میان خالق و مخلوق فرقی قائل شد و این دو را از یکدیگر تفکیک نمود لکن خداوند متعال است که خالق همه ممکنات است و جز او خالق نیست و میان او و آن که وی او را جسم داده، صورت داده و ایجاد کرده باید حتماً فرقی موجود باشد. چرا که هیچ چیز به او نماند و او نیز به هیچ چیز شبیه و مانند نیست.

فتح گوید: به آن حضرت عرضه داشتیم: آری، خداوند مرا فدای شما گرداند. اما شما فرمودید: خداوند احد و صمد است، و فرمودید: هیچ چیز شبیه خدا نیست. اما می بینیم که خداوند واحد است و انسان واحد. آیا در این واحد بودن خدا و بشر شبیه هم نشده اند؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

ای فتح، سخن محالی گفتمی. خداوند تو را بر عقیده مستقیم ثابت و استوار بدارد. مراد ما از آن تشبیه که آن را محال دانستیم تشبیه در معانی است. اما شباهت اسمی که دلالت اسم بر مسمی باشد محال نیست [چرا که شباهت اسمی و دلالت اسم بر یک معنا امری اعتباری است و موجب تغییر ذات نمی گردد] و اما محال بودن تشبیه در معنا به این معناست که گر چه به انسان نیز واحد می گویند، اما مراد کسی که انسان را واحد نامیده، این است که این پیکر انسانی یک نفر است و دو نفر نیست. به عبارت دیگر هنگامی که واحد را بر انسان اطلاق کنیم منظور واحد عددی می باشد در حالی که همین انسان از درون نفس خود واحد نیست. چرا که هم دارای اعضای مختلف و هم دارای رنگ های مختلف است و هر کس که دارای اجزا و رنگ های مختلف باشد واحد در معنا نیست.

این انسان از اجزای جدا از همی که با یکدیگر مساوی نیستند به وجود آمده و ترکیب شده است. خون او غیر از گوشت، گوشت او غیر از خون، سلسله اعصاب او غیر از رشته های عروق، موی او غیر از پوست و سیاهی او غیر سفیدی اوست، و این مسأله منحصر در انسان هم نیست، بلکه همه خلایق عالم که به وصف واحد عددی موصوف باشند در حقیقت و معنا واحد نیستند. پس انسان فقط در نام واحد است اما در معنا واحد نیست، و خداوند متعال از جمیع جهات واحد است که هیچ واحدی به جز او در عالم وجود ندارد. واحدی که از هر گونه اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان مبرا است. اما انسان، مخلوق ساخته شده ای است که از اجزای مختلف و جواهر گوناگونی ترکیب شده است. نهایتاً این که با جمع شدن همه این اجزا به چیز واحدی تبدیل گشته است.

به محضر آن حضرت عرضه داشتیم: خداوند مرا فدای شما گرداند، و همان گونه که مشکل مرا حل نمودید خداوند نیز فرج و رحمت خود را بر شما نازل نماید، اما در رابطه با این که فرمودید خداوند متعال لطیف و خبیر است، چنان که «واحد» را برای من تفسیر نمودید. این دو کلمه را نیز برای من تفسیر نمایید، من می دانم که لطف خداوند غیر از لطف بندگان است. اما دوست می دارم که شما این مطلب را برای من تشریح نمایید.

آن حضرت فرمودند:

ای فتح، ما بدین جهت به خداوند متعال لطیف می گوئیم که خالق چیزهای لطیف است، یا چون همه اشیا را با لطافت تمام خلق نموده است و همچنین به خاطر این که به تمام چیزهای لطیف داناست. آیا تو - که خداوند توفیقت دهد و تو را به راه راست مستقیم بدارد - اثر خلقت خدا را در گیاهان لطیف و غیر لطیف و سایر مخلوقات لطیف نمی بینی؟ خلقت حیوانات کوچکی همچون پشه و مگس و حیوانات کوچکتر از آن ها که به چشم در نمی آیند و بلکه از شدت کوچکی نمی توان نر آن ها را از ماده و نوزاد آن ها را از بزرگ تشخیص و تمیز داد.

هنگامی که ما در همین حیوانات کوچک، این لطافت را می بینیم و درمی یابیم که خداوند متعال چگونه آن ها را هدایت کرده که در عین کوچکی دارای غریزه جنسی و غریزه فرار از مرگ [که دلیل بر وجود قدرت درک و فهم لذت و شهوت و مرگ و زندگی در آنان است] می باشند، و همچنین هنگامی که صنعت و خلقت خدا را در میان امواج دریاها و یا در میان شاخ و برگ درختان و جنگل ها می بینیم که چگونه این حیوانات برای خود دارای فهم و منطق بوده و بچه های خود را تربیت کرده، برای آن ها غذا می برند. سپس به ترکیب رنگ های آن ها می نگریم که چگونه سرخی با زردی و سفیدی با سرخی درآمیخته است که چشمان ما از فرط کوچکی خلقت آن ها، قدرت تشخیص و تمیزشان را از یکدیگر ندارد، و درمی یابیم که خداوند متعال چنان خلقتی کرده که چشمان ما یارای دیدنش و دستان ما یارای لمس کردنش را ندارد، درمی یابیم که خالق این خلق لطیف است و آنچه را که گفتیم با لطافت تمام بدون هیچگونه رنج و استعمال ابزار و آلات آفریده است، همچنین می یابیم که هر کس چیزی را می سازد در ساخت آن از ماده اولیه ای استفاده می کند، ولی خلقت و صنع خدای خالق لطیف بزرگوار، از هیچگونه ماده اولیه ای نبوده است^(۲۹۶).

۴. از علی بن ابراهیم از مختار بن محمد همدانی از محمد بن حسن از عبدالله بن حسن علوی، روایت شده که همه آن ها از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی(علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود:

خداوند متعال دو نحوه اراده و مشیت دارد: اراده حتم و اراده جزم. خداوند متعال نهی می کند در حالی که می خواهد و امر می کند در حالی که نمی خواهد. آیا ندیده ای که خداوند متعال آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی نمود اما مشیتش بر خوردن آن تعلق گرفت، و اگر مشیت خداوند تعلق به خوردن آن نمی گرفت، خواست آدم و حوا بر خواست خداوند متعال غالب نمی آمد، همچنین ابراهیم را به ذبح کردن فرزندش اسحاق امر نمود، اما مشیت او بر ذبح وی تعلق نگرفت. و اگر خداوند می خواست، هرگز خواست ابراهیم بر خواست خداوند غالب نمی آمد^(۲۹۷).

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که نامه ای به حضرت امام هادی(علیه السلام) نوشته، در آن نامه از آن حضرت پرسید که خداوند عز و جل - آیا قبل از خلقت و تکوین اشیا به آن ها علم داشته است یا تا زمان خلقت و اراده خلق و تکوین به آنان علم نداشته است و در آن هنگام که می خواست آن ها را بیافریند و تکوین کند به آن ها علم پیدا کرد و در همان وقت آن ها را خلقت و تکوین نمود؟

حضرت امام هادی(علیه السلام) در جواب او با خط شریف خود نوشتند: «لم یزل الله عالماً بالأشیاء قبل أن یخلق الأشياء کعلمه بالأشیاء بعد ما خلق الأشياء»؛

خداوند متعال همیشه عالم به اشیا بوده است، چه قبل از خلقت و چه بعد از خلقت. و علم خداوند متعال به اشیا قبل از خلقت آن ها مانند علم خداوند بعد از خلقت آن ها بوده است^(۲۹۸).

۶. از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی(علیه السلام) روایت شده است که: در پاسخ سؤال فتح درباره پایین ترین حد معرفت فرموده است:

پایین ترین حد معرفت اقرار به این حقایق است که هیچ خداوندی غیر از خداوند متعال نیست، شبیه و نظیری ندارد، آن وجود مقدس قدیم است و همواره پابرجا و هیچگاه از بین نرفته و گم نمی شود و این که هیچ چیز به مانند او نیست^(۲۹۹).

۷. از معلی بن محمد روایت است که گفت: از عالم(علیه السلام) سؤال شد: خداوند چگونه می داند؟ [البته چنان که از جواب امام(علیه السلام) بر می آید سؤال سؤال کننده از کیفیت علم خداوند به موجودات قبل از وجود آن ها، یا این که صرف علم خداوند به آن ها در ایجاد آن ها کافی است یا نه؟ می باشد] آن حضرت در پاسخ فرمودند:

۲۹۷. اصول کافی ۱ / ۱۵۱. البته باید به این نکته توجه شود که بنا بر این روایت، فرزندی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) مأمور به ذبح او شد اسحاق بوده نه اسماعیل، و این بر خلاف مضمون روایات بسیار زیاد شیعه درباره این قضیه می باشد.

۲۹۸. توحید/ ۱۴۵.

۲۹۹. توحید/ ۲۸۳.

خداوند متعال دانست (یعنی همه مخلوقات خود را در ازل دانست و به آن ها علم داشت)، خواست (یعنی خواست تا آن دانسته ها را به وجود بیاورد)، اراده کرد (یعنی آن خواست را به اراده حتمی استحکام بخشید)، مقدر فرمود (یعنی ابتدا، انتها، حدود، صفات روزی و مرگ آن ها را معین فرمود)، حکم کرد (یعنی به وجود یافتن آن معلومات در اعیان خارجی حکم کرد) و آشکار ساخت (یا چنان که در اصول کافی و بحار الانوار آمده است امضا کرد یعنی آنچه را که بدان حکم نموده بود در خارج به وقوع رساند) پس آنچه ابتدا بدان حکم کرده بود را امضا نمود و آنچه قبلاً مقدر ساخته بود را مورد حکم قرار داد و آنچه که ابتدا اراده اش کرده بود را مقدر ساخت پس نتیجه می گیریم که اراده او مبتنی بر خواستش، تقدیر او مبتنی بر اراده اش، حکم او مبتنی بر تقدیرش و امضای نهایی او (یعنی خلقتش در جهان خارج) مبتنی بر حکمش می باشد.

پس اولین مرحله در این سلسله، علم است و مشیت در مرحله دوم قرار دارد و مرحله سوم اراده است و تقدیر بر حکم امضا شده واقع می گردد پس تا هنگامی که کار در مرحله علم یا مشیت یا تقدیر است - که مراحل اول، دوم و سوم هستند - خداوند متعال می تواند در آن بدهد نماید یعنی آن را تغییر دهد اما چون کار از این مرحله گذشت و حکم به مرحله امضا رسید دیگر برای بدهد و تجدید نظر راهی نیست.

پس با فرض این مطالب علم خداوند به معلومات قبل از وجود و پیدایش آن است و جاری شدن مشیت خداوند در آنچه مورد مشیت قرار می گیرد پیش از مرحله عینیت یافتن آن می باشد، اراده هم در مرحله پیش از قیام و برپا شدن شیء مورد اراده تحقق می یابد و بنا بر این پیش از این که این معلومات یعنی این چیز هایی که مورد علم، خواست و اراده قرار گرفته اند و قرار است در جهان خارج به وجود بیایند از لحاظ عینیت یافتن و برپا شدن و کیفیت ارتباط با یکدیگر یا جدایی از همدیگر، مورد فعل و انفعال قرار گیرند تقدیرشان رقم می خورد، و چون معلومات فوق، این مرحله را پشت سر نهاده به مرحله تنفیذ و امضای حکم قطعی الهی بر پیدایش خارجی رسیدند تبدیل به موجودات دارای جسمی می شوند که ما می توانیم آن ها را با حواس خود درک و احساس نماییم موجوداتی که دارای رنگ، بو، وزن و اندازه اند موجوداتی چون انسان، جن، پرندهگان، درندگان و... که دارای حرکت می باشند و با حواس قابل درک هستند. پس تا زمانی که به مرحله عینیت نرسیده اند و هنوز در مراحل علم، مشیت، اراده و تقدیر هستند، خداوند متعال می تواند از خلقت آن ها صرف نظر کند و این بدهد است اما وقتی که به مرحله عینیت در خارج رسیدند دیگر بدائی در کار نیست.

خداوند آنچه را بخواهد می کند و با علم ازلی خود [که عین ذاتش نیز هست] قبل از وجود اشیا به آن ها دانا است و با مشیت و خواست خود صفات، حدود و کیفیت ایجادشان را پیش از آشکار ساختن آن ها در قالب عینیات خارجی شناخته، همچنین با تقدیرش از نظر زمانی ابتدا و انتهای آن ها را مشخص نموده، و به وسیله

حکمش از نظر مکانی مردم را به جایگاهشان آگاه ساخته و با امضای حکم علت ها را توضیح داده و امور را روشن کرده است و این تقدیر و اندازه گیری آن توانای دانا است^(۳۰۰).

آن حضرت همچنین فرموده اند: به درستی که خداوند را جز به آنچه که خود خویشتن را به آن توصیف کرده است توصیف نتوان کرد، و چگونه وصف توان کرد کسی را که حواس از درک او ناتوان بوده، و هم بشری به ساحت فهمش راه نیابد و تصورات به کنه ذاتش راه نبرد و در دیدگان بشر جای نگیرد، با همه نزدیکی دور، و با همه دوری نزدیک است، چگونگی را پدید آورده اما چگونگی در او راه ندارد^(۳۰۱).

۸. نامه معروف آن حضرت در ردّ اهل جبر و تفویض

از طرف علی بن محمد؛ درود و رحمت و برکات خدا بر شما و هر که پیرو راه راست شد، نامه شما به من رسید^(۳۰۲) و آنچه را که درباره اختلاف شما در امر دین و بحث در تقدیر یاد آور شده بودید فهمیدم، همچنین گفتار بعضی از شما را در جبر و کلام برخی دیگر را که به تفویض رفته اند، و پراکندگی آرای شما در این باره، و از هم گسستن شما و دشمنی که بر سر این مطلب در میان شما پدیدار گشته، همه را دانستم، سپس از من خواستید که حقیقت امر را در این مسئله برای شما بیان کنم.

ای کسانی که خدایتان رحمت کند بدانید که ما در آثار و اخبار بسیاری که رسیده نظر کرده، دانستیم که رأی همه مردمی که خود را مسلمان می دانند، و فهم خویش را به حساب خداوند عزّ و جلّ می نهند از این دو حالت بیرون نیست: یا حق است و باید از آن پیروی کرد، یا باطل است و باید از آن دوری جست، همه امت اسلام بدون هیچ گونه اختلافی اتفاق نظر دارند که قرآن حق است، و در صحت آن در نزد همه فرق اسلامی شکی نیست و همه آنان به وجوب باور داشتن قرآن و درست بودن آن اعتراف دارند و در این اتفاق نظر به راه راست رفته اند. چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داده است: «امت من بر گمراهی اتفاق نکنند» و بنابر این هر آنچه مورد اتفاق امت است حق است. این در صورتی است که امت در آن مسئله با هم اختلاف نداشته باشند. و امت اسلام در صحت قرآن از نظر نزول و صداقت هیچ اختلافی ندارند، پس اگر قرآن بر تأیید خبری گواه گردد و آن را درست داند و گروهی از امت منکر آن خبر باشند بر آن ها لازم است که بدان اعتراف کنند چرا که آنان به اصل کلی صحت آنچه قرآن تأییدش کند اتفاق دارند، و اگر آن طایفه، خبر موافق قرآن را منکر شوند و تمرد کنند از ملت اسلام بیروند.

نخستین خبری که درستی آن به تأیید قرآن رسیده و قرآن بدان گواه است و در آن اختلافی نیست، خبری است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده «من در میان شما دو امانت سنگین به جا می گذارم. کتاب خدا

۳۰۰. توحید / ۳۳۴ .

۳۰۱. تحف العقول : ۳۵۷ .

۳۰۲. این نامه را شیخ طبرسی در احتجاج به صورت خلاصه تحت عنوان/ نامه آن حضرت به مردم اهواز در وقتی که از آن حضرت در باره جبر و تفویض سؤال کرده بودند نقل کرده است ربك بحار الانوار ۵۰ / ۶۸ .

و عترت خودم خاندانم، مادام که شما بدین دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید، و به راستی که این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند.

حال با توجه به این حقیقت که هر خبری که موافق قرآن است بر امت لازم و واجب است آن را بپذیرند، وقتی در صریح قرآن کریم شواهدی بر صحت حدیث فوق بیابیم همانند گفته خداوند - جَلَّ و عَزَّ - ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند^(۳۰۳) و عامّه در رابطه با همین آیه، اخباری روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین [علی بن ابی طالب] در حال رکوع انگشترش را به صدقه داد و خدا از او قدردانی کرد، و این آیه را درباره او نازل کرد و ما دیدیم رسول خدا چنین گفت که: «هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است» و هم خطاب به علی(علیه السلام) فرمود: «تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، جز این که پس از من پیغمبری نیست» و دیدمش که می‌فرمود: «علی است که وامم را می‌پردازد و به وعده ام عمل می‌کند و پس از من او جانشین من است».

پس آن روایت نخستین که این اخبار از آن بدست آمده خبری است درست و مورد اتفاق، موافق قرآن است، و در نزد مسلمانان خلافی در آن نیست، و چون قرآن گواه تصدیق آن خبر بوده، شواهد دیگری هم بر صحت آن موجود است، بر امت لازم و بایسته است که حتماً آن را قبول کنند، زیرا اینها اخباری هستند که شواهد قرآنی بدانها گویا بوده، موافق قرآنند و قرآن موافق آن‌ها.

سپس به همین ترتیب حقایق دیگری هم به صورت اخبار به وسیله حضرت امام باقر و صادق(علیهم السلام) از قول رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسیده، و مردمانی راستگو و معروف آن‌ها را نقل کرده اند، که پیروی از این اخبار بر هر مؤمن و مؤمنه‌ای، فرض و واجب است و جز اهل عناد از آن‌ها سر نیچند. چرا که گفته‌های آل پیامبر(علیهم السلام) با گفته خدا پیوندی ناگسستی دارد. مثل قول خدا در قرآن: بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است^(۳۰۴) و روایت مرتبط با این آیه قول رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است که: «هر که علی(علیه السلام) را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و در معرض این است که از او انتقام کشیده شود.»

و همچنین قول آن حضرت که: «هر که علی(علیه السلام) را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است» و چون قول آن حضرت درباره

۳۰۳ مائده ۵ / ۵۵ - ۵۶ .

۳۰۴ احزاب ۳۳ / ۵۷ .

«بنی ولیعہ»^(۳۰۵) که فرمود: «حتما برای سرپرستی آن ها مردی را می فرستم به سان خودم، که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند، برخیز ای علی و بسوی ایشان روانه شو» و از همین قبیل است گفته او (صلی الله علیه وآله) در روز جنگ خیبر که فرمود: «فردا مردی را برای جنگ با آن ها خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند. یورش برنده و ناگزیز است، وی تا آن هنگام که خدا قلعه را به دستش بگشاید بر نگردهد».

رسول خدا پیش از فرستادن او اعلام پیروزی نمود و یاران رسول خدا به سخن آن حضرت توجه داشتند، و به انتظار فردا نشستند، چون فردا شد علی (علیه السلام) را خواست و فرستاد و او را بدین منقبت برگزید، و او را «کرار غیر فرار»، و دوست دار خدا و رسولش نامیده، خبر داد که خدا و رسولش هم او را دوست دارند.

ما ابتدا این شرح و توضیح را بیان داشتیم تا به عنوان مقدمه و پشتوانه ای برای ادای مقصود و آنچه درباره جبر و تفویض و اختیار بیان خواهیم کرد، باشد - کمک و نیرو از خدا است، و در همه کار خود به او توکل داریم - در باره این مسئله به گفته امام صادق (علیه السلام) آغاز سخن می کنیم که فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، ولی مقامی است میان این دو و آن عبارت از تندرستی، آزادی، مهلت کافی، توشه زندگی مانند مرکب و وسیله تحریک شخص فاعل بر فعل خود» اینها پنج امرند که امام صادق (علیه السلام) تمام فضیلت ها را در آن ها جمع کرده است و هرگاه بنده ای یکی از آن ها را نداشته باشد به حسب آن کاستی، تکلیف از او برکنار است.

امام صادق (علیه السلام) در این روایت، از يك اصل که باید مردم به دنبال فهم آن باشند خبر داده که قرآن هم تصدیق کننده آن بوده، آیات محکمه رسول خدا هم بر آن گواه هستند. زیرا - چنان که در آغاز نامه نیز یادآور شدیم - رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و آل پاکش (علیهم السلام) در گفتار خود از حدود قرآن خارج نشدند، پس هر گاه روایات صحیحی از آنان رسید و به دنبال شاهد درستی آن از قرآن گشتیم و آیات قرآن موافق آن ها و دلیل صحت آن ها بود پیروی از آن ها فرض است، و جز افراد معاند از آن ها سرپیچی نخواهند کرد.

حال اگر با این دیدگاه به دنبال تحقیق در گفته امام صادق (علیه السلام) برویم که عبارت از: منزلة بین المنزلتین، اختیار در اعمال و انکار جبر و تفویض با هم است، می یابیم که قرآن بر صحت آن گواهی داده، آن را تصدیق می کند، و خبر دیگری نیز از آن حضرت موافق آن است: از امام صادق پرسش شد که آیا خداوند بنده های خود را به

گناهان مجبور می‌کند؟ امام صادق(علیه السلام) فرمود: «خدا از این عادلتر است» به آن حضرت عرض شد: آیا کار را یکسره به آن‌ها واگذارده؟ در پاسخ فرمود: «خدا عزیزتر و مسلط‌تر بر آن‌ها است از این که آن‌ها را کاملاً به خود وا نهد» و باز از آن حضرت روایت شده که فرمود: مردم درباره عقیده به «قَدَر» بر سه گونه اند: یکی پندارد کار بدو واگذار است و او خدا را در تسلطش سست دانسته و به هلاکت است، یکی پندارد خدا جلّ و عزّ بنده‌ها را بر معصیت‌ها مجبور کرده، و بدانها تکلیف بیرون از طاقت و توان نموده. او هم خدا را در حکم خود ستم پیشه دانسته و به هلاکت است، و یکی معتقد است خدا به بنده‌هایش تکلیفی کرد و به اندازه طاقت و تکلیف بیرون از حدّ طاقت نکرده، و چون کار خوب کند خدا را سپاس گوید، و چون کار بد کند از خدا آمرزش خواهد. این مسلمانی است بالغ و درست - پس خبر داده که هر کس پیرو عقیده جبر و تفویض و بدانها معتقد باشد بر خلاف حق است.

من اکنون جبری را که هر کس بدان معتقد باشد، دچار خطا است شرح دادم و هر کس هم پیرو عقیده تفویض است دچار باطل است، و حق منزله میان این دو منزله است. (۳۰۶)

۳. از میراث فقهی امام هادی(علیه السلام)

۱. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به آن مرد - یعنی امام هادی - صلوات الله علیه - نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با لباسی که شراب یا گوشت خوک به آن اصابت کرده سؤال کردم که آیا نماز خواندن در آن جایز است یا نه؟ چرا که اصحاب ما در این مسأله اختلاف نموده، بعضی از آن‌ها می‌گویند: در آن نماز بخوان، چرا که خداوند متعال فقط خوردن شراب را حرام کرده است. اما بعضی دیگر قایل به این مطلب اند که نباید در چنین لباسی نماز خواند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: در آن لباس نماز نخوان چرا که آن لباس نجس شده است (۳۰۷).

۲. از علی بن ابراهیم از یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان روایت شده است که گفت: ابوالحسن ثالث حضرت امام هادی(علیه السلام) را دیدم که سجده شکر به جا می‌آورد. آن حضرت ساعدهای دست‌های خود را باز کرده و سینه و شکم خود را به زمین چسبانیده بود. من در رابطه با این مطلب از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما این گونه دوست می‌داریم» (۳۰۸).

۳۰۶. این نامه را به صورت کامل می‌توانید در تحف العقول، احتجاج و بحار الانوار ۵۰ / ۶۸ مطالعه فرمایید.

۳۰۷. کافی ۳ / ۴۰۵.

۳۰۸. کافی ۳ / ۳۲۴.

۳. و باز از علی بن ابراهیم از علی بن راشد روایت شده است که گفت: به امام هادی(علیه السلام) عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. شما نامه ای به محمد بن فرج نوشته، به او چنین آموخته اید که بافضیلت ترین سوره ای که در نمازهای واجب خوانده شود انا انزلناه و قل هو الله احد می باشد، اما خواندن این دو سوره در نماز صبح بر من سخت می آید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خواندن آن ها بر تو سخت نیاید، چرا که به خدا سوگند فضیلت در خواندن این دو سوره است^(۳۰۹).

۴. داوود بن ابی زید از ابوالحسن ثالث حضرت امام هادی(علیه السلام) سؤال کرد: آیا سجده بر کاغذهایی که روی آن ها چیزی نوشته شده، جایز است؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: «جایز است»^(۳۱۰).

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشته، در آن در رابطه با کسی که يك روز کامل یا بیشتر از يك روز در حالت بیهوشی و اغما به سر می برد سؤال کردم که آیا عبادت های واجبی که از او فوت شده را باید قضا کند یا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: «روزه و نماز او قضا ندارد»^(۳۱۱).

۶. از ابو اسحاق بن عبدالله علوی عریضی روایت شده است که گفت: این وسوسه در دلم افتاد که [به جز ماه مبارك رمضان] روزه گرفتن در چه روزهایی فضیلت دارد؟ در آن ایام حضرت امام هادی(علیه السلام) در روستای «صربا» روستایی در نزدیکی مدینه اقامت داشتند. من قصد کردم تا به نزد مولای خود رفته، این سؤال را که در ذهن من ایجاد شده و آن را برای احدی از خلق خدا بیان نکرده بودم از آن حضرت بپرسم. پس بر امام هادی(علیه السلام) داخل شدم. هنگامی که چشم آن حضرت به من افتاد فرمودند:

ای ابو اسحاق، آمده ای تا از من درباره روزهائی که در آن ها روزه گرفته می شود سؤال کنی. آن ها چهار روزند: اولین آن روزها روز بیست و هفتم رجب، روزی است که خداوند متعال حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را به عنوان رحمت عالمیان به سوی خلق خود فرستاده است، و همچنین روز تولد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که روز هفدهم ماه ربیع الاول است، و دیگر روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة که در آن کعبه گسترده شده است و روز غدیر که در آن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برادرش(علیه السلام) را به عنوان نشانه هدایت و امام پس از خود برای مردم به پا داشت.»

۳۰۹. کافی ۳ / ۲۹۰.

۳۱۰. من لا یحضره الفقیه / ۱ / ۲۷۰.

۳۱۱. تهذیب الاحکام / ۴ / ۲۴۳.

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدایت کند. راست گفتی، و من به همین منظور به نزد شما آمده بودم. و اکنون شهادت می‌دهم که تو حجت خدا بر همه خلائق هستی^(۳۱۲).

۷. از علی بن مهزیار روایت شده است که گفت: به امام هادی(علیه السلام) نوشتم: ای مولای من، مردی است که به وی پولی داده اند تا حجّ به جا آورد. آیا در آن هنگام که پول به دست او می‌رسد به آن پول خمس تعلق می‌گیرد، یا پس از آن که حجّ به جای آورد اگر از آن پول چیزی اضافه آمد بر مازاد آن خمس تعلق می‌گیرد؟ حضرت در پاسخ نوشتند: «اصلاً بر آن مرد در این پول خمس تعلق نمی‌گیرد»^(۳۱۳).

۸. از احمد بن حمزه روایت شده که گفت: به خدمت حضرت امام هادی(علیه السلام) عرض کردم: مردی از پیروان شما که دارای خویشاوندانی معتقد به امامت شما است، مبلغی زکات بدهکار است. آیا بر وی جایز است که همه زکات خود را به فامیل خود بدهد؟ آن حضرت پاسخ دادند: آری، جایز است^(۳۱۴).

۹. از ابو علی بن راشد روایت شده که گفت: به خدمت امام هادی(علیه السلام) عرضه داشتم: گاه مردم چیزهایی به نزد ما می‌آورند و می‌گویند اینها مربوط و متعلق به حضرت امام جواد(علیه السلام) است و در نزد ما مانده، ما با این اشیا و اموال چه کنیم؟ امام هادی(علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

آنچه را که به سبب امامت از آن پدرم(علیه السلام) بوده است مال من است، و اما چیزهایی که به سبب غیر از منصب امامت به پدرم مربوط بوده ارث محسوب می‌شود که باید مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نسبت به آن اقدام شود^(۳۱۵).

۱۰. از ابراهیم بن محمد روایت شده است که گفت: به ابوالحسن ثالث حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره آنچه را که در زراعت بر انسان واجب می‌شود سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نوشتند: پس از کسر مؤونه خمس بر او واجب است، ابراهیم بن محمد گوید: بر سر مؤونه با اصحاب خود به بحث پرداختیم که آیا مؤونه پس از حقوقی است که حکومت به عنوان مالیات دریافت می‌دارد، یا تنها بعد از مؤونه خود شخص می‌باشد؟ بنابراین دوباره نامه ای به آن حضرت نوشته و پرسیدیم که: شما فرمودید خمس بعد از مؤونه واجب می‌شود، و اصحاب ما در معنای مؤونه اختلاف کرده اند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: خمس بعد از کسر آنچه را که سلطان از او می‌گیرد و بعد از مؤونه مرد و خانواده اش واجب می‌شود^(۳۱۶).

۳۱۲. تهذیب الاحکام/ ۴ / ۳۰۵.

۳۱۳. کافی / ۱ / ۵۴۷.

۳۱۴. کافی / ۳ / ۵۵۲.

۳۱۵. من لا یحضره الفقیه / ۲ / ۴۲.

۳۱۶. تفسیر عیاشی / ۲ / ۶۳.

۱۱. محمد بن عیسی بن عبید یقطینی به حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری (علیهما السلام) امام هادی (علیه السلام) نامه ای نوشت و درباره مردی سؤال کرد که فرزند خود را به مرد دیگری سپرده تا در مدّت يك سال با اجرت معین برای او به کار خیاطی مشغول شود. سپس مرد دیگری آمده و به او می گوید: فرزندت را به من بسپار تا در یکسال بیشتر از آن مبلغ که مرد اول به تو می دهد به او اجرت بدهم. آیا این مرد خیار دارد که معامله اش را با مرد اول فسخ کند یا نه؟ امام هادی (علیه السلام) با خطّ شریف خود در پاسخ او نوشتند: مادامی که فرزند او در معرض بیماری یا ضعف قرار نگرفته باشد، واجب است به پیمانی که با مرد اول بسته است وفا نماید^(۳۱۷).

۱۲. از محمد بن عیسی از ابراهیم حمدانی روایت است که گفت: به حضرت امام هادی (علیه السلام) نامه ای نوشته، از آن حضرت درباره زنی سؤال کردم که زراعت خود را به مدّت ده سال به اجاره شخصی داده است به این شرط که اجاره را در پایان هر سال دریافت نماید، و تا مدّت زمان به سر نیامده است چیزی از اجاره به او داده نشود. این زن قبل یا بعد از سه سال از مدّت قرارداد از دار دنیا رفته است. آیا بر ورثه او واجب است این قرار داد اجاره را تا پایان مدّت برقرار بدارند یا این اجاره با مرگ این زن نقض شده است؟

آن حضرت در پاسخ این گونه مرقوم فرمودند که: اگر آن زن در وقت گرفتن اجاره یعنی سر سال و قبل از گرفتن مال الاجاره از دنیا برود، اجاره آن سال به ورثه او می رسد و اگر قبل از رسیدن موعد گرفتن اجاره یعنی بعد از گذشتن نصف یا ثلث سال ماجر از دنیا رفته است ورثه او حق دارند به آن نسبت که از سال گذشته است از مستأجر اجاره دریافت کنند و در هر حال پس از مرگ ماجر اجاره باطل است^(۳۱۸).

۱۳. از محمد بن رجاء خیاط روایت شده است که گفت: نامه ای به حضرت طیب (علیه السلام) [مراد حضرت امام هادی (علیه السلام) است] بدین مضمون نوشتم که: من در مسجد الحرام بودم. ناگاه در روی زمین دیناری دیدم. هنگامی که خم شدم تا آن را بردارم دینار دیگری دیدم. سپس در روی زمین گشته و دینار سوّمی یافتم. من هر سه دینار را برداشته و به مردم اعلام کردم، اما صاحب آن پیدا نشد. اکنون وظیفه مرا چه می دانید؟

۳۱۷. کافی ۴ / ۲۳۹.

۳۱۸. کافی ۵ / ۲۷۰.

البته در معنی این روایت دو قول است که این ترجمه بر اساس یکی از آن دو انجام شده است، کسانی که مایل باشند احتمال های مختلف را در بیان این روایت بدانند، می توانند به کتاب های مفصل فقهی همچون/ جواهر الکلام، ریاض المسائل، جامع المدارک و... مراجعه کنند.

آن حضرت در پاسخ نوشتند: منظور تو را در مسأله دینارها فهمیدم. اگر به پول احتیاج داری يك سوّم آن دینارها را صدقه بده و باقی را برای خود بردار، و اگر بی نیازی تمام آن ها را صدقه بده^(۳۱۹).

۱۴. از احمد بن محمد روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی(علیه السلام) در رابطه با آیه شریفه قرآن که می فرماید: (وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) و بر گرد آن خانه کهن [=کعبه] طواف به جای آورند فرموده اند: «طواف فریضه، طواف نساء است»^(۳۲۰).

۱۵. علی بن مهزیار از محمد بن اسماعیل روایت کند که گفت: مردی را فرستادم تا از امام هادی(علیه السلام) درباره مردی سؤال کند که حجّی را برای کسی قبول کرده و برای این کار از وی مبلغی پول گرفته است تا برای او حجّ به جای آورد. اما این مقدار را برای خود کافی نمی داند. آیا این مرد اجازه دارد از کس دیگری هم برای حجّ پول بگیرد و بدین وسیله مقداری گشایش در کار خود ایجاد کند و حجّی که به جا می آورد برای هر دوی آن ها باشد؟ یا اگر پول برای یکی کفایت نکرد هر دو را ترك نماید؟

آن مرد گفت که امام هادی(علیه السلام) در پاسخ این گونه فرمودند که: خوشتر می دارم که حجّ او فقط برای يك نفر باشد، و اگر پولی که او می دهد کفایت نمی کند این مسئولیت را نپذیرد^(۳۲۱).

۱۶. از قاسم بن محمد زیّات روایت شده که گفت: به حضرت امام هادی(علیه السلام) عرض کردم: من با همسر خود ظهار نموده ام. آن حضرت فرمودند: «چه گفته ای؟» وی گوید: به همسرم گفتم که اگر من فلان کار و فلان کار را انجام بدهم تو بر من مانند پشت مادرم حرام باشی، آن حضرت فرمودند: «چیزی بر تو نیست اما دیگر چنین کاری نکن»^(۳۲۲).

۱۷. از وثناء روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی(علیه السلام) نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با حکم فقاع آب جو سؤال نمودم، آن حضرت پاسخ دادند: خوردن آن حرام است و این همان شراب است، و هر کس آن را بخورد به منزله شراب خوار به حساب می آید.

۳۱۹. کافی ۴ / ۲۳۹.

۳۲۰. کافی ۴ / ۵۱۲.

۳۲۱. من لا یحضره الفقیه / ۲ / ۴۴۴.

۳۲۲. کافی ۶ / ۱۵۸.

و شَاءَ گوید: امام هادی(علیه السلام) همچنین در رابطه با فقاع فرموده اند: اگر حکومت در دست من بود فروشنده آن را اعدام نموده و نوشنده آن را شلاق می زد.

و همچنین فرموده اند: حدّ کسی که فقاع بیاشامد مانند حدّ کسی است که شراب نوشیده است. آن حضرت همچنین فرموده اند: فقاع شراب کوچکی است که مردم آن را كوچك و حقیر شمرده اند(۳۲۳).

۱۸. ابراهیم بن محمد همدانی نامه ای به حضرت امام هادی(علیه السلام) نوشته عرضه داشت: مردی از دنیا رفته و وصیّت کرده است که از ثلث او به مردی حقوق مادام العمر بدهند. اما در وصیت نامه خود اصل ثلث را کاملاً به آن مرد نبخشیده است. آیا وصیّ او می تواند با تمسك به این که ثلث به صورت کامل انفاذ نشده آن را از او باز دارد؟

امام(علیه السلام) در پاسخ مرقوم فرمودند: ثلث را به همان ترتیب به او بدهد و از او باز ندارد. ۲۱. از ابو علی بن راشد روایت شده است که گفت: از حضرت امام هادی(علیه السلام) پرسیدم: خداوند مرا قربان شما کند. زمینی خریده ام در کنار زراعت خود به دو هزار درهم. هنگامی که پول را به صاحب زمین پرداختم آگاه شدم که این زمین وقف بوده است. اکنون چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خریدن چیز وقفی جایز نیست. بنابراین غله ای که از این زمین به دست می آید را در مال خود داخل نکن و آن را به کسی که زمین وقف بر اوست بده.

به آن حضرت عرضه داشتیم: من موقوفه علیه این زمین را نمی شناسم. حال چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: غله این زمین را در راه خدا صدقه بده(۳۲۴).

۴. بخشی از دعاهای امام هادی(علیه السلام)

۱. دعای آن حضرت در هنگام سختی ها: آن حضرت هنگامی که حادثه یا پیشامد ناگواری برایشان پیش می آمد یا می خواستند حاجت مهمی از ایشان برآورده شود دعایی می خواندند. اما قبل از این که آن دعا را بخوانند روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه گرفته، سپس در اوّل روز جمعه غسل نموده و به مسکینی صدقه می دادند. آنگاه چهار رکعت نماز خوانده، در رکعت اوّل سوره فاتحه و سوره یاسین، در رکعت دوّم سوره حمد و سوره دخان و در رکعت سوّم سوره حمد و سوره واقعه و در رکعت چهارم سوره حمد و سوره ملك را قرائت می نمودند. هنگامی که از خواندن این

۳۲۳. کافی ۶ / ۴۲۳.

۳۲۴. کافی ۷ / ۳۷.

نمازها فارغ می شدند دو دست به آسمان برداشته و پس از آوردن نام خداوند و بسم الله با اخلاص تمام این گونه دعا می کردند که:

«اللهم لك الحمد حمداً يكون أحق الحمد بك ، وأرضى الحمد لك ، وأوجب الحمد لك ، وأحب الحمد إليك ، ولك الحمد كما انت اهله وكما رضيته لنفسك وكما حمدك من رضيت حمده من جميع خلقك ولك الحمد كما حمدك به جميع انبيائك ورسلك وملائكتك ، وكما ينبغي لعزك وكبريائك وعظمتك ، ولك الحمد حمداً تكل الالسن عن صفته ويقف القول عن منتهاه ، ولك الحمد حمداً لا يقصر عن رضاك ولا يفضله شيء من محامدك .

اللهم ومن جودك وكرمك انك لا تخيب من طلب إليك وسألك ورغب فيما عندك ، وتبغض من لم يسألك ، وليس كذلك احد غيرك ، وطمعي يا رب في رحمتك ومغفرتك ، وثقتي باحسانك وفضلك حداني على دعائك والرغبة إليك ، وانزل حاجتي بك ، وقد قدمت امام مسألتي التوجه بنبيك الذي جاء بالحق والصدق فيما عندك ، ونورك وصراطك المستقيم الذي هديت به العباد ، وأحييت بنوره البلاد ، وخصصته بالكرامة ، وأكرمته بالشهادة وبعثته على حين فترة من الرسل. اللهم دللت عبادك على نفسك فقلت تباركت وتعاليت :

(وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) وقلت : (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

وقلت: (وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ) اجل يارب نعم المدعو أنت ونعم الرب أنت ونعم المجيب ، وقلت: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ، وانا ادعوك اللهم بأسمائك التي إذا دعيت بها أجبت ، وإذا سُئلت بها أعطيت ، وأدعوك متضرعاً إليك مستكيناً ، دعاء من أسلمته الغفلة ، وأجهدته الحاجة ، أدعوك دعاء من استكان ، واعترف بذنبه ، ورجاك لعظيم مغفرتك ، وجزيل مثوبتك»;

خداوند، تو را سپاس، سپاسی که سزاوارترین سپاس برای تو باشد. سپاسی که بیشترین حد رضایت تو را جلب نماید، و سپاسی که از همه سپاس ها برای تو بر ما واجبت تر باشد. سپاسی که از همه سپاس ها در نزد تو دوست داشتنی تر باشد و تو را سپاس آن چنان که تو سزاوار آنی و آن چنان که برای خود پسندیده ای و چنان که چون سپاسگزارانی تو را بدان گونه سپاس گزارده اند، سپاس آنان را از میان همه خلائق پذیرفته ای. تو را سپاس آن چنان که همه انبیا و رسل و ملائکه تو را سپاس

گذاشته اند، و آن چنان که به مقام عزّت و کبریائی و عظمتت سزاوار است، تو را سپاس، سپاسی که زبان ها از توصیف آن عاجز شده و بیان ها از رسیدن به انتهای آن درمانند، و تو را سپاس، سپاسی که از رسیدن به اوج رضایت کوتاه نیاید و چیزی از محامد و نعمتهایت از آن بیشتر نباشد. خداوندا، از جود و کرمت همین بس که هر کس به نزد تو حاجتی آورد و در آنچه نزد تو است از خود رغبت نشان داده، تو را بخواند، وی را ناامید نمی کنی، بلکه بر آنان که از تو چیزی نمی خواهند خشم می گیری، و هیچ کس در این مسأله به تو مانند نیست. من نیز به رحمت و آمرزش تو طمع بسته و به احسان تو اطمینان دارم و این فضل تو است که مرا به خواندن تو و رغبت به سوی تو کشانیده است، و باز فضل تو است که باعث شده تا حاجتم را بر در خانه تو فرود آورم، و من پیش از این که حاجتم را از تو بخواهم در درگاه تو متوجّه به پیامبرت می شوم که از جانب تو با حقّ و صداقت مبعوث شد و به نزد ما آمد و نور تو و صراط مستقیمت بود که بندگان را به وسیله او هدایت کردی و شهرها را به نور هدایتش زنده گردانیدی، هم او که وی را مخصوص به کرامتت کردی و با شهادتت بزرگش داشتی. وی را در زمانی مبعوث به رسالت کردی که زمین خالی از پیامبران بود. خداوندا، تو خود بندگان را به سوی خود راهنمایی کردی و در حالی که مبارک و والا هستی فرمودی:

و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، همانا که من نزدیکم، و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند^(۳۲۵) و فرمودی: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید - از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است^(۳۲۶). و فرمودی: و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم^(۳۲۷) آری ای پروردگار من، تو بهترین کسی هستی که او را بخوانند و بهترین پروردگار و بهترین اجابت کننده، خدایا تو خود فرموده ای که: بگو: «خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است^(۳۲۸)، و من ای خداوند تو را به آن نام هایت می خوانم که اگر به آن نام ها خوانده شوی جواب دهی، و اگر به واسطه آن نام ها از تو درخواستی شود عطا می کنی، خداوندا من به حالت تضرّع و تسلیم تو را می خوانم. خواندن آن کس که غفلت و فراموشی او را تنها وانهاده و حاجتمندی در مانده اش نموده است. خدایا من تو را همچون کسانی می خوانم که تسلیم قضای تو شده و به گناه اعتراف داشته، به آمرزش بزرگ و بخشش های فراوانت امیدوارند.

۳۲۵ بقره/ ۱۸۶ .

۳۲۶ زمر / ۵۳ .

۳۲۷ صافات/ ۷۵ .

۳۲۸ اسراء / ۱۷ / ۱۱۰ .

۲. دعا در مقام پناه بردن به خدا: عبارت این دعا چنین است:

«يا عدتي عند العدد ، ويا رجائي والمعتمد ، ويا كهفي والسند ويا واحد يا أحد ، يا قل هو الله أحد ، أسألك بحق من خلقتك من خلقك ، ولم تجعل في خلقك مثلهم أحد أن تصلي عليهم...»;

ای آن که چون همه ابزار و وسایل خود را جمع کنند تو وسیله من برای برآورده شدن حاجت منی، ای امید و نقطه اتکای من، ای پناهگاه و دستاویز من، ای آن که یکتا و بی همتایی و ای آن که فرمودی: «بگو او خدای بی همتا است» تو را به حق هر آن که در میان آفریدگانت آفریدی و هیچ يك از آفریدگانت را شبیه به آن ها قرار ندادی می خوانم که بر آن ها درود فرستی... سپس حاجت خود را از خدا می خواهی (۳۲۹).

۳. مناجات آن حضرت: امام هادی(علیه السلام) همواره در دل تاریک شب با قلبی خاضع و خاشع و نفسی بالیمان و مطمئن به درگاه خداوند متعال رفته و به مناجات با خداوند می پرداخت. از دعاهایی که آن حضرت در مقام مناجات با خداوند متعال می خوانده اند این است:

«إلهي مسيء قد ورد ، وفقير قد قصد ، فلا تخيب مسعاه وارحمه واغفر له خطاه...»;

خداوندا، گناهکاری به درگاهت وارد شده و فقیری قصد بارگاهت نموده است. خدایا، پس گام هایی که به سوی تو برداشته نامید مگردان، بر وی رحمت آور و خطایایش را بر وی ببخش.

«...إلهي صلّ على محمد وآل محمد ، وارحمني إذا انقطع من الدنيا أثري ومُحي من المخلوقين ذكري ، وصرت من المنسيين كمن نسي ، إلهي كبر سني ، ورق جلدي ، ودقّ عظمي ، ونال الدهر مني واقترب اجلي ، ونفدت أيامي ، وذُهِبت شهواتي وبقيت تبعاتي إلهي ارحمني إذا تغيّرت صورتي...»;

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست و هنگامی که آثار من از دنیا قطع شده، یادم از خاطره خلق دنیا محو گردید و مانند پیشینیان، به فراموش شدگان پیوستم بر من رحمت آور. خدایا ستم زیاد شده، پوستم نازک و استخوانم سست گشته است. خدایا زمانه تا آنجا که توانسته است به من صدمه وارد کرده، مرگم نزدیک و روزهای زندگیم رو به پایان است. خداوندا شهوات من پایان یافته و

پیامدهای سوء آن باقی مانده است. خداوند در روزی که صورت من تغییر پیدا می کند بر من رحمت آور... (۳۳۰).

۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی (علیه السلام)

از حضرت امام هادی (علیه السلام) مجموعه ای از کلمات زرین به جای مانده است که در آن ها قضایا و مشکلات مختلف تربیتی، اخلاقی و نفسانی جامعه را درمان نموده است. اینک به بعضی از این کلمات توجه فرمایید:

۱. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند:

بهتر از هر کار خیر، کسی است که کار خیر را انجام می دهد، زیباتر از هر کلام نیکو کسی است که آن را بر زبان می آورد و برتر از هر دانش، کسی است که به آن دانش عمل می نماید.

۲. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: هر کس بیش از حق خود بخواد به ناکامی

سزاوارتر است.

۳. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «صَلاَحُ مَنْ جَهِلَ الْكِرَامَةَ هَوَانُهُ»;

هر کس کرامت و بزرگواری را نشناسد، صلاحش در خواری او می باشد.

۴. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «الْحَلْمُ أَنْ تَمْلِكَ نَفْسَكَ، وَتَكْظُمَ غَيْظَكَ مَعَ

الْقُدْرَةَ عَلَيْهِ»;

بردباری آن است که خوددار باشی و در هنگام قدرت، خشم خود را فرو خوری.

۵. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْمَالِ، وَفِي الْآخِرَةِ

بِالْأَعْمَالِ»;

امور زندگی مردم در دنیا با مال پیش می رود اما در آخرت با اعمال.

۶. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثْرَ السَّخَطُونَ

عَلَيْهِ»;

هر که خود خواه و از خود راضی باشد، بسیار کسان بر وی خشم خواهند گرفت.

۷. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «تَرِيكَ الْمَقَادِيرَ مَا لَا يَخْطُرُ بِبَالِكَ»;

مقدرات به گونه ای که به خاطرت خطور نمی کند در کمین تو هستند.

۸. حضرت امام هادی (علیه السلام) فرموده اند: «شَرُّ الرِّزْيَةِ سُوءُ الْخَلْقِ»;

بدترین مصیبت اخلاق ناپسند است.

۹. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الغنى قلة تمنيك ، والرضى بما يكفيك ، والفقر شره النفس وشدة القنوط ، والمذلة اتباع اليسير ، والنظر في الحقير»;

بی نیازی در کمی آرزو و خشنود شدن به مقدار کفایت، فقر، در حرص و آزمندی نفس و شدت ناامیدی و خواری و پستی پیروی کردن از چیزهای کم ارزش و چشم به دست افراد حقیر داشتن است.

۱۰. از امام هادی(علیه السلام) سؤال شد: دوراندیشی چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: «هو أن تنظر فرصتك وتعاجل ما أمكنك»;

دوراندیشی آن است که فرصت ها را دریابی و در آنچه برای تو امکان پذیر شده شتاب کنی.

۱۱. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «راكب الحرون أسير نفسه»;

اسیر نفس بسان کسی است که سوار اسب سرکش می باشد.

۱۲. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الجاهل أسير لسانه»;

جاهل اسیر زبان خویش است.

۱۳. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «المراء يفسد الصداقة القديمة ، ويحلل

العقد الوثيقة وأقل ما فيه أن تكون المغالبة ، والمغالبة أس أسباب القطيعة»;

جدال و بگو مگو دوستی های قدیمی را از بین برده، پیوندهای محکم را از هم گسسته، کمترین ضررش

این است که به برتری جویی منجر شده و برتری جویی ریشه جدایی ها است.

۱۴. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «العتاب مفتاح التعالي ، والعتاب خير

من الحقد»;

دوستان را بر ناروایی ها سرزنش کردن کلید رشد و پیشرفت بوده و بسیار از حسادت بهتر است.

۱۵. یکی از اصحاب حضرت امام هادی(علیه السلام) شروع به مدح و ستایش آن

حضرت نموده و در این کار زیاده روی نمود. امام هادی(علیه السلام) به او فرمودند: «إن

كثرة الملق يهجم على الفطنة ، فإذا حللت من أخيك محل الثقة فاعدل عن الملق إلى حسن

النية»;

بسیاری تملق بر تیزهوشی انسان هجوم می آورد [و آن را از بین می برد]. پس اگر مورد اعتماد

دوست خود شدی دست از تملق برداشته و به حسن نیت گرایش پیدا نما.

۱۶. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «المصيبة للصابر واحدة ، وللجاذع

اثنان»;

مصیبت بر مصیبت دیده ای که صبر می کند يك مصیبت، و بر مصیبت دیده ای که بیتابی می کند دو

مصیبت است.

۱۷. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الحسد ماحق الحسنات ، والزهو جالب المقت»؛

حسد از بین برنده حسنات است و خودپسندی آورنده نابودی و مرگ.

۱۸. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «العجب صارف عن طلب العلم ، وداع إلى الغمط في الجهل»؛

عُجب انسان را از کسب دانش باز می دارد و به تحقیر مردم و فخر فروشی به آنان از روی جهالت و ا می دارد.

۱۹. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «البخل أدم الأخلاق ، والطمع سجية سيئة»؛

بخل مذمومترین اخلاق و طمع بدترین سجویه است.

۲۰. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «مخالطة الأشرار تدل على شر من يخالطهم»؛

همنشینی با اشرار خود دلیل شرّ و بدی کسی است که با آنان رابطه برقرار می کند.

۲۱. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الكفر للنعم امارة البطر ، وسبب للتغيير»؛

کفران نعمت نشانه سرکشی و بی بند و باری و موجب تغییر و از دست دادن نعمت ها می گردد.

۲۲. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «اللجاجة مسلبة للسلامة ، ومؤدية للندامة»؛

لجاجت سلامت را از انسان گرفته و انسان را به پشیمانی می کشاند.

۲۳. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الهزء فكاهاة السفهاء وصناعة الجهال»؛

مسخره کردن دیگران، تفریح کم خردان و عمل جاهلان است.

۲۴. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «العقوق يعقب القلة ، ويؤدي إلى الذلة»؛

عاق والدین تنگدستی در بر داشته و به ذلت و خواری منتهی می گردد.

۲۵. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «السهر ألد للمنام ، والجوع يزيد في طيب الطعام»؛

شب بیداری خواب را لذت بخش تر نموده، گرسنگی، خوردن غذا را پاکیزه تر و لذت بخش تر می نماید.

۲۶. امام هادی(علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرموده اند: «اذکر مصرعك بين يدي اهلك حيث لا طبيب يمنك ، ولا حبيب ينفعك»;

همواره به یاد روزی باش که در میان خانواده خود در بستر مرگ افتاده ای، آنجا که هیچ طبیبی جلوی مرگ تو را نمی گیرد و هیچ دوستی قدرت سود رسانی به تو را ندارد.

۲۷. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «اذکر حسرات التفريط بأخذ تقديم الحزم»;

همواره با گرفتن جانب حزم و دوراندیشی عواقب سوء تفريط و بی احتیاطی را به یاد داشته باش.

۲۸. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «ما استراح ذو الحرص والحكمة»;

دو نفر هرگز استراحت ندارند. حریص و حکیم.

۲۹. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «لا نجع في الطبايع الفاسدة»;

چون طبیعت ها فاسد گردید امید تأثیرپذیری و اصلاحی در آن ها نمی رود.

۳۰. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «مَنْ لم يحسن أن يمنع لم يحسن أن يعطي»;

کسی که ندادن را بلد نباشد دادن و عطا کردن را نیز بلد نخواهد بود.

۳۱. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «شر من الشر جالبه ، وأهول من الهول راكبه»;

بدتر از هر بدی کسی است که آن بدی را انجام می دهد و ترسناکتر از هر ترسی کسی است که باعث آن ترس می شود.

۳۲. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «إياك والحسد فإنه يبين فيك ، ولا يعمل في عدوك»;

از حسد بترس، چرا که آثار سوء حسد در تو آشکار می شود، اما در دشمن تو هیچگونه تأثیری نمی کند.

۳۳. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «إذا كان زمان العدل فيه أغلب من الجور فحرام أن يظن بأحد سوءاً حتى يعلم ذلك منه ، وإذا كان زمان الجور أغلب فيه من العدل فليس لأحد أن يظن بأحد خيراً ما لم يعلم ذلك منه»;

در دوره و زمانه ای که عدالت در آن بر ستم غلبه و برتری یافته است سوء ظنّ به افراد حرام است تا این که انسان به بدی آن شخص یقین پیدا کند. اما اگر زمانه ای شد که بدی و ستم در آن از عدالت بیشتر شد برای کسی جایز نیست که حسن ظنّ بی مورد به افراد داشته باشد، مگر در موردی که به آن یقین حاصل کند.

۳۴. امام هادی(علیه السلام) خطاب به متوکل فرموده اند: «**لَا تَطْلُبُ الصَّفَاءَ مِمَّنْ كَدَرَتْ عَلَيْهِ، وَلَا الْوَفَاءَ مِمَّنْ غَدَرَتْ بِهِ، وَلَا النَّصِيحَ مِمَّنْ صَرَفَتْ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّمَا قَلْبٌ غَيْرُكَ لَكَ كَقَلْبِكَ لَهُ**»;

از کسی که با او کدورت و رزیدی توقع صفا و صمیمیت، از کسی که با او حيله و مکر کردی توقع وفا، و از کسی که به او سوء ظنّ داشتی توقع خیرخواهی نداشته باش. چرا که دیگران نیز در قلب خود با تو آن چنان اند که تو در قلب خود با آنان بدان گونه ای.

۳۵. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**أَبْقُوا النِّعَمَ بِحَسَنِ مَجَاوِرَتِهَا، وَالتَّمَسُّوا الزِّيَادَةَ فِيهَا بِالشُّكْرِ عَلَيْهَا، وَاعْلَمُوا أَنَّ النَّفْسَ أَقْبَلَ شَيْءٍ لَمَّا أُعْطِيَتْ، وَامْنَعُ شَيْءٍ لَمَّا مَنَعْتَ فَاحْمَلُوهَا عَلَى مَطْيَةِ لَا تَبْطِي**»;

نعمت ها را با نگهداری نیکو برای خود حفظ کنید و آن ها را به وسیله شکر زیاد نمایید و بدانید که نفس انسان به آن که چیزی به او بدهد بیشترین رویکرد را دارد و از هرکه منعی ببیند با او منافرت و دوری می کند، پس او را بر مرکبی راهوار سوار کنید.

۳۶. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**الْجَهْلُ وَالْبَخْلُ أُنْمُ الْأَخْلَاقِ**»;

نادانی و بخل از بدترین اخلاق می باشند.

۳۷. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**حَسَنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، وَحَسَنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ**»;

زیبائی ظاهری به حسن صورت و زیبائی باطنی به نیکوئی عقل هر کس می باشد.

۳۸. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**إِن مِّنَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ أَنْ يَصِرَ الْعَبْدُ عَلَى**

الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ»;

از نشانه های مغرور شدن به خداوند این است که بنده خدا بر نافرمانی خداوند اصرار داشته باشد و در عین حال همواره از خداوند آمرزش بخواهد.

۳۹. حضرت امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسِيعًا لَسَلَكَتْ**

وَادِي رَجُلٍ عَبْدَ اللَّهِ وَحَدَّهُ خَالِصًا»;

اگر همه مردم به شاهراهی وسیع بروند، من به راه مردی می روم که خداوند را خالصانه و به تنهایی عبادت کند.

۴۰. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «**وَالْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ**»;

غضب کردن بر زیردستان نشانه فرومایگی است.

۴۱. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ بِقَاعاً يَحِبُّ أَنْ يَدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبَ لِمَنْ دَعَاهُ وَالْحَيْرَ مِنْهَا»;

خداوند متعال در روی زمین مکان هایی مخصوص به خود دارد که دوست دارد بندگان در آن مکان ها او را بخوانند و دعای آن ها را در آن مکان ها مستجاب نماید و حرم مطهر حسینی یکی از این مکان ها است. (۳۳۱)

۴۲. امام هادی(علیه السلام) روزی فرمودند: «إِنَّ أَكْلَ الْبَطِيخِ يورثُ الْجَذَامَ»;

خوردن خربزه باعث بیماری جذام یا خوره می شود.

به آن حضرت عرض کردند آیا چنین نیست که اگر مؤمن به چهل سالگی برسد از دیوانگی، جذام و پبسی در امان خواهد بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری، اما اگر او با دستوراتی که برای امنیت وی صادر شده است مخالفت نماید از دچار شدن به نتیجه سوء مخالفت خود در امان نخواهد بود.

۴۳. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنَّعْمَةِ الَّتِي أُوجِبَتْ

الشُّكْرَ ، لِأَنَّ النِّعْمَ مَتَاعٌ . وَالشُّكْرَ نِعْمٌ وَعَقْبَى»;

شکر گزار به خود شکر سعادت مندتر است از نعمتی که باعث شکر شده، چرا که نعمت، کالای دنیا است و شکر نعمت کالای دنیا و آخرت است.

۴۴. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَالْآخِرَةَ دَارَ عَقْبَى

وَجَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَباً وَثَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوْضاً»;

خداوند متعال دنیا را خانه آزمایش ساخته و آخرت را خانه بقا و پایش، خدا بلاهای دنیا را موجب ثواب آخرت نموده، ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده.

۴۵. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «إِنَّ الظَّالِمَ الحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يَعْفِيَ عَلَى ظَلْمِهِ

بِحِلْمِهِ . وَإِنَّ المحقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يظْفَى نوره حَقَّهُ بِسَفْهِهِ»;

ستمکار بردبار بسا که به واسطه بردباریش مورد گذشت قرار گیرد و صاحب حق نابخرد بسا که به واسطه نابخردی نور حق خویش را خاموش کند.

۴۶. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «مَنْ جَمَعَ لَكَ وَدَّهَ وَرَأَيْهِ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ»;

هر که صداقت و دوستی خود را خالصانه در اختیار تو قرار داد تو نیز خالصانه از او اطاعت کن.

۴۷. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»;

هر که قدر خود را نداند از شر او در امان مباش.

۴۸. امام هادی(علیه السلام) فرموده اند: «الدُّنْيَا سَوْقٌ ، رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخِرُونَ»;

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی زیان بینند^(۳۳۲).

در اینجا به پایان سخن در باره میراث گرانسنگ حضرت امام علی بن محمد هادی(علیه السلام) رسیده تفصیل بیشتر را برای طالبان، به مراجعه به مسند حضرت امام هادی(علیه السلام) و مصادری که به نقل شرح حال آن حضرت پرداخته اند وا می نهیم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اول

بخش نخست: حضرت امام هادی(علیه السلام) در چند سطر ... ۱۹

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۲۳

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۳۳

۱. بخشندگی ... ۳۳

۲. زهد و پارسایی ... ۳۶

۳. کار در مزرعه ... ۳۷

۴. راهنمایی گمراهان ... ۳۸

۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه ... ۳۸

۶. بزرگداشت دانشمندان ... ۴۱

۷. عبادت ... ۴۳

۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت ... ۴۴

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و پرورش حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۵۱

۱. نسب شریف آن حضرت ... ۵۱

۲. ولادت و رشد آن حضرت ... ۵۱

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به ولادت آن حضرت ... ۵۲

۴. کنیه و القاب امام هادی(علیه السلام) ... ۵۲

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۵۵

بخش سوم: حضرت امام هادی(علیه السلام) در سایه سار پدر ... ۵۹

شیعیان و امامت حضرت جواد(علیه السلام) ... ۶۰

عصر امام جواد(علیه السلام) ... ۶۱

اوضاع سیاسی ... ۶۵

امام جواد(علیه السلام) و مأمون عباسی ... ۷۱

ازدواج امام جواد(علیه السلام) ... ۷۲

امام جواد(علیه السلام) و معتصم عباسی ... ۷۶

تصریحات امام جواد(علیه السلام) بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۷۷
شهادت حضرت امام جواد(علیه السلام) ... ۸۴

قسمت سوم

بخش نخست: روند رسالی اهل بیت(علیهم السلام) از زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تا زمان حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۹۱

- پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد ... ۹۳
- عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی ... ۹۴
- عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام ... ۹۵
- نقش امامان معصوم(علیه السلام) در حفظ نظام اسلامی ... ۹۷
- مأموریت رسالی ائمه اهل بیت(علیهم السلام) ... ۹۹
- اهل بیت(علیهم السلام) و تربیت امت ... ۱۰۱
- مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار(علیهم السلام) ... ۱۰۳
- جایگاه حضرت امام هادی(علیه السلام) در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی ... ۱۰۶

بخش دوم: دوره حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۱۰۷

- معتصم ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ ... ۱۰۸
- امام هادی(علیه السلام) و معتصم عباسی ... ۱۱۰
- الوائق ۲۲۷ - ۲۳۲ هـ ... ۱۱۳
- امام هادی(علیه السلام) و بغای کبیر ... ۱۱۵
- واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن ... ۱۱۷
- موضع امام هادی(علیه السلام) در رابطه با مسأله خلق قرآن ... ۱۲۰
- خیر دادن امام هادی از مرگ واثق ... ۱۲۱
- متوکل ۲۳۲ - ۲۴۷ هـ ... ۱۲۳
- امام هادی(علیه السلام) و متوکل عباسی ... ۱۲۵
- خبرچینی و بدگویی از امام هادی(علیه السلام) در نزد خلیفه ... ۱۲۹
- امام هادی(علیه السلام) در راه سامرا ... ۱۳۶
- امام هادی(علیه السلام) در سامرا ... ۱۴۱
- تفتیش منزل امام(علیه السلام) ... ۱۴۸
- زندانی شدن حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۱۵۶
- اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۱۵۷
- نفرین امام هادی(علیه السلام) بر متوکل ... ۱۶۱
- هلاکت متوکل ... ۱۶۱
- المنتصر بالله ۲۴۷ - ۲۴۸ هـ ... ۱۶۲

منتصر و علویان ۱۶۳...
مستعین ۲۴۸ - ۲۵۲ هـ ق ۱۶۴...
قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین ۱۶۵...
معتز ۲۵۲ - ۲۵۵ هـ ۱۶۶...
تحت فشار بودن شیعه در زمان معتز ۱۶۹...

بخش سوم: ویژگی های دوره حضرت امام هادی(علیه السلام) ۱۷۱...

۱. اوضاع کلی سیاسی... ۱۷۱
۲. وضعیت فرهنگی ۱۷۶...
۳. اوضاع اقتصادی ۱۷۷...
۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی(علیه السلام) ۱۷۷...
۵. عباسیان و امام هادی(علیه السلام) ۱۷۹...
۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت(علیهم السلام) ۱۸۱...
۷. نهضت های علویان ۱۸۲...

قسمت چهارم

بخش نخست: نیازهای دوره حضرت امام هادی(علیه السلام) ۱۸۹...

- اثر اول ۱۹۰...
- اثر دوم ۱۹۵...
- نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی(علیه السلام) ۲۰۴...
۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان ۲۰۴...
۲. رد تحریکات فکری و شبهه های دینی ۲۰۷...
۳. همآورد خواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته ۲۰۷...
۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی ۲۱۸...

بخش دوم: حضرت امام هادی(علیه السلام) و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه ۲۲۱...

۱. امام هادی(علیه السلام) و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی(علیه السلام) ۲۲۱...
۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت ۲۳۱...
- ایمن سازی عقیدتی ۲۳۲...
- موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف ۲۳۸...
- پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی ۲۴۰...
- اول: زیارت جامعه کبیره ۲۴۰...
۱. برگزیدگی اهل بیت(علیهم السلام) ۲۴۲...
۲. حرکت اهل بیت(علیهم السلام) ۲۴۲...

۳. بنیان های فکری تشیع ... ۲۴۵

۴. دوستان اهل بیت ... ۲۴۹

دوم: زیارت غدیر ... ۲۶۱

ایمن سازی علمی ... ۲۶۷

ایمن سازی تربیتی ... ۲۶۸

ایمن سازی امنیتی ... ۲۷۳

الف - بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها ... ۲۷۴

ب - تغییر نام ها ... ۲۷۶

ج - برحذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی ... ۲۷۷

د - نفوذ در دستگاه دولتی ... ۲۷۷

سازمان وکلا ... ۲۷۹

وکیلان امام هادی(علیه السلام) ... ۲۸۱

ایمن سازی اقتصادی ... ۲۸۲

بخش سوم: حضرت امام هادی(علیه السلام) در مسیر جاودانگی ... ۲۸۵

شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۲۸۵

تجهیز جنازه حضرت امام هادی(علیه السلام) و حضور عوام و خواص در تشییع جنازه

آن حضرت ... ۲۸۸

چرا حضرت امام هادی(علیه السلام) در خانه اش دفن شد؟ ... ۲۹۱

انتشار خبر شهادت امام هادی(علیه السلام) در شهرها ... ۲۹۲

تاریخ شهادت حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۲۹۴

بخش چهارم: مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی(علیه السلام) ... ۲۹۷

مبحث اول: اصحاب امام هادی(علیه السلام) و روایت کنندگان حدیث آن حضرت ... ۲۹۹

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری ... ۳۰۰

۲. ابراهیم بن محمد همدانی ... ۳۰۰

۳. ابراهیم بن مهزیار ... ۳۰۱

۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی ... ۳۰۲

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی ... ۳۰۲

۶. ایوب بن نوح بن دراج ... ۳۰۳

۷. حسن بن راشد ... ۳۰۳

۸. حسن بن علی ... ۳۰۷

۹. حسن بن علی و شاح ... ۳۰۷

۱۰. داوود بن قاسم جعفری ... ۳۰۸

۱۱. ریّان بن صلت ... ۳۰۹
۱۲. عبد العظیم حسنی... ۳۱۰
۱۳. عثمان بن سعید عمری سَمّان... ۳۱۳
۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی ... ۳۱۵
۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری ... ۳۱۷
۱۶. محمّد بن احمد محمودی ... ۳۱۸
۱۷. محمّد بن حسن بن ابی الخطاب زیّات... ۳۱۹
۱۸. محمّد بن فرج رخجی... ۳۱۹
۱۹. معاویة بن حکیم بن معاویة بن عمّار کوفی ... ۳۲۰
۲۰. یعقوب بن اسحاق ... ۳۲۱
- زنّان ... ۳۲۱
- مبحث دوّم: نمونه هائی از میراث علمی امام هادی(علیه السلام) ... ۳۲۲
۱. از میراث تفسیری آن حضرت ... ۳۲۲
۲. میراث کلامی ... ۳۲۳
۳. از میراث فقهی امام هادی(علیه السلام)... ۳۳۵
۴. بخشی از دعاهای امام هادی(علیه السلام) ... ۳۴۳
۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی(علیه السلام)... ۳۴۸
- فهرست ... ۳۵۷